

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرنوشت یهود

در عصر ظهور امام زمان
عَجَّالُ الْفَتْحِ
وَسَيِّدُ الْمُرْتَضِينَ

آیت الله طبسی

سرشناسه : طیبی، نجم الدین، ۱۳۳۴ -
Tabasi, Najm al-Din
عنوان و نام پدیدآور : سرنوشت یهود در عصر ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) / مولف نجم الدین طیبی
مشخصات نشر : قم: حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری : ۲۱۵ ص: ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک : 978-600-837263-9
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
موضوع : محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق -
Muhammad ibn Hasan, Imam XII
موضوع : مهدویت
موضوع : Mahdism
موضوع : یهودیان
موضوع : Jews
شناسه افزوده : حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت
رده بندی کنگره : BP۲۲۴
رده بندی دیویی : ۲۹۷ / ۴۶۲
شماره کتابشناسی ملی : ۷۴۰۰۱۲۲
وضعیت رکورد : فیپا

سرنوشت یهود در عصر ظهور امام زمان

نجم الدین طیبی
محمد رضا غفوری
انتشارات مرکز تخصصی مهدویت - حوزه علمیه قم
عباس فریدی
رضا فریدی
۵۰۰ نسخه
اول / زمستان ۱۳۹۹
۹۷۸-۶۰۰-۸۳۷۲-۶۳-۹
۱۰۰/۰۰۰ تومان

مؤلف
ویراستار
ناشر
طراح جلد
صفحه آرا
شمارگان
نوبت چاپ
شابک
قیمت



حوزه علمیه قم
مرکز تخصصی مهدویت

تمامی حقوق © محفوظ است.

O : انتشارات مرکز تخصصی مهدویت/ خیابان شهدا/ کوچه آمار (۲۲)/ بن بست شهید علیان، پ ۲۴
تلفن: ۰۲۰ و ۳۷۸۴۱۴۱۰ / ۳۷۸۳۷۷۰ (داخلی ۱۱۷) / شماره: ۰۲۵-۳۷۷۳۷۱۶۰

O www.mahdi313.ir
O entesharatmarkaz@chmail.ir

دفاتر بنیاد حضرت مهدی  در استان ها پاسخگوی درخواست های متقاضیان کتاب و محصولات فرهنگی بنیاد و مرکز تخصصی مهدویت می باشد.

کد فایل ۱۲۷-۰۲۹-۲۰

فهرست مطالب

مقدمه	۱۱
جلسه اول	۱۵
معرفی اجمالی یهود	۱۵
انواع فتنه‌های یهود در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله	۱۶
برخوردهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با یهود	۱۷
جلسه دوم	۱۹
آیه اول	۱۹
روایت اول تفسیر آیه	۲۰
جلسه سوم	۲۳
بررسی سند روایت اول	۲۳
جواب از اشکال	۲۵
شهر بن حوشب	۲۵
جلسه چهارم	۳۳
تفسیر آیه در روایات اهل سنت	۳۵
جلسه پنجم	۳۷
آیه دوم	۳۷
روایت اول در تفسیر آیه	۳۷
روایت دوم در تفسیر آیه	۳۹

جلسه ششم.....	۴۱
روایت سوم در تفسیر آیه.....	۴۱
جلسه هفتم.....	۴۴
تفسیر آیه دوم.....	۴۴
آیه سوم.....	۴۷
روایت اول در تفسیر آیه.....	۴۷
روایت دوم در تفسیر آیه.....	۴۸
جلسه هشتم.....	۵۱
بررسی سند روایت.....	۵۲
جلسه نهم.....	۵۶
ادامه بررسی سند روایت دوم.....	۵۶
دلالت روایت.....	۵۷
جلسه دهم.....	۶۲
ادامه بررسی آیه سوم.....	۶۲
روایت سوم در تفسیر آیه.....	۶۲
روایت چهارم در تفسیر آیه.....	۶۷
جلسه یازدهم.....	۷۰
ادامه ترجمه روایت چهارم.....	۷۰
بررسی سند روایت.....	۷۳
جلسه دوازدهم.....	۷۹
ادامه بررسی سند روایت چهارم.....	۷۹
جلسه سیزدهم.....	۸۴
کلمات مفسران پیرامون آیه سوم.....	۸۴
جلسه چهاردهم.....	۹۱

۹۱.....	ادامه بررسی آیه سوم
۹۸.....	جلسه پانزدهم
۹۸.....	روایات و اقوال درباره سرنوشت یهود در عصر ظهور
۱۰۱.....	جلسه شانزدهم
۱۰۱.....	منابع روایت:
۱۰۱.....	بررسی سند روایت
۱۰۶.....	جلسه هفدهم
۱۰۶.....	تبعید یهود از شهرها و روستاهای مسلمانان
۱۰۷.....	بررسی سند روایت
۱۱۲.....	جلسه هجدهم
۱۱۲.....	ادامه بررسی سند روایت
۱۱۹.....	جلسه نوزدهم
۱۱۹.....	ادامه موضوع عدم پذیرش جزیه از یهود
۱۱۹.....	روایت اول
۱۲۰.....	بررسی سند روایت
۱۲۲.....	روایت دوم
۱۲۵.....	جلسه بیستم
۱۲۵.....	عدم پذیرش جزیه از یهود
۱۲۶.....	بررسی اعتبار کتاب المجموع الرائق من ازهار الحقائق
۱۳۳.....	جلسه بیست و یکم
۱۳۳.....	ادامه موضوع عدم پذیرش جزیه از یهود
۱۳۳.....	روایت سوم
۱۳۵.....	روایت چهارم
۱۳۷.....	مناظره امام (عج) با یهود
۱۳۷.....	روایت اول

۱۳۸	جلسه بیست و دوم
۱۳۸	روایت دوم
۱۴۰	روایت سوم
۱۴۱	روایت چهارم
۱۴۳	روایت پنجم
۱۴۴	روایت ششم
۱۴۴	روایت هفتم
۱۴۶	جلسه بیست و سوم
۱۴۶	بررسی سند روایت
۱۴۹	مواریث انبیا نزد ائمه علیهم السلام
۱۵۳	جلسه بیست و چهارم
۱۵۳	شواهد وجود مواریث نزد امام زمان علیه السلام
۱۵۳	روایت پنجم
۱۵۶	روایت ششم
۱۵۹	نتیجه
۱۵۹	جنگ و قتال امام زمان علیه السلام با یهود
۱۵۹	روایت اول
۱۶۲	جلسه بیست و پنجم
۱۶۲	ادامه ترجمه روایت اول
۱۶۵	جلسه بیست و ششم
۱۶۵	بررسی سند روایت
۱۶۵	بررسی دلالت روایت
۱۶۶	تفاوت روایات عامه و خاصه نسبت به دجال
۱۶۸	روایت دوم
۱۶۸	روایت سوم

روایت چهارم	۱۶۹
روایت پنجم	۱۶۹
روایت ششم	۱۶۹
روایت هفتم	۱۷۰
جلسه بیست و هفتم	۱۷۱
روایت هشتم	۱۷۱
جلسه بیست و هشتم	۱۷۳
منابع روایت:	۱۷۳
جلسه بیست و نهم	۱۷۸
روایت نهم	۱۷۸
روایت دهم	۱۸۰
جلسه سی ام	۱۸۳
روایت یازدهم	۱۸۳
روایات مواردی ائمه علیهم السلام بودن جفر	۱۸۵
روایت اول	۱۸۵
جلسه سی و یکم	۱۸۹
روایت دوم	۱۹۰
روایت سوم	۱۹۱
روایت چهارم	۱۹۳
روایت پنجم	۱۹۴
روایت ششم	۱۹۵
روایت هفتم	۱۹۵
روایت هشتم	۱۹۶
روایت نهم	۱۹۷
جلسه سی و دوم	۱۹۸

۱۹۸	قتال امام زمان علیه السلام با یهود
۱۹۸	روایت دوازدهم
۲۰۴	جلسه سی و سوم
۲۰۴	ادامه بررسی سند روایت دوازدهم
۲۰۵	نامه امام سجاد علیه السلام به زهری
۲۱۱	نتیجه
۲۱۲	فهرست منابع

مقدمه

سرنوشت اهل کتاب به ویژه یهود در عصر ظهور یکی از مهم ترین مباحث مهدویت در دوران ظهور به شمار می رود. سرنوشت ادیان به ویژه ادیان ابراهیمی از جهات مختلفی قابل طرح و بررسی است؛ از یک سو، بحث غلبه دین اسلام بر سایر ادیان مطرح است، و از سوی گرویدن مردم به دین مستقیم اسلام با توجه به نشر صحیح آن و نیز سعادت خواهی مردم مورد توجه است، و از جهت دیگر، برخی آیات^۱ شائبه وجود یهود و نصارا را تا قیامت تأیید می کند.

نباید از نظر دور داشت که از مباحث مهم دین پژوهی در عصر حاضر، بحث پلورالیسم و پذیرش حق و نجات در همه ادیان است. بنابراین رویکرد، همه ادیان بهره ای از حق داشته و پیروان خویش را به سمت سعادت و نجات رهنمون می کنند. این نظریه چگونه با حاکمیت و گسترش دین اسلام و یا باور به وجود دین واحد در عصر ظهور قابل جمع خواهد بود؟

از منظر دیگر، تقابل بین دین اسلام و یهود در طول تاریخ به صورت خاص

مطرح بوده است و حتی در قرآن کریم یهود در کنار مشرکین از دشمنان اصلی مؤمنان شمرده شده‌اند.^۱ در این فرض، نوع برخورد یهود با ظهور امام مهدی علیه السلام و نیز نوع برخورد آن حضرت با این قوم یهود و سرانجام آنها مطلبی مهم و بحث برانگیز خواهد بود.

ضرورت تحقیق دقیق، جامع و منسجم، پیرامون وجود سایر ادیان در زمان ظهور و پرداخت علمی و روزآمد به این موضوع که از مباحث مهم مرتبط با ظهور شمرده می‌شود، به منظور تبیین صحیح اندیشه مهدویت با رویکرد شیعی، از رسالت‌های اصلی حوزه‌های علمیه و علمای بزرگوار به ویژه مرکز تخصصی مهدویت است.

مرکز تخصصی مهدویت در این راستا، به تأسیس درس خارج مهدویت اقدام کرد تا با بهره‌گیری از تلاش‌های خالصانه جمعی از پژوهشگران عرصه مباحث مهدوی، افق‌های جدیدی را فراروی علاقه‌مندان بگشاید. پژوهش‌های حاضر یکی از مجموعه مباحث درس خارج مهدویت است که توسط عالم بزرگوار حضرت آیت الله طوسی در مرکز تخصصی مهدویت ارائه شده و به وسیله برخی از شاگردان فاضل ایشان مدون گردیده و به صورت کتاب در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است.

در این جا، فرصت را مغتنم می‌شمایم و مراتب تشکر و امتنان فراوان خویش را از جناب حجت الاسلام والمسلمین کلباسی مدیر محترم مرکز تخصصی مهدویت که بستراین کار را فراهم آوردند، و نیز جناب حجج اسلام سعید توسلی خواه و محمد مهدی یآوری که در تدوین و آماده سازی آن تلاش وافر کردند، اعلام می‌دارم. انتظار می‌رود انتشار این اثر به شکل

۱. «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودُ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا...»؛ (مائده، آیه ۸۲).

حاضر، گام نخست برای ارائه آثاری دیگر به شکلی کامل‌تر و انجام پژوهش‌های دیگر در این حوزه باشد. امید آن دارم انتشار این کتاب مورد رضایت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه قرار گیرد و برای همه شیفتگان و طالبان معارف دینی مفید واقع شود.

مهدی یوسفیان آرانی

معاون پژوهش مرکز تخصصی مهدویت

جلسه اول

مقدمه

بحثی که به بررسی آن خواهیم پرداخت، پیرامون برنامه‌های یهود در زمان غیبت و نوع برخورد امام با آنان در هنگام ظهور است. بحث پیرامون یهود، گاهی در دوران غیبت و گاهی در دوران ظهور است و اینکه امام زمان عجل الله تعالی فرجه هنگام ظهور با آن‌ها چه برخوردی می‌کند.

معرفی اجمالی یهود

آن چنان که خداوند عزوجل بیان کرده، یهودیان انسان‌هایی سنگ‌دل اند که به هیچ تعهدی پایبند نیستند. این افراد اهل دنیا و حریص به آن بوده و آنان نوید آمدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را می‌دادند. آن‌ها در جنگ‌ها دست روی آیه‌ای که نام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن بود،^۱ می‌گذاشتند و خداوند را به این نام قسم می‌دادند که پیروزشان گرداند و پیروز نیز می‌شدند؛ اما در دوره‌های بعد، خودشان کتاب خودشان را تحریف کردند و نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را

۱. «وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ؛ و پیش از این به خود نوید پیروزی بر کافران می‌دادند [که با کمک آن بردشمنان پیروز گردند] با این همه هنگامی که این کتاب و پیامبری را که از قبل شناخته بودند نزد آنها آمد، به او کافر شدند؛ لعنت خدا بر کافران باد!» (بقره (۲): ۸۹). رک: مجمع‌البیان، طبرسی، ج ۱، ص ۳۸۶.

نپذیرفتند.

یهودیان خون انبیا را می ریختند. چنانچه امام حسین علیه السلام در راه حرکت به طرف کربلا فرمودند: «یهود از اذان صبح تا طلوع آفتاب هفتاد پیامبر را سر بردند.»^۱ به لحاظ اینکه آنان انسان هایی لجوج بودند و هیچ گاه حق را نمی پذیرفتند؛ ائمه علیهم السلام به طور معمول در بحث با آن ها اجازه نمی دادند که شروع کننده کلام باشند؛ بلکه امامان با طرح شبهه ای، سخن را آغاز می کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز همیشه از جایگاه بالا با آن گروه رفتار می کرد؛ از موضع برابر یا ضعف با آن ها صحبت نمی کرد. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را از مدینه اخراج کرد، به تعقیبشان پرداخت و در خیبر با آنان درگیر شد؛ چون آنان همواره در فکر فتنه و توطئه بودند. همان گونه که در روایت آمده است: «دو یهودی با مسلمانی خلوت نمی کنند، مگر اینکه نقشه قتل او را می کشند.»^۲ یعنی فکر آن ها قتل، فتنه و فساد است.

انواع فتنه های یهود در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با اینکه یهودیان پیمان نامه ای با آن حضرت داشتند، اما آن ها با قصد آزار رساندن و جسارت به ناموس مسلمانان، فتنه گری را آغاز کردند. با حرکتی نابهنجار سبب نمایان شدن بدن زن مسلمانی شدند؛ چون آن زن، مسلمانان را به کمک فراخواند، یهودی متجاوز توسط یک مسلمان کشته شد؛ در برابرین عمل بحق فرد مسلمان، یهودیان شورش و ناامنی در مدینه به راه انداختند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله نیز دستور داد

در زمان یهود در زمان یهود

۱. الفتوح، ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۶؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۷۸؛ الأیام المکیه، طبسی، ص ۲۹۵.

۲. ابوحیان، محمد بن یوسف، ج ۴ ص ۵

در صورتی که کسی آن‌ها را در ملاء عام دید، آن‌ها را به قتل برساند. به اصطلاح ایشان دستور منع رفت و آمد صادر فرمودند.

یکی دیگر از فتنه‌های آن‌ها نقشه قتل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود؛ قرار گذاشتند تا سنگی بر سر مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله بیاندازند.

از جمله فتنه‌های دیگر آن‌ها، زمانی بود که حکومت اسلامی در جنگ خندق مورد هجوم و محاصره احزاب قرار گرفت؛ آن‌ها از داخل شهر مدینه بر ضد پیامبر صلی الله علیه و آله با احزاب وارد عمل شده و همکاری می‌کردند.

برخورد های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با یهود

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به گروه اول دستور دادند از شهر خارج شوند و هرچه در توان دارند از اموالشان ببرند؛ اما در مورد گروه دوم، دستور دادند با دست خالی از شهر خارج شوند؛ و اگر کسی چیزی را همراه خود ببرد، کشته می‌شود. گروه سوم را هرگز اجازه خروج ندادند و مردهای آن‌ها را به سزای عملشان رساند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که جنگ خندق تمام شد، خواستند لباس رزم را از تن درآورند که جبرئیل علیه السلام نازل شد و فرمود: «ای رسول خدا، جنگ هنوز تمام نشده و ما لباس رزم را درنیاوردیم و فتنه در خود مدینه باقی است.» حضرت در برابر یهودیان مدینه نیروها را بسیج کردند و به بنی قریظه درس فراموش ناشدنی‌ای دادند. در نهایت، قلعه خیبر را نیز محاصره و آنان را به سزای عملشان رساند.

در قرن حاضر، عده‌ای داعیه اسلام دارند و خود را خادم حرمین می‌دانند؛ اما دست دوستی با یهودیان می‌دهند. ریختن خون یک اسرائیلی را حرام می‌شمارند؛ ولی ریختن خون نیروهای مقاومت اسلامی و مسلمانان را

واجب می دانند.

آیا یهود تا آخر دوران غیبت به این ظلم های خود در جهان ادامه می دهد؟ یا اینکه - ان شاء الله - به ۲۵ سال نمی رسند؟ آیه ای در قرآن کریم اشاره به این مطلب دارد و از امام صادق علیه السلام نیز روایتی در تفسیر این آیه نقل شده است: «کسانی که به ظلم آن ها پایان می دهند، اهل قم هستند.» طبق آیات و روایات، زمان نابودی آن ها قبل از ظهور و در زمان غیبت خواهد بود.

موضوع دیگر بحث، یهودیان زمان ظهور است. شیوه برخورد امام زمان علیه السلام با یهود چگونه است؟ آیا در زمان ظهور، آن ها قدرت دارند؟ واکنش آنان در مورد پذیرش امام و حکومت جهانی اسلام چگونه خواهد بود؟

طبق برخی از روایات همه آن ها با نزول حضرت عیسی علیه السلام مسلمان می - شوند؛ براساس بعضی دیگر، آن ها با امام علیه السلام درگیر شده و در این درگیری، عالم تکوین نیز به کمک امام زمان علیه السلام و برضد یهود می آیند و وارد عمل می شوند.

جلسه دوم

مقدمه

سؤال‌هایی که پیرامون یهود در عصر ظهور مطرح است، عبارت‌اند از: یهودیان در زمان ظهور چه نقشی دارند؟ آیا اسلام را می‌پذیرند؟ آیا حضرت مهدی علیه السلام با آن‌ها قرار آتش بس می‌گذارد یا با آن‌ها مناظره می‌کند؟ یا اینکه پس از طی همه این مراحل، به درگیری نظامی می‌انجامد و در نهایت، به ریشه‌کن شدن آن‌ها منجر می‌شود؟

اما نقش و سرنوشت آنان در زمان غیبت را در آینده بررسی خواهیم کرد. از بعضی آیات و روایاتی که در تفسیر این آیات نقل شده استفاده می‌شود که همه یهودیان، در زمان ظهور مسلمان شده و به حضرت عیسی علیه السلام ایمان می‌آورند. حضرت عیسی علیه السلام در نماز به امام عصر علیه السلام اقتدا می‌کند. در آن زمان، دین حاکم یکی می‌شود و آن هم اسلام است؛ پس، ایمان آنان به حضرت عیسی علیه السلام، ایمان به امام زمان علیه السلام خواهد بود؛ ایمان به امام، به معنای پذیرفتن دین اسلام است.

آیه اول

از جمله آیاتی که این مطلب را از آن استفاده کرده‌اند، آیه شریفه ۱۵۹ سوره مبارکه نساء است.

﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا﴾

«و از اهل کتاب کسی نیست، مگر آنکه پیش از مرگ خود، به یقین به او ایمان می آورد و روز قیامت [عیسی علیه السلام] نیز بر آنان شاهد خواهد بود.»

روایت اول تفسیر آیه

در تفسیر این آیه، روایتی از امام باقر علیه السلام نقل شده است. ایشان می فرماید:

«قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمُتَقَرِّيِّ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ شَهْرِبْنِ حَوْشَبٍ قَالَ قَالَ لِي الْحَجَّاجُ بِأَنَّ آيَةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ قَدْ أَعْيَنِي، فَقُلْتُ أَيُّهَا الْأَمِيرُ آيَةُ آيَةٍ هِيَ فَقَالَ قَوْلُهُ (وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ) وَاللَّهِ إِنِّي لَأَمْرٌ بِالْيَهُودِيِّ وَ النَّصْرَانِيِّ فَيُضْرَبُ عَنْقُهُ ثُمَّ أُزْمَقُ بِعَيْنِي - فَمَا أَرَاهُ يُحْرَكُ شَفَتَيْهِ حَتَّى يَحْمَدَ، فَقُلْتُ أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ لَيْسَ عَلَى مَا تَأَوَّلْتَ، قَالَ كَيْفَ هُوَ قُلْتُ إِنَّ عِيسَى عليه السلام يَنْزِلُ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَى الدُّنْيَا - فَلَا يَبْقَى أَهْلُ مِلَّةِ يَهُودِيٍّ وَلَا نَصْرَانِيٍّ إِلَّا آمَنَ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيُصَلِّيَ خَلْفَ الْمُتَّهَدِيِّ عليه السلام، قَالَ وَيَحْكُ أُنَى لَكَ هَذَا وَمِنْ أَيْنَ جِئْتَ بِهِ، فَقُلْتُ حَدَّثَنِي بِهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، فَقَالَ جِئْتُ بِهَا وَاللَّهِ مِنْ عَيْنِ صَافِيَةٍ، وَقَوْلُهُ فَيُظْلَمُ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ - وَبَصَدَّاهُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا»^۱

شهر بن حوشب می گوید: «حجاج^۲ به من گفت یک آیه در قرآن مرا خسته

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۸.

۲. حجاج - خدا او و کسی که او را بر مسلمانان مسلط کرد، لعنت کند - تاریخ بسیار ننگین و سیاهی دارد؛ در دوران زندگی نحشش ۳۰۰ هزار نفر را کشت؛ وقتی به درک واصل شد، ۱۲۰ هزار زندانی داشت که ۳۰ هزار نفر از آن ها از زنان و از این تعداد ۱۶ هزار نفر عریان بودند. ر.ک: منهاج الدموع، ص ۱۴۵، به نقل از حیات الحيوان. غذا نمی خورد، مگر روی کشته شدگان؛ همواره اظهار

کرده است.» گفتیم: «امیر بفرمایید کدام آیه است؟» گفت: آیه ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ﴾: «هیچ يك از اهل کتاب نیستند، مگر اینکه به او قبل از مرگ خود، ایمان می آورند.» در حالی که: «من دستور می دهم گردن يك يهودی یا نصرانی را بزنند و من نظاره می کنم، هرگز لب های خود را حرکتی نمی دهد تا موقعی که جان می دهد و چیزی نمی گوید که معلوم شود، ایمان آورده است.» گفتیم: «خدا امیر را خیر دهد؛ آن طور که توتاویل کرده ای نیست.» پرسید: «چگونه است؟» گفتیم: «عیسی علیه السلام قبل از روز قیامت به زمین فرود خواهد آمد؛ آنگاه هیچ یک از ملت ها چه یهودی و چه نصرانی نمی ماند، مگر اینکه به او ایمان می آورد؛ او پشت سر مهدی علیه السلام نماز خواهد خواند.» گفت: «وای بر تو! از کجا این مطلب را دانستی؟ از چه کسی استفاده کرده ای؟» گفتیم: «این مطلب را محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام برایم نقل کرد.» گفت: «به خدا قسم، آن را از سرچشمه زلال و پاک آورده ای.»

این روایت دلالت دارد بر اینکه همه یهود در زمان ظهور، اسلام می آورند.

منابع روایت:

۱. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی (ج ۱، ص ۱۵۸)؛
۲. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، (ج ۲، ص ۱۳۷)، از تفسیر قمی؛
۳. کاشانی، ملافتح الله، منهج الصادقین (ج ۳)، از تفسیر قمی؛
۴. فیض کاشانی، ملامحسن، تفسیر صافی (ج ۱، ص ۵۱۹)، از تفسیر قمی؛

ندامت می کرد که چرا در کربلا نبودم تا خودم قاتل [امام] حسین علیه السلام باشم. جالب این است که نویسندگان عامه، ابن زیاد را تبرئه می کنند؛ اما حجاج را تبرئه نمی کنند. البته در سال های اخیر، آل سعود و وهابی ها کتاب هایی در تبرئه حجاج نوشته اند.

۵. حرّ عاملی، محمد بن حسن، الايقاظ من الهجعه (ص ۳۳۹)، از تفسیر قمی؛
۶. بحرانی، سید هاشم، البرهان (ج ۱، ص ۴۲۶)، از تفسیر قمی؛
۷. _____، المحجّه فی ما نزل فی الحجّة (ص ۶۲)، از تفسیر قمی؛
۸. _____، حلیة الابرار (ج ۵، ص ۳۰۵)؛
۹. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (ج ۱۴، ص ۳۴۹)؛
۱۰. حویزی، عبد علی بن جمعه، نور الثقلین (ج ۱، ص ۵۷۱)، از تفسیر قمی؛
۱۱. صافی، لطف الله، منتخب الاثر (ص ۴۷۹)، به نقل از ینابیع الموده؛
۱۲. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع الموده (ج ۳، ص ۲۳۷)، از المحجّه؛
۱۳. معجم احادیث الامام المهدي عليه السلام (ج ۷، ص ۱۲۳).

جلسه سوم

بررسی سند روایت اول

سند حدیث: «قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمُتَقَرِّيِّ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ شَهْرِبْنَ حَوْشَبٍ قَالَ.»

اشکال به سند روایت

بعضی گفته اند: اینکه شهر بن حوشب نزد حجاج بگوید از امام باقر علیه السلام شنیدم، اشتباه است؛ چون حجاج معاصر با امام باقر علیه السلام نبوده است. حجاج در زمان امام سجاد علیه السلام به هلاکت رسید. دامنه اشکال وقتی وسیع تر می شود که شهر بن حوشب (۵۳ق)، از امام صادق علیه السلام برای حجاج روایت نقل کند. چنانچه در کتاب شریف کافی، شهر بن حوشب از امام صادق علیه السلام روایت نقل می کند:

«عَبْدُ بْنُ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمُتَقَرِّيِّ قَالَ أَخْبَرَنِي التَّضَرُّبِيُّ إِسْمَاعِيلَ الْبَلْخِيُّ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ شَهْرِبْنَ حَوْشَبٍ قَالَ: قَالَ لِي الْحَجَّاجُ وَ سَأَلَنِي عَنْ خُرُوجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَى مَشَاهِدِهِ فَقُلْتُ شَهِدَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَدْرًا فِي ثَلَاثِمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةِ عَشَرَ - وَ شَهِدَ أَحَدًا فِي سِتِّمِائَةٍ وَ شَهِدَ الْخُنْدَقَ فِي تِسْعِمِائَةٍ فَقَالَ عَمَّنْ قُلْتُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَام فَقَالَ صَلَّى وَ

اللّٰهُ مِنْ سَلَكَ غَيْرَ سَبِيلِهِ.»^۱

شهرین حوشب گفت: «حجاج از من در مورد جنگ‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کرد.» گفتم: «پیامبر صلی الله علیه و آله در بدر با ۳۱۳ نفر، در احد با ۶۰۰ نفر، و در خندق با ۹۰۰ نفر بودند.» حجاج گفت: «از چه کسی شنیدی؟» گفتم: «از جعفر بن محمد.» گفت: «به خدا قسم، گمراه شد کسی که غیر از راه او را طی کند.»

علامه مجلسی رحمته الله (۱۱۱۰ق) ابتدا این روایت را تضعیف کرده و سپس، بر آن اشکال می‌کند:

«الحديث الثالث: ضعيف. وفيه إشكال عن جهة التاريخ إذا المشهور في التواريخ هو أن الحجاج لعنه الله مات سنة خمس وتسعين من الهجرة، وفي هذه السنة توفي سيد الساجدين صلوات الله عليه وكان ولادة الصادق صلوات الله عليه سنة ثلاث وثمانين وكان بدء إمامته سنة أربع عشرة ومائة وكان وفاة شهرين حوشب أيضا قبل إمامته لأنه مات سنة مائة أو قبلها بسنة، ويحتمل على بعد أن يكون سمع ذلك منه عليه السلام في صغره في زمان جده عليه السلام، والأظهر: أنه كان جده أو أباه عليه السلام فاشتبه على أحد الرواة.»^۲

«از جهت تاریخ، در این روایت اشکال وجود دارد؛ زیرا در تاریخ مشهور است که حجاج - لعنت خدا بر او باد - در سال ۹۵ هجری از دنیا رفت؛ امام سجاد علیه السلام در همان سال رحلت کردند. امام صادق علیه السلام در سال ۸۳ متولد شدند و شروع امامت ایشان در سال ۱۱۴ بوده است. وفات شهرین حوشب نیز قبل از امامت امام صادق علیه السلام رخ داده است؛ زیرا او در

شهرین حوشب از پدر خود

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۵، ص ۴۵.

۲. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۱۸، ص ۳۸۳.

سال ۱۰۰ هجری یا قبل از آن فوت کرد. ولی به احتمال بسیار بعید، او در کودکی، در زمان جد امام، این روایت را از ایشان (امام صادق علیه السلام) شنیده است. اظهر آن است که این روایت از جدّ یا پدر امام بوده است؛ در نتیجه، بریکی از رواات مشتبه شده است.»

جواب از اشکال

این امکان وجود دارد که حجاج در پایان سال ۹۵ هجری و امام سجاد علیه السلام در ابتدای همین سال از دنیا رفته است. از همین رو، حجاج دوران کوتاهی از امامت امام باقر علیه السلام را درک کرده و شهرین حوشب نیز این روایت را در همین مدت، از امام باقر علیه السلام شنیده و برای حجاج که اواخر عمرش بوده، نقل کرده است.

شهرین حوشب

مبنای آیت الله خویی رحمته الله (۱۴۱۳ق) این است که روایانی که در سلسله سند تفسیر قمی^۱ هستند، توثیق عام دارند. ایشان تا آخر این مبنای خود برنگشتند. به همین خاطر، می توان گفت آیت الله خویی رحمته الله ایشان را توثیق می کند.

نقل روایات فضایل اهل بیت علیهم السلام توسط شهرین حوشب مؤیدی قوی بر وثاقت او است؛ زیرا نقل چنین روایاتی در زمان حجاج ممنوع و جرمی سنگین بود. از این رو، جعل روایت در فضایل اهل بیت علیهم السلام در آن زمان بسیار بعید و چه بسا ممکن نبود؛ چون برای جاعل آن به جز گرفتاری، ثمره ای دیگر نداشت. شهرین حوشب نیز از جمله افرادی بود که در آن دوران، نقل

۱. کتاب التفسیر (معروف به تفسیر قمی) تفسیر علی بن ابراهیم قمی در قرن سوم است.

فضایل می‌کرد.

فرزند علامه مامقانی رحمۃ اللہ علیہ می فرماید:

«المعنون (ابن حوشب) من رواة العامة، وروى أحاديث في فضائل أهل البيت عليهم السلام، ولذلك ضَعَفَهُ بعضهم، عاملهم الله بعدله.»^١

«معنون (شهر بن حوشب) از روایات اهل سنت است و احادیثی در فضایل اهل بیت علیهم السلام نقل می‌کند. به همین دلیل، برخی عامه او را تضعیف کرده‌اند.»

مزی در شرح حال او می نویسد:

«مسلم و بخاری در کتاب «الادب المفرد» و مؤلفان سنن اربعه از او روایت نقل می کنند.»^۲

شبابه از شعبه نقل می‌کند: «و لقد لقيت شهرا فلم اعتد به؛^۳ شهرین خوش را دیدم، اما اعتنایی به او نکردم.»

یحییٰ بن سعید قطان از او روایت نقل نکرده، ولی عبدالرحمن بن مهدی از او نقل می‌کند.

نضرین شمیل از این عون نقل می‌کند: «ان شهرانزکوه؛^۴ مورد طعن بوده است.»

شهرین حوشب زمانی مسئول بیت المال بود. کیسه یولی را که در آن

١. مامقانی، عبدالله، *تنقیح المقال فی علم الرجال* (چاپ جدید)، ج ٣٥، ص ١٥٣.

٢. يوسف، مزي، جمال الدين ابي الحجاج، تهذيب الكمال، ج ٨، ص ٤٠٦.

۳. همان، ج ۱۲، ص ۵۸۱.

٤. «وقال النضر بن شميل، عن ابن عون: إن شهرا نركوه، قال النضر: نركوه، أي طعنوا فيه» (همان، ص ٥٨٢).

درهم‌هایی بود، با خود برد. سپس، در مورد او گفتند: «شهر، دین خود را به کیسه‌ای پول فروخت؛ لذا بعد از توای شهر، به کدام قاری می‌توان اعتماد کرد؟»^۱

طبری (۳۱۰ق) نقل می‌کند: «شهر بن حوشب خزانه‌دار یزید بن محلب - استاندار ولایت مشرق - بود. سپس، از طرف سلیمان بن عبدالملک، استاندار بصره شد. آنگاه، عمر بن عبدالعزیز او را برکنار و زندانی کرد. حجاج او را عزل و شکنجه کرد. سپس، او را آزاد کرد و مبلغی را برای ماهیانه او مشخص نمود. او در نهایت، پس از نبردی که برای جهاد نبود، کشته شد. پناه می‌بریم به خدا از مرگ جاهلی! در پی خزانه‌داری، کیسه درهمی را با خود برد. خبر آن به یزید بن محلب رسید. او را احضار و از وی سؤال کرد. سپس، پول‌ها را به او برگرداند. آنگاه، یزید بن محلب کسانی را که بر ضد او حرف زده بودند احضار و آنان را توبیخ کرد و به شهر گفت: این مال خودت است.»

موسی بن هارون می‌گوید: «او ضعیف است.»

نسائی می‌نویسد: «لیس بالقوی.»

ابن‌المدینی نقل می‌کند: «یحیی بن سعید لا یحدث عن شهر.»

احمد بن حنبل گفته است: «ما احسن حدیثه.»

احمد بن حنبل، شهر بن حوشب را مدح می‌کرد. از او نقل شده است: «لا بأس بحديث عبد الحمید.»

از بخاری نقل شده است: «شهر حسن الحدیث.»

عجلی می‌گوید: «تابعی و ثقة است»

۱. «لقد باع شهر دینه بخریطة فمن یأمن القراء بعدك یا شهر أخذت بها شیئا طفیفا وبعته.»

یعقوب بن ابی شیبه درباره او می نویسد: «ثقة»؛ اما بعضی او را تضعیف کردند.

مزی در گزارش خود می آورد: «از صالح بن محمد نقل شده که شهر بن حوشب، اهل شام و بر حجاج وارد شد. مردم بصره، کوفه و شام از او روایت نقل می کردند. دروغی از او نیافتیم؛ اما احادیثی نقل می کند که در آن ها متفرد بوده و کسی غیر از او، آن ها را نقل نکرده است.»

عثمان بن نویره می گوید: «او را به عروسی برای ولیمه دعوت کردند و من نیز همراه او بودم. وقتی سفره پهن شد و غذا خوردیم، صدای مزمار آمد. بی درنگ، انگشت در گوشش نهاد و از جلسه بیرون رفت؛ یعنی انسان محتاطی بود.»^۱ طبق این سخن که وی شخص محتاطی بود، چرا در دوره عهده داری بیت المال، فساد مالی پیدا کرد؟ و اصولاً راز همکاری او با شجره خبیثه چه بود؟

نتیجه

بر اساس بررسی هایی که صورت گرفت، شهر بن حوشب از حیث ثقه بودن، نزد عامه اختلافی ولی از نظر خاصه توثیق ندارد. البته به دلیل نقل فضایل در حضور خبیث ترین فرد (حجاج)، این روایت رارذ نمی کنیم. اما علی بن ابراهیم قمی^۲ می فرماید: «هیچ تأمل و تردیدی در شخصیت و وثاقت ایشان نیست.»

اما ابراهیم بن هاشم (پدر علی بن ابراهیم) می گوید: «هر روایتی که وی در

۱. رک: همان، ص ۵۸۷.

۲. علی بن ابراهیم در نیمه دوم قرن سوم و اوایل قرن چهارم می زیست.

طریق آن‌ها باشد، حسن می‌گویند؛ چون توثیق خاص ندارد؛ اما به نظر ما ایشان فوق وثاقت است. اگر بعضی راویان توثیق خاص ندارند، بدان معنا نیست که از وثاقت پایین‌تر هستند؛ بلکه شأن آنان اجل از این است که توثیق بشوند.»

اما قاسم بن محمد می‌نویسد: «ایشان مشکلی ندارد.»

اما سلیمان بن داوود منقری می‌گوید: «ایشان مورد بحث است. ولی آیت الله خویی رحمته الله او را قبول دارند.»

اما ابو حمزه ثمالی: «ایشان فوق وثاقت است.»

دلالت روایت

طبق تفسیری که از امام باقر علیه السلام در مورد آیه ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ﴾ نقل شد، آیه مربوط به زمان ظهور امام زمان علیه السلام خواهد بود؛ اما تفسیرهای دیگری نیز در معنای آیه وجود دارد. طبرسی (۵۸۸ق) در تفسیر این آیه شریفه می‌نویسد:

«﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ﴾ اختلف فيه على أقوال (أحدها) أن كلا الضميرين يعودان إلى المسيح أي ليس يبق أحد من أهل الكتاب من اليهود والنصارى إلا ويؤمنن بالمسيح قبل موت المسيح إذا أنزله الله إلى الأرض وقت خروج المهدي في آخر الزمان لقتل الدجال فتصير الملل كلها ملة واحدة وهي ملة الإسلام الحنيفية دين إبراهيم عن ابن عباس وأبي مالك والحسن وقتادة وابن زيد وذلك حين لا ينفعهم الإيمان واختاره الطبري قال والآية خاصة لمن يكون منهم في ذلك الزمان فقليل لشهر ما أردت بذلك قال أردت أن أغيظه. (وثانيها) أن الضمير في به يعود إلى المسيح والضمير في موته يعود إلى الكتابي ومعناه لا يكون أحد من أهل الكتاب يخرج من دار الدنيا إلا ويؤمن

بعیسی قبل موته إذا زال تكليفه و تحقق الموت و لكن لا ينفعه الإيمان حينئذ وإنما ذكر اليهود والنصارى لأن جميعهم مبطلون. اليهود بالكفر به و النصارى بالغلو في أمره و ذهب إليه ابن عباس في رواية أخرى و مجاهد و الضحاك و ابن سيرين و جويبر قالوا و لو ضربت رقبتك لم تخرج نفسك حتى يؤمن. (و ثالثها) أن يكون المعنى ليؤمن بمحمد ص قبل موت الكتابي عن عكرمة و رواه أيضاً أصحابنا و ضعف الطبري هذا الوجه بأن قال لو كان ذلك صحيحاً لما جاز إجراء أحكام الكفار عليهم إذا ماتوا و هذا لا يصح لأن إيمانهم بمحمد ص إنما يكون في حال زوال التكليف فلا يعتد به.^۱

در معنای این آیه شریفه اختلاف وجود دارد:

معنای اول

«هر دو ضمیر به [حضرت] مسیح برمی گردد؛ یعنی هیچ فردی از اهل کتاب از یهود و نصاری باقی نمی ماند؛ مگر اینکه قبل از موت [حضرت] مسیح به وی ایمان می آورند. زمانی که خداوند او را هنگام خروج [حضرت] مهدی عج در آخر الزمان به زمین نازل می کند تا دجال را بکشد. پس، همه ملت ها، ملت واحد می شوند و آن ملت اسلام، حنیف، دین ابراهیم است. این معنا از ابن عباس، ابومالک، حسن، قتاده و ابن زید نقل شده است. آن هنگامی خواهد بود که دیگر ایمان آوردن نفعی به آن ها نمی رساند. طبری این نظر را اختیار کرده و می گوید: آیه اختصاص به افرادی از آنان دارد که در آن زمان هستند.»

طبرسی رحم بعد از بیان این احتمال و نقل روایت شهرین حوشب می گوید:

۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۱۱.

به شهر گفته شد: «از نقل این روایت نزد حجاج چه مقصودی داشتی؟»
گفت: «اراده کردم تا او را عصبانی کنم.»
طبق این تفسیر و معنای اول، آیه مربوط به زمان ظهور خواهد بود.

معنای دوم

«ضمیر اول به حضرت مسیح برمی گردد و ضمیر دوم ﴿قبل موته﴾ به اهل کتاب برمی گردد؛ یعنی هیچ اهل کتابی باقی نمی ماند، مگر اینکه قبل از مرگش به عیسی علیه السلام ایمان می آورد. [ایمان به حضرت عیسی علیه السلام به معنای ایمان آوردن به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خواهد بود. بنابراین، آن ها مسلمان از دنیا می روند. پس، چرا غسل، کفن و دفن آن ها را مسلمانان عهده دار نیستند و در قبرستان مسلمانان دفن نشوند؟ جواب:] آن هنگام، زمان تکلیف نیست و مرگ محقق شده است و در آن وقت، دیگر ایمان نفعی برای آن ها ندارد؛ به جهت اینکه همه آن ها، یهود به واسطه کفر به او و نصارا به دلیل غلودر حق حضرت، باطل هستند. ابن عباس در نقل دیگری به این کلام معتقد است. مجاهد، ضحاک، ابن سیرین و جویبر گفته اند: حتی اگر گردن آن ها را بزنند، روحشان خارج نمی شود تا به حضرت عیسی علیه السلام ایمان بیاورند.»
طبق این معنا، آیه مورد نظری به زمان ظهور ندارد.

معنای سوم

«به این معنا است که آن ها قبل از مرگشان به محمد صلی الله علیه و آله ایمان می آورند. این قول از عکرمه است و اصحاب ما نیز آن را نقل کرده اند. طبری این وجه را تضعیف کرده و می گوید: اگر این مطلب صحیح باشد، اجرای احکام کفار بر آن ها، هنگام مردن، جائز نیست.»

طبرسی رحمۃ اللہ علیہ در رد کلام طبری می‌گوید:

«این صحیح نیست؛ چون ایمان به پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہٖ وسلم در حال زوال تکلیف است و قابل اعتنا نیست.»^۱

طبق این معنا نیز آیه شریفه ربطی به زمان ظهور ندارد.

جلسه چهارم

ادامه بیان طبرسی رحمته الله درباره بررسی دلالت روایت اول

بحث درباره تفسیر آیاتی بود که دلالت بر سرنوشت یهود در زمان ظهور دارد. طبرسی رحمته الله سه قول در معنای آیه «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» مطرح کرد. بر طبق آن ها تنها طبق قول اول، آیه، دلالت بر سرنوشت یهود در زمان ظهور دارد که اسلام آوردن آن ها است.

وی در ادامه سخن، معنای سوم را تضعیف کرده و می فرماید:

«وإنما ضعف هذا القول من حيث لم يجز ذكر لنبينا ص هاهنا ولا ضرورة توجب رد الكناية إليه وقد جرى ذكر عيسى فالأولى أن يصرف ذلك إليه ﴿وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا﴾ يعني عيسى يشهد عليهم بأنه قد بلغ رسالات ربه وأقر على نفسه بالعبودية وأنه لم يدعهم إلى أن يتخذوه إلهًا عن قتادة وابن جريج وقيل يشهد عليهم بتصدق من صدقه وتكذيب من كذبه عن أبي علي الجبائي وفي هذه الآية دلالة على أن كل كافر يؤمن عند المعاينة وعلى أن إيمانه ذلك غير مقبول كما لم يقبل إيمان فرعون في حال اليأس عند زوال التكليف ويقرب من هذا ما رواه الإمامية أن المحتضرين من جميع الأديان يرون رسول الله وخلفاءه عند الموت و يروون في ذلك عن علي عليه السلام أنه قال للحارث الهمداني:

يا حارث همدان من يمت يرني من مؤمن أو منافق قبلًا

يعرفني طرفه وأعرفه بعينه واسمه وما فعلا

فإن صحت هذه الرواية فالمراد برؤيتهم في تلك الحال العلم بثمرة ولايتهم و
عداوتهم على اليقين بعلامات يجدونها من نفوسهم و مشاهدة أحوال يدركونها كما
قد روي أن الإنسان إذا عاين الموت أرى في تلك الحالة ما يدل على أنه من أهل
الجنة أو من أهل النار.^۱

«ضعف این قول به خاطراین است که در این آیه، نامی از حضرت
محمد ﷺ به میان نیامده است؛ بنابراین، برگشت ضمیر به آن حضرت
ضرورت ندارد؛ به خصوص اینکه نام حضرت عیسی ﷺ در آیه ذکر شده،
مناسبت دارد که ضمیر به ایشان برگردد. ﴿يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً﴾
از قتاده و ابن جریج نقل است که در روز قیامت، عیسی ﷺ گواهی خواهد
داد که رسالت پروردگارش را رسانده و بر بندگی خود اقرار کرده است؛ و از
آن ها نخواسته تا وی را خدا بپندارند. ابوعلی جبایی می گوید: بر آن ها
گواهی می دهد هر چیزی را که وی تصدیق و تکذیب کرد، آنان نیز تصدیق و
تکذیب کنند. این آیه دلالت می کند بر اینکه هر کافری در وقت مرگ، ایمان
می آورد. لکن چنین ایمان آوردنی مقبول نیست؛ چنان که فرعون، وقتی
مأیوس شد و دیگر تکلیفی نداشت، ایمان آورد. قریب به این مطلب،
روایتی از طریق امامیه نقل شده است که پیروان تمام ادیان، نزدیک مرگ،
پیامبر ﷺ و جانشینان او را خواهند دید. از علی ﷺ نیز روایت کرده اند که به
حارث همدانی چنین فرمود: ای حارث همدانی، هر مؤمن یا منافقی در
وقت مرگ مرا می بیند و می شناسد؛ من نیز او را با هر نام و نشان و کرداری
خواهم شناخت. بنا بر صریح بودن این روایت، منظور این است که در
حال مرگ، به نتیجه دوستی و دشمنی شان با ایشان، از روی علامت ها و

در این آیه، نامی از حضرت محمد ﷺ به میان نیامده است؛ بنابراین، برگشت ضمیر به آن حضرت ضرورت ندارد؛ به خصوص اینکه نام حضرت عیسی ﷺ در آیه ذکر شده، مناسبت دارد که ضمیر به ایشان برگردد.

احوالی که در خود می‌یابند، پی خواهند برد. همان‌طور که در روایت وارد شده که بهشتی یا دوزخی بودن انسان را در دم مرگ به او نشان می‌دهند.^۱ البته این توجیه، با ظاهر روایات دیگر که دلالت دارد خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام در آن لحظه حاضر می‌شوند، ناسازگار است.

در حقیقت، طبرسی رحمته الله قول چهارمی را بیان می‌کند که ضمیر لیؤمنن به به خداوند متعال برمی‌گردد؛ بنابراین، معنای آیه چنین می‌شود: «هیچ اهل کتابی نیست؛ مگر اینکه قبل از مرگ به خداوند متعال ایمان می‌آورد.» البته چون آن لحظه، زمان تکلیف نیست، دیگر ایمان او سودی به حالش ندارد. در نتیجه، اگر معنای آیه شریفه نیز معنای مورد نظر طبرسی رحمته الله باشد، از بحث ما خارج است و ربطی به سرنوشت یهود در زمان ظهور ندارد.

تفسیر آیه در روایات اهل سنت

«ابن عباس، و ابن زید، و أبو مالک، و الحسن البصري إذا نزل عيسى بن مريم فقتل الدجال، لم يبق يهودي في الأرض إلا آمن به. قال: وذلك حين لا ينفعهم الإيمان.»^۱

«از ابن عباس، ابن زید، ابو مالک و حسن بصری نقل شده است که گفته‌اند: هنگامی که عیسی علیه السلام از آسمان فرود بیاید و دجال را به قتل برساند، هیچ یهودی در زمین باقی نمی‌ماند، مگر اینکه به او ایمان می‌آورند. گفت: آن زمانی است که دیگر ایمان نفعی برای آن‌ها ندارد.»

نفع نداشتن ایمان آن‌ها در آن زمان، اگر آنان در حال مرگ باشند، همین‌طور است؛ اما اگر مقصود از عدم نفع، ایمان در زمان ظهور باشد،

نمی‌تواند چنین باشد؛ چون هنوز عالم تکلیف باقی است.

منابع روایت

۱. طبری، ابوجعفر، تفسیر الطبری (ج ۶، ص ۱۴)؛
۲. سمرقندی، تفسیر القرآن الکریم (ج ۲، ص ۴۵۹)؛
۳. جمال الدین، حسین بن علی بن محمد (مشهور به ابوالفتوح الرازی)،
روض الجنان و روح الجنان (ج ۴، ص ۶۴)؛
۴. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور (ج ۲، ص ۲۴۱)؛
۵. نزول عیسی بن مریم (ص ۸۳، ح ۵۲)؛
۶. مختصر تفسیر ابن کثیر (ج ۱، ص ۴۵۷)؛
۷. طوسی، محمد بن حسن، التبیان (ج ۳، ص ۳۸۶)؛
۸. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان (ج ۳، ص ۱۳۷).

جلسه پنجم

آیه دوم

﴿أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾
 «آیا جز دین خدا را می جویند؛ با آنکه هرکسی در آسمان ها و زمین است
 خواه و ناخواه سربه فرمان او نهاده است و به سوی او بازگردانیده می شوید.»
 مفاد آیه این است که همه انسان ها، یهود و غیریهود، مسلمان می شوند و
 احادیثی نیز بر طبق این سخن وارد شده است.

روایت اول در تفسیر آیه

عیاشی (۳۲۰ ق) روایتی را در تفسیر آیه مزبور، چنین نقل می کند:
 «عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنْ قَوْلِهِ ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا﴾ قَالَ أُتِرْتُ فِي الْقَائِمِ عليه السلام إِذَا خَرَجَ بِالْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ الصَّابِيِّينَ وَ الزَّنَادِقَةِ وَ أَهْلِ الرِّدَّةِ وَ الْكُفَّارِ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا فَعَرَضَ عَلَيْهِمُ الْإِسْلَامَ فَمَنْ أَسْلَمَ طَوْعاً أَمَرَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ مَا يُؤْمَرُ بِهِ الْمُسْلِمُ وَ يَجِبُ لِلَّهِ عَلَيْهِ وَ مَنْ لَمْ يُسْلِمْ ضَرَبَ عُنُقَهُ حَتَّى لَا يَبْقَى فِي الْمَشَارِقِ وَ الْمَغَارِبِ أَحَدٌ إِلَّا وَحَدَّ اللَّهُ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ الْخَلْقَ أَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ إِذَا

أَرَادَ أَمْرًا قَلِيلَ الْكَثِيرِ وَكَثَرُ الْقَلِيلِ»^۱

ابن بکیر می‌گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام منظور از آیه ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طُوعًا وَكَرْهًا﴾ را سؤال کردم.» فرمود: «این آیه در شأن قائم علیه السلام نازل شده است. هنگامی که بر یهود، نصارا، زنادقه، صابئین [تابعین حضرت یحیی]، اهل ردّ [مرتد ها] و کفار در شرق و غرب عالم خروج کرد؛ اسلام را بر آن ها عرضه می‌کند؛ هرکسی از روی رغبت قبول کرد، او را به نماز، روزه و زکات امر می‌نماید. مسلمان بر هر چیزی که امر شود، بر او واجب می‌شود. کسی که اسلام را قبول نکند، گردن او را می‌زند؛ تا تمام کسانی که در شرق و غرب عالم وجود دارند، خدا را به یگانگی قبول کنند.»

ابن بکیر عرض کرد: «قریانت شوم، مردم بیش از این است که يك نفر بر آن ها مسلط شود و آن ها را اداره کند.» فرمود: «هرگاه خداوند امری را اراده کند، زیاد را کم و کم را زیاد می‌کند.» یعنی اداره يك کشور به وسعت زمین، مانند کف دست امام زمان علیه السلام است. لذا برقراری ارتباط نیز با همه نقاط زمین بر او آسان است، مانند يك سینی در جلوی چشم يك فرد عادی خواهد بود.

طبق این روایت، یهود در زمان ظهور دوراه بیشتر ندارد؛ اسلام آوردن یا کشته شدن.

منابع روایت:

۱. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی (ج ۱، ص ۱۸۳)؛
۲. فیض کاشانی، ملامحسن، تفسیر صافی (ج ۱، ص ۳۵۳)، از تفسیر عیاشی؛
۳. _____، نوادر الاخبار (ص ۲۷۳)، از تفسیر عیاشی؛

۴. حرّ عاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداة (ج ۳، ص ۵۴۹)، از تفسیر عیاشی؛
۵. بحرانی، سید هاشم، المحجة (ص ۵۰)، از تفسیر عیاشی؛
۶. _____، البرهان (ج ۱، ص ۲۹۶)، از تفسیر عیاشی؛
۷. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (ج ۵۲، ص ۳۴۰)، از تفسیر عیاشی؛
۸. صافی، لطف الله، منتخب الاثر (ص ۴۷۱)، از المحجة؛
۹. معجم احادیث الامام المهدي (ج ۷، ص ۸۴).

بررسی سند روایت

این روایت تنها در تفسیر عیاشی ذکر شده است و روایات تفسیر عیاشی نیز همگی مرسل هستند. البته دلیل مرسل بودن روایات آن، این است که متأسفانه نساخ اسناد روایات را حذف کرده اند. بنابراین، این حدیث مرسل است؛ اما چون متن، قوّت دارد و برای آن قرائن و شواهدی در دیگر روایات وجود دارد، آن را می پذیریم.

روایت دوم در تفسیر آیه

روایت دوم نیز در تفسیر عیاشی نقل شده است:

«عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ مُوسَى قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: وَلَهُ أَشْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً قَالَ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ لَا يَبْقَى أَرْضٌ إِلَّا نُودِيَ فِيهَا شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.»^۱

امام صادق عليه السلام فرمود: «وقتی قائم عليه السلام ما ظهور کند جایی در روی زمین نمی ماند جز اینکه بانگ: اشهدان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله در آن بلند است.»

این روایت، حدیث قبل را تفسیر می‌کند که همه انسان‌ها وقتی موحد شدند، مسلمان می‌شوند. البته نسبت به روایت قبل، عام است؛ چون در این روایت نامی از گروه خاصی برده نشده است.

منابع روایت:

۱. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی (ج ۱، ص ۱۸۳)؛
 ۲. فیض کاشانی، ملامحسن، تفسیر صافی (ج ۱، ص ۳۵۳)؛
 ۳. حرّ عاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداة (ج ۳، ص ۵۴۹)، از تفسیر عیاشی؛
 ۴. بحرانی، سید هاشم، المحجة (ص ۵۰)، از تفسیر عیاشی؛
 ۵. ———، البرهان (ج ۱، ص ۲۹۶)، از تفسیر عیاشی؛
 ۶. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (ج ۵۲، ص ۳۴۰)، از تفسیر عیاشی؛
 ۷. عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین (ج ۱، ص ۳۶۷)؛
 ۸. صافی، لطف‌الله، منتخب الاثر (ج ۱، ص ۲۹۳)؛
 ۹. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المودة (ج ۳، ص ۲۳۶)؛
 ۱۰. معجم احادیث الامام المهدي (ج ۷، ص ۸۳).
- این روایت از جهت سند، مانند روایت قبل، مرسل است و از جهت دلالت دارد که همه مردم در زمان ظهور، اسلام را می‌پذیرند.

جلسه ششم

روایت سوم در تفسیر آیه

از کتاب «منتخب البصائر» نقل شده است:

«وَقَفْتُ عَلَى كِتَابِ خُطْبِ لَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَعَلَيْهِ خُطَّ السَّيِّدِ رَضِيَ
 اللَّهُ عَنْهُ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ طَاوُوسٍ مَا صُوِّرَتْ هَذَا الْكِتَابُ ذَكَرَكَاتِبُهُ رَجُلَيْنِ بَعْدَ
 الصَّادِقِ عليه السلام فَيُمْكِنُ أَنْ يَكُونَ تَارِيخُ كِتَابَتِهِ بَعْدَ الْمَاءَتَيْنِ مِنَ الْهَجْرَةِ لِأَنَّهُ عليه السلام
 انْتَقَلَ بَعْدَ سَنَةِ مِائَةٍ وَأَرْبَعِينَ مِنَ الْهَجْرَةِ وَقَدْ رَوَى بَعْضُ مَا فِيهِ عَنْ أَبِي رَوْحٍ
 فَرَجِ بْنِ فَرْوَةَ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَبَعْضُ مَا فِيهِ عَنْ غَيْرِهِمَا
 ذَكَرَ فِي الْكِتَابِ الْمَشَارِإِ إِلَيْهِ خُطْبَةٌ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام تُسَمَّى الْمُخْرُوزَ... وَ
 يُنَادِي مُنَادٍ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ مِنْ نَاحِيَةِ الْمَشْرِقِ عِنْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ يَا أَهْلَ
 الْهُدَى اجْتَمِعُوا وَيُنَادِي مِنْ نَاحِيَةِ الْمَغْرِبِ بَعْدَ مَا تَغَيَّبَ الشَّمْسُ يَا أَهْلَ الْهُدَى
 اجْتَمِعُوا وَمِنَ الْعَدَاةِ عِنْدَ الظُّهْرِ بَعْدَ تَكْوُرِ الشَّمْسِ فَتَكُونُ سَوْدَاءَ مُظْلَمَةٍ وَالْيَوْمَ
 الثَّلَاثَ يُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ مَخْرُوجَ دَابَّةِ الْأَرْضِ وَتُقْبَلُ الرُّومُ إِلَى قَرْيَةٍ
 بِسَاحِلِ الْبَحْرِ عِنْدَ كَهْفِ الْفُتَيْيَةِ وَيَبْعَثُ اللَّهُ الْفُتَيْيَةَ مِنْ كَهْفِهِمْ إِلَيْهِمْ مِنْهُمْ رَجُلٌ
 يُقَالُ لَهُ مَلِيحًا وَالْآخَرُ كَمَسْلَمِينَا وَهُمَا الشَّاهِدَانِ الْمُسْلِمَانِ لِلْقَائِمِ فَيَبْعَثُ أَحَدَ
 الْفُتَيْيَةِ إِلَى الرُّومِ فَيَرْجِعُ بِغَيْرِ حَاجَةٍ وَيَبْعَثُ الْآخَرَ فَيَرْجِعُ بِالْفَتْحِ فَيَوْمِئِذٍ تَأْوِيلُ

هَذِهِ الْآيَةُ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً.^۱

«شیخ حسن بن سلیمان در کتاب «منتخب البصائر» این خطبه را آورده و می‌گوید: بر نسخه‌ای از آن دست یافتیم که خط ابن طاووس روی آن بود؛ نویسندگان آن ذکر کرده است که واسطه این کتاب، دو نفر پس از امام صادق علیه السلام بودند. ممکن است تاریخ نگارش این نسخه بعد از سال دویست هجری باشد؛ زیرا شهادت امام صادق علیه السلام بعد از سال ۱۴۰ بود. بعضی مطالب این کتاب را از ابوروح، فرج بن فروه از مسعدة بن صدقه از جعفر بن محمد روایت کرده و برخی را از غیر این دو روایت کرده است. در این کتاب خطبه‌ای برای امیرالمؤمنین علیه السلام به نام «مخزون» ذکر کرده که چنین است:

در ماه رمضان به هنگام صبح از ناحیه مشرق ندادهنده‌ای بانگ برمی‌آورد: ای اهل ایمان، گرد هم آیید؛ از ناحیه مغرب پس از ناپدید شدن شفق، نداکننده‌ای ندا سر می‌دهد: ای اهل باطل، گرد هم جمع شوید. فردای آن روز خورشید گرفتگی رخ می‌دهد. پس خورشید تاریک می‌شود؛ روز سوم، حق و باطل با خروج دابة الارض^۲ از یکدیگر جدا می‌شوند. مردم روم به سوی قریه‌ای در ساحل دریای [مدیترانه] نزد اصحاب کهف می‌آیند و خداوند اصحاب کهف را به سوی آن‌ها برمی‌انگیزد. یکی از آنان ملیخا و دیگری کمسلمینا است. آن دو شاهد برای قائم علیه السلام و تسلیم او هستند.

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۷۷.

۲. اصل دابة الارض مسلم است؛ اما در تفسیر آن اختلاف وجود دارد. طبق یک تفسیر، جنبه‌ای که اختیار آن به دست امیرالمؤمنین علیه السلام است و براساس برخی تفسیرهای دیگر، خود امیرالمؤمنین علیه السلام است. البته به نظر ما تفسیر دوم صحیح نیست؛ زیرا تعبیر دابة در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نیست؛ بلکه دابة معجزه‌ای است که اختیار آن با امیرالمؤمنین علیه السلام خواهد بود.

پس، یکی از اصحاب کهف را به روم می فرستد؛ اما او بدون پیروزی برمی گردد و آنگاه دیگری را می فرستد که با پیروزی برمی گردد. تأویل آیه این گونه است: «آیا جز دین خدا را می جویند؟ با آنکه هرکسی در آسمان ها و زمین است، خواه و ناخواه سربه فرمان او نهاده است و به سوی او بازگردانیده می شوید.»

این روایت صراحت در سرنوشت یهود ندارد؛ اما به عمومیتش (همه کشورها فتح می شوند) شامل یهود نیز می شود. البته فتح شهرها ملازم با اسلام آوردن اهالی آن ها نیست؛ ولی به قرینه روایات قبل، می توان فتح را به پذیرش اسلام تفسیر کرد.

منابع روایت:

۱. حلی، حسن بن سلیمان، مختصر بصائر الدرجات (ص ۱۹۵)؛
۲. حرّ عاملی، محمد بن حسن، الإیقاظ من الهجعة (ص ۲۸۹، ب ۹، ح ۱۱۱)، قسمتی از روایت از مختصر بصائر الدرجات؛
۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (ج ۵۳، ص ۷۷ تا ۸۶، ب ۲۹، ح ۸۶)، از مختصر بصائر الدرجات با یک تفاوت؛
۴. محمدی ری شهری، محمد و جمعی از نویسندگان، موسوعه احادیث امیرالمؤمنین علیه السلام (ج ۱، ص ۳۰۷ تا ۳۱۵، ح ۸)؛
۵. معجم احادیث الإمام المهدي علیه السلام (ج ۷، ص ۸۱).

جلسه هفتم

تفسیر آیه دوم

طبرسی رحمته الله ذیل آیه شریفه ﴿أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبِغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾^۱ شأن نزول آن را چنین بیان می‌کند:

«عن ابن عباس قال اختصم أهل الكتاب إلى رسول الله صلی الله علیه و آله فيما اختلفوا بينهم من دين إبراهيم كل فرقة زعمت أنهم أولى بدينه فقال النبي صلی الله علیه و آله كلا الفريقين بريء من دين إبراهيم فغضبوا وقالوا والله ما نرضى بقضائك ولا نأخذ بدينك فأنزل الله ﴿أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبِغُونَ﴾ لما بين سبحانه بطلان اليهودية وسائر الملل غير الإسلام بين عقيبه أن من يبتغ غير دينه فهو ضال لا يجوز القبول منه فقال ﴿أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبِغُونَ﴾ أي أبعد هذه الآيات والحجج يطلبون دينا غير دين الله ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا﴾ قيل فيه أقوال (أحدها) أن معناه أسلم من في السماوات والأرض بحاله الناطقة عنه الدالة عليه عند أخذ الميثاق عليه عن ابن عباس (وثانيها) أسلم أي أقرب بالعبودية وإن كان فيهم من أشرك بالعبادة كقوله تعالى ﴿وَلَكِنَّ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ ومعناه ما ركب الله في عقول الخلائق من الدعاء إلى الإقرار له بالربوبية ليتنبهوا على ما فيه من الدلالة عن مجاهد وأبي العالية (وثالثها) أسلم المؤمن طوعا و

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الکافر کرها عند موته کقوله ﴿قَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا﴾ عن قتادة و اختاره البلخي و معناه التخفيف لهم من التأخر عما هذه سبيله (و رابعها) أن معناه استسلم له بالانقياد و الذكر کقوله ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا﴾ أي استسلمنا عن الشعبي و الجبائي و الزجاج (و خامسها) أن معناه أكره أقوام على الإسلام و جاء أقوام طائعين عن الحسن و هو المروي عن أبي عبد الله قال کرها أي فرقا من السيف و قال الحسن و المفضل الطوع لأهل السماوات خاصة و أما أهل الأرض فمنهم من أسلم طوعا و منهم من أسلم کرها ﴿وإليه ترجعون﴾ أي إلى جزائه تصيرون فبادروا إلى دينه و لا تحالفوا الإسلام ﴿قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ﴾ خطاب للنبي ﷺ^۱

ابن عباس می گوید: «مسیحیان و یهودیان درباره ابراهیم علیه السلام اختلاف کردند. برای داوری نزد رسول الله ﷺ رفتند؛ هریک ادعا می کرد که از دیگری به دین ابراهیم علیه السلام نزدیک تر است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر دو گروه از دین ابراهیم علیه السلام برکنارید. آنان خشمگین شده و گفتند: داوری تو را نپسندیدیم و دینت را نمی پذیریم. آیه بالا نازل گردید.»

طبرسی رحمته الله می فرماید: «چون خداوند متعال باطل بودن یهود و دیگر ملت های غیر از اسلام را بیان فرمود؛ در پی آن می گوید: هر کسی جز اسلام را بپذیرد، گمراه است و فرمود: ﴿أَفَعَيِّرْ دِينَ اللَّهِ يَتَّبِعُونَ﴾؛ پس از این همه آیات و حجت های دینی جز اسلام را طلب می کنند؟» ﴿وَلَهُ أَشْكَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً﴾ در معنای «طوعاً و کرهاً» چند قول است:

۱- هر کسی در زمین و آسمان ها است با حالت ناطقه خود تسلیم شد (از ابن عباس).

۲- اقرار به عبودیت کردند؛ گرچه در میان آن‌ها مشرک نیز بوده است؛ به دلیل آیه شریفه: «اگر ایشانشان بررسی چه کسی شما را خلق کرده است؟ گویند: خدا.» معنای آن این است که خداوند دعوت به اقرار خدایی خود را در عقل انسان‌ها قرار داده است؛ برای اینکه به دلالت خرد و با ادراک عقل خود نسبت به ربوبیت وی توجه و آگاهی پیدا کنند (از مجاهد و ابی‌العالیه).

۳- مؤمن، طوعاً و اختیاراً و کافر، کرهاً و اجباراً در موقع مرگ، تسلیم می‌شود؛ مثل این آیه شریفه: «ایمان ایشانشان در موقع مرگ و دیدن عذاب آخرت به حالشان نفعی نخواهد داشت» (از قتاده و بلخی).

۴- با انقیاد اطاعت و ذکر خدا تسلیم او شده‌اند (تسلیم ایشانشان همان انقیاد و ذکر حق است - داوطلبانه) (از جبائی، شعبی و زجاج).

۵- اقوامی با اکراه و گروهی دیگر با رغبت، مسلمان شدند. (از حسن و مروی از امام صادق علیه السلام؛ امام فرمود: «کرهاً یعنی با شمشیر.»)

حسن و مفضل می‌گویند: طوع و رغبت فقط مربوط به اهل آسمان‌ها است؛ ولی اهل زمین بعضی طوعاً و بعضی کرهاً اسلام آورده‌اند.

﴿إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾ یعنی به سوی پاداش او برمی‌گردند؛ پس به دین او دست یازید و با اسلام مخالفت نکنید. ﴿قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ﴾ خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله است. تنها طبق تفسیر پنجم، آیه مزبور مربوط به زمان ظهور خواهد بود.

بنابراین، طبق روایاتی که ذیل آیه شریفه بیان شد، آیه مورد نظر اشاره به سرنوشت یهود در زمان ظهور دارد؛ اما مرحوم طبرسی رحمته الله به آن هیچ اشاره‌ای نکرده است.

آیه سوم

﴿وَقَصَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَآئِيلَ فِي الْكِتَابِ لُتْفُسِدَنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوقًا كَبِيرًا﴾^۱

«و در کتاب آسمانی [شان] به فرزندان اسرائیل خبر دادیم که به یقین دو بار در زمین فساد خواهید کرد و بی شک به سرکشی بسیار بزرگی برمی خیزید.»
﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا﴾^۲

«پس، آنگاه که وعده [تحقق] نخستین آن دو، فرارسد؛ بندگان از خود را که سخت نیرومندند بر شما می گماریم تا میان خانه ها [یتان برای قتل و غارت شما] به جست وجود آیند؛ این تهدید تحقق یافتنی است.»
﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾^۳
«پس [از چندی] دوباره شما را برآنان چیره می کنیم؛ شما را با اموال و پسران یاری می دهیم و [تعداد] نفرات شما را بیشتر می گردانیم.»
این آیات مربوط به یهود است. آیا دو فساد که در این آیات شریفه از آن به میان آمده، تحقق یافته است یا نه؟ سه روایت در تفسیر این آیات وارد شده است.

روایت اول در تفسیر آیه

«عَنْ هُرَيْرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ كَانَ يَقْرَأُ بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُولِي بَأْسٍ

۱. اسراء، ۴.

۲. اسراء، ۵.

۳. اسراء، ۶.

سَدِيدٌ ثُمَّ قَالَ وَهُوَ الْقَائِمُ وَأَصْحَابُهُ أُولِي بَأْسٍ سَدِيدٍ.»^۱

امام باقر علیه السلام این آیه را خواند: «گروهی از بندگان خویش را که جنگاورانی زورمند [و پرصلابت] بودند، بر سر شما فرستادیم.» سپس گفت: «این کسان [بندگان جنگاور و پرصلابت] قائم و یاران او هستند که جنگاور و پرصلابت اند.»

طبق این روایت، یهود فتنه‌ای دوباره در دنیا دارند که توسط امام زمان عجل الله تعالی فرجه و یاران ایشان از بین می‌روند.

منابع روایت:

۱. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی (ج ۲، ص ۲۸۱، ح ۲۱)؛
 ۲. بحرانی، سیدهاشم، المحجّة (ص ۱۲۳)، از تفسیر عیاشی؛
 ۳. _____، البرهان (ج ۲، ص ۴۰۷، ح ۷)، از تفسیر عیاشی؛
 ۴. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (ج ۵۱، ص ۵۷، ب ۵، ح ۴۷)، از تفسیر عیاشی؛
 ۵. عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین (ج ۳، ص ۱۳۸، ح ۸۰)، از تفسیر عیاشی؛
 ۶. معجم احادیث الإمام المهدي علیه السلام (ج ۷، ص ۳۲۰).
- بنابراین، تنها مدرک این روایت، تفسیر عیاشی است.

روایت دوم در تفسیر آیه

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شُمُونَ عَنْ عَبْدِ

اللَّهُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَخْصَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْبَطَلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ»^۱ قَالَ قَتْلُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَطَعْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام «وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا» قَالَ قَتْلُ الْحُسَيْنِ عليه السلام «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا» فَإِذَا جَاءَ نَضْرَدُمُ الْحُسَيْنِ عليه السلام «بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ» قَوْمٌ يَبْعُهُمُ اللَّهُ قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ عليه السلام فَلَا يَدْعُونَ وَثَرًا لَأَلٍ مُحَمَّدٍ إِلَّا قَتَلُوهُ «وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا» خُرُوجُ الْقَائِمِ عليه السلام «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ» خُرُوجُ الْحُسَيْنِ عليه السلام فِي سَبْعِينَ مِنْ أَصْحَابِهِ عَلَيْهِمُ الْبَيْضُ الْمُدْهَبُ لِكُلِّ بَيْضَةٍ وَجْهَانِ الْمُؤَدُّونَ إِلَى النَّاسِ أَنَّ هَذَا الْحُسَيْنِ قَدْ خَرَجَ حَتَّى لَا يَشْكُ الْمُؤْمِنُونَ فِيهِ وَ أَنَّهُ لَيْسَ بِدَجَالٍ وَلَا شَيْطَانٍ وَ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ - فَإِذَا اسْتَقَرَّتِ الْمَعْرِفَةُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّهُ الْحُسَيْنِ عليه السلام جَاءَ الْحُجَّةُ الْمَوْتُ فَيَكُونُ الَّذِي يُعَسِّلُهُ وَ يُكَفِّفُهُ وَ يُحَيِّطُهُ وَ يَلْحَدُهُ فِي حُفْرَتِهِ - الْحُسَيْنِ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام - وَلَا يَلِي الْوَصِيَّ إِلَّا الْوَصِيُّ»^۲

عبدالله بن القاسم بطل، از امام صادق عليه السلام روایت کرده است که آن حضرت درباره قول خدای تعالی: «و به بنی اسرائیل در کتاب [تورات] خبر دادیم که البته شما دوبار در زمین فساد بزرگی خواهید کرد.» فرمود: «اولی کشتن علی بن ابی طالب عليه السلام و دومی ضربت زدن به امام حسن عليه السلام است.» «و تسلط و سرکشی سخت ظالمانه ای خواهید داشت.» فرمود: «کشته شدن امام حسین عليه السلام است.» «پس، هرگاه نوبت نخستین انتقام فرا رسد.» «چون موعد یاری گرفتن و خون خواهی برای حسین عليه السلام فرا رسد.» «بندگان سخت جنگجوی خویش را بر شما برانگیزیم تا آنجا که درون خانه هایتان را نیز

جست وجو کنند.» «قومی اند که خداوند آنان را پیش از قیام حضرت قائم علیه السلام برمی انگیزد که هیچ [مسئول] خونی از آل محمد علیهم السلام باقی نگذارند؛ جز اینکه او را بکشند.» «و این وعده انجام شدنی [و قطعی] است.» «آمدن حضرت قائم علیه السلام» «سپس، بار دیگر شما را برآنان سلطه دهیم.» «خروج امام حسین علیه السلام با هفتاد تن از اصحابش [در زمان رجعت] است که کلاه خودهای زرّین بر سردارند؛ اعلام کنندگانی به مردم اعلام می کنند: این حسین است که خارج شده است؛ تا آنجا که مؤمنان درباره او هیچ شک و تردید نکنند؛ بدانند که او دجال و شیطان نیست؛ این در حالی است که حجّت قائم علیه السلام در میان شماست. چون معرفت به اینکه حضرتش همان امام حسین علیه السلام است و در دل های شیعیان استقرار یافت، حضرت حجّت را مرگ فرا می رسد. کسی که آن جناب را غسل می دهد، کفن و حنوط می کند و به خاک می سپارد، همان حسین [بن علی] علیه السلام خواهد بود. جز وصی و امام، هیچ کسی متصدّی [کار کفن و دفن] وصی نشود.»

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه هشتم

منابع روایت دوم:

۱. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی (ج ۲، ص ۲۸۱)؛
۲. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی (ج ۸، ص ۲۰۶) كما في تفسير العیاشي بتفاوت وفيه: «...المؤدّون... والحجّة القائم بين أظهرهم... يغسله و يكفنه ويحطّطه ويلحده في حفرة»؛
۳. حلی، حسن بن سلیمان، مختصر بصائر الدرجات (ص ۴۸) همان نص کافی؛
۴. استرآبادی، علی، تأویل الآیات (ج ۱، ص ۲۷۷)؛
۵. ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات (ص ۶۲، ب ۱۸، ح ۱) «حدثني محمد بن جعفر القرشي الرزاز قال: حدثني محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن موسى بن سعدان الحنّاط، عن عبد الله بن قاسم الحضرمي، عن صالح بن سهل أوله.» همان نص تفسیر عیاشی و (ص ۶۴، ب ۱۸، ح ۷) در سند آن «الكوفي» بدل «القرشي»... أبي عبد الله عن القاسم؛
۷. فیض کاشانی، ملامحسن، تفسیر صافی (ج ۳، ص ۱۷۹) به طور مختصر از کافی و تفسیر عیاشی؛
۸. حرّ عاملی، محمد بن حسن، الايقاظ من الهجعة (ص ۳۰۹، ب ۱۰، ح ۱۱)، از کافی؛

۹. _____، إثبات الهداة، (ج ۳، ص ۵۵۲، ب ۳۲، ف ۲۸، ح ۵۷۰)، از تفسیر عیاشی؛
۱۰. بحرانی، سیدهاشم، المحجّة (ص ۱۲۱ و ص ۱۲۲)، از کامل زیارات و تفسیر عیاشی؛
۱۱. _____، البرهان، (ج ۲، ص ۴۰۶، ح ۱) از کافی؛ و (ص ۴۰۷، ح ۳ و ح ۴) از کامل زیارات؛ و (ح ۶) از تفسیر عیاشی؛
۱۲. _____، حلیۃ الأبرار، (ج ۵، ص ۳۶۲، ح ۵ و ص ۴۲۳، ح ۹) همان نص کافی و (ص ۳۶۳، ح ۶)، از تفسیر عیاشی؛
۱۳. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار (ج ۴۵، ص ۲۹۷، ب ۴۵، ح ۵) از کامل زیارات؛ و (ج ۵۱، ص ۵۶، ب ۵، ح ۴۶) از تفسیر عیاشی؛ و (ج ۵۳، ص ۹۳، ب ۲۹، ح ۱۰۳) از کافی؛
۱۴. عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین (ج ۳، ص ۱۳۸، ح ۷۷)، از کافی؛
۱۵. طبسی، الرجعة (ص ۹۱ و ۹۲، ح ۷۰) همان نص کافی؛
۱۶. معجم أحادیث الإمام المهدي عليه السلام (ج ۷، ص ۳۱۸).

بررسی سند روایت

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُونٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْبَطَلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام».

سهل بن زیاد

بعضی گفته اند: «ایشان ضعیف است.» اما به نظر ما با توجه به کثرت

صحيح نیست.

محمد بن حسن بن شمون

نظر نجاشی (۴۵۰ق)

«أبو جعفر، بغدادى، واقف، ثم غلا، وكان ضعيفا جدا، فاسد المذهب. و
أضيف إليه أحاديث في الوقف، وقيل فيه. فأما من ذكره فإن أبا عبد الله بن
عياش حكى عن أبي طالب الأنباري أنه قال: حدثني الحسين بن القاسم بن
محمد بن أيوب بن شمون قال: حدثني محمد بن الحسن قال: سمعت أبا
الحسن موسى عليه السلام يقول: من أخبرك أنه مرضني وغسلني وحنطني وكفني و
ألحدني وقبرني ونفض يده من التراب، فكذبه. وقال: من سأل عني فقل حي
والحمد لله. لعن الله من سئل عني فقال مات. وعاش محمد بن الحسن بن
شمون مائة وأربع عشرة سنة.»^١

«او بغدادی و از واقفیه است؛ سپس، غلو کرد. جداً ضعیف و مذهب او فاسد است. محمد بن حسن روایت کرده است که شنیدم امام موسی علیه السلام می فرماید: «کسی که تو را خبر دهد که او مریض داری مرا کرده؛ مرا غسل، حنوط و کفن کرده؛ لحد مرا گذاشته و مرا دفن کرده است؛ پس، او را تکذیب کنید.» و فرمود: «اگر کسی درباره من سؤال کرد؛ بگو: شکر خدا او زنده است. خدا لعنت کند کسی را که اگر درباره من سؤال شود، بگوید: او از دنیا رفت.»

«و روى عنه عبد الله بن جعفر الحميري. كامل الزيارات: الباب (٥٩)، في أن من زار الحسين عليه السلام كمن زار الله في عرشه، الحديث (١١). بقي الكلام في جهات: الأولى: أن محمد بن الحسن بن شمون محكوم بالضعف، لقول النجاشي إنه كان ضعيفا جدا، فاسد المذهب، المؤيد بما عن ابن الغضائري، من أنه غال، ضعيف، متهافت، لا يلتفت إلى مصنفاته، وسائر ما ينسب إليه.»^١

عبدالله بن جعفر حمیری از او روایت کرده است: «هر کسی که حضرت حسین علیه السلام را زیارت کند؛ مانند کسی است که خداوند را در عرش زیارت کند» (کامل الزیارات، باب ۵۹). اما کلام از جهاتی باقی می ماند: محمد بن حسن بن شمون محکوم به ضعف است؛ به جهت قول نجاشی که گفت: «او جداً ضعیف و مذهب او فاسد است.» این مطلب را قول ابن غضائری تأیید می کند که گفته است: «او غالی و ضعیف است و به مصنفات او اعتنایی نمی شود.»

بنابراین، ایشان ضعیف است.

عبد الله بن عبد الرحمن اصم

نظر نجاشی رحمۃ اللہ

«بصري، ضعیف غال لیس بشيء. روی عن مسمع کردین وغیره. له کتاب المزار، سمعت ممن رءاه فقال لی: هو تخلیط.»^۲

۱. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۲۳۷.

٢. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، ص ٢١٧.

او ضعیف و غالی است.

نظر ابن غضائری رحمۃ اللہ علیہ (۴۵۰ ق)

«ضعیف، مرتفع القول. له كتاب في الزيارات، ما يدلّ على خبث عظیم، ومذهب متهافت. وكان من كذابة أهل البصرة.»^۱

«او ضعیف و غالی است. کتابی درباره زیارات دارد که دلالت بر خباثت فراوان او می‌کند. مذهبش متناقض و از دروغ‌گویان اهل بصره است.»

نظر آیت الله خویی رحمۃ اللہ علیہ

«ظاهر كلام النجاشي أنه ليس بشيء أنه ضعيف في الحديث، فلا اعتماد على رواياته.»^۲

«ظاهر كلام نجاشی رحمۃ اللہ علیہ این است که او ارزشی ندارد و در حدیث ضعیف است؛ پس، اعتمادی بر روایات او نیست.»

۱. ابن غضائری، رجال ابن الغضائری، ص ۷۶.

۲. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۲۵۹.

جلسه نهم

ادامه بررسی سند روایت دوم

عبدالله بن قاسم بطل

سه نفر به نام عبدالله بن قاسم وجود دارند: عبدالله بن قاسم بطل، عبدالله بن قاسم حارثی و عبدالله بن قاسم حضرمی

نظر ابن غضائری رحمته الله

«عبدالله بن القاسم الحضرمي، كوفي، ضعيف، غال، متهافت لا ارتفاع به.»

«او كوفي، ضعيف و غالى و متهافت است.»

آیت الله خویی رحمته الله سخن ابن غضائری رحمته الله را نمی پذیرد؛ چون انتساب کتاب به او را قبول ندارد. ایشان می فرماید: «بطل همان حضرمی است که نجاشی فرمود؛ اگر این باشد، جز غلات است.»

نظر نجاشی رحمته الله

«عبدالله بن القاسم الحضرمي المعروف بالبطل، كذاب، غال، يروي عن

بطل در عصر ظهور قاسم بن قاسم

الغلاة، لا خیر فیہ ولا یعتد بروایتہ»^۱

«عبدالله بن قاسم حضرمی معروف به بطل، دروغ گو و غالی است. از غلات روایت می کند. خیری در او نیست و بر روایات او نمی توان اعتماد کرد.»

نظرات الله خویی رحمته الله

«ابن قولویه رحمته الله او را توثیق کرده؛ اما توثیق او با تضعیف نجاشی رحمته الله معارض است. پس، وثاقت او ثابت نیست.»
بنابراین، در این روایت سه نفر ضعیف وجود دارد.

دلالت روایت

علامه مجلسی رحمته الله می فرماید:

«الحديث الخمسون والمائتان: ضعيف. قوله تعالى: ﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ قال البيضاوي: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ﴾، وحيا مقضيا مبتوتا ﴿فِي الْكِتَابِ﴾ في التوراة ﴿لَتُفْسِدَنَ فِي الْأَرْضِ﴾ جواب قسم محذوف أو قضينا على إجراء القضاء المبتوت مجرى القسم ﴿مَرَّتَيْنِ﴾ إفسادتين أولاهما مخالفة أحكام التوراة، و قتل شعيا. و ثانيهما قتل زكريا ويحيى و قصد قتل عيسى عليه السلام ﴿وَلَتَعْلَنَ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾ و لتستكبرن عن طاعة الله أو لتظلمن الناس ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا﴾ وعد عقاب أولاهما ﴿بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا﴾ بخت النصر عامل لهراسف على بابل و جنوده، و قيل: جالوت الجزري، و قيل: سنجاريب من أهل نينوى ﴿أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ﴾ ذوي قوة و بطش في الحرب شديد ﴿فَجَاسُوا﴾ ترددوا لطلبكم، و قرئ بالحاء المهملة، و هما أخوان ﴿خِلَالِ الدِّيَارِ﴾ وسطها للقتل و الغارة، فقتلوا كبارهم و سبوا صغارهم،

و حرقوا التوراة و خربوا المسجد. و المعتزلة لما منعوا تسليط الله الكافر على ذلك، أولوا البعث بالتخلية و عدم المنع ﴿وَ كَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا﴾ و كان وعد عقابهم لا بد أن يفعل ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ﴾ أي الدولة و الغلبة ﴿عَلَيْهِمْ﴾ على الذين بعثوا عليكم، و ذلك بأن ألقى الله في قلب بهمن بن إسفنديار ما ورث الملك من جده كشتاسف بن هراسف شفقة عليهم، فرد أسراهم إلى الشام و ملك دانيال عليهم، فاستولوا على من كان فيها من أتباع بخت النصر، بأن سلط داود على جالوت فقتله، ﴿وَ أَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَيْنِينَ وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾ مما كنتم و النفير من ينفر مع الرجل من قومه، و قيل: جمع نفر، و هم المجتمعون للذهاب إلى العدو.

قوله عليه السلام: «قتل علي بن أبي طالب عليه السلام» اعلم أنه لما قال تعالى: ﴿وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾ و بين الرسول أن كلما وقع في بني إسرائيل يقع مثله في هذه الأمة حذو النعل بالنعل فكلما ذكر تعالى من أحوال بني إسرائيل فظاهره فيهم، و باطنه في هذه الأمة بما سيقع من نظيره فيهم فإفساد هذه الأمة مرتين إشارة إلى قتل أمير المؤمنين عليه السلام و طعن الحسن عليه السلام بعده في سباط المدائن.

قوله عليه السلام: «فإذا جاء نصر دم الحسين عليه السلام» لعل المراد على هذا وعد أولى الطائفتين اللتين قضى الله أن تسلطاً عليهم بسبب قتلهم الحسين عليه السلام. قوله عليه السلام: «وتراً» الوتر: بالكسر الجناية أي صاحب و ترو جناية على آل محمد عليهم السلام. قوله عليه السلام: «خروج القائم» و في تفسير العياشي^١ «قبل خروج القائم عليه السلام» و لعله أظهر. قوله عليه السلام: «خروج الحسين» على هذا التفسير لعل المخاطب هنا غير المخاطب سابقاً، و يحتمل على بعد أن يكون الخطاب في صدر الآية إلى الشيعة الذين قصروا في نصره أئمة الحق حتى قتلوا، و ظلموا فسلط الله عليهم من خرج بعد قتل الحسين كالحجاج و أبي مسلم و بني العباس، فالكرة لأئمة هؤلاء المخاطبين على المخالفين،

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

و الظاهر أنه عليه السلام فسر الكرة هي هنا بالرجعة. قوله عليه السلام: «لكل بيضة وجهان» لعل المراد أن لها صقلت و ذهبت في موضعين أمامها و خلفها. قوله عليه السلام: «المؤدون» أي هم المؤدون. قوله عليه السلام: «الحسين بن علي عليه السلام» إنما يغسله الحسين عليه السلام، لأنه من بين الأئمة عليهم السلام شهيد في المعركة لا يجب عليه الغسل، وإن مات بعد الرجعة أيضا.^۱

«حدیث ۲۵۰ ضعیف است. قول خداوند متعال: ﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ بیضاوی گفته است: «و به آنان وحی کردیم.» وحی قاطع؛ «در کتاب» در تورات؛ «در زمین فساد می کنید.» جواب قسم محذوف است. یا ﴿قَضَيْنَا﴾ بر اجرای قضای حتمی، جاری مجرای قسم است؛ ﴿مرتین﴾ یعنی دو فساد که فساد اول آن ها، همان مخالفت با احکام تورات و کشتن شیعیاء است. فساد دوم آن ها، کشتن زکریا و یحیی و تصمیم بر کشتن عیسی علیه السلام است. ﴿وَلَتَعْلَمَنَّ﴾ عَلَوًا کَبِيرًا یعنی از طاعت خداوند تکبر ورزند، یا اینکه به مردم ظلم می کنند. ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا﴾ یعنی وعده عقاب فساد اولی. ﴿بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا﴾ یعنی بخت النصر عامل لهراسف بربابل و جنود او بوده است؛ و جالوت جزری نیز گفته شده است؛ سنجاریب از اهل نینوا نیز گفته اند. ﴿أُولَیِّ بَأْسٍ شَدِيدٍ﴾ یعنی صاحب قوت در جنگ شدید. ﴿فَجَاسُوا﴾ یعنی برای طلب شما تردد می کنند. به «حا» نیز قرائت شده است؛ و آن دو برادر هستند. ﴿خِلَالَ الدِّيَارِ﴾ وسط خانه ها جهت قتل و غارت. بزرگان آن ها را می کشند؛ کودکان آن ها را به اسیری می گیرند؛ تورات را آتش می زنند و مسجد را خراب می کنند. معتزله اینکه خداوند، کافر را بر مسلمان مسلط گرداند را منع کنند و ﴿بَعَثْنَا﴾ را به تخلیه و عدم منع تأویل برند. ﴿وَكَانَ وَعْدًا

مَفْعُولًا یعنی وعده عقاب آن‌ها، به یقین انجام می‌پذیرد. ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ﴾ یعنی دولت و غلبه. ﴿عَلَيْهِمْ﴾ یعنی بر کسانی که بر شما برانگیخته شدند؛ که به این صورت است که خداوند در قلب بهمن بن اسفندیار القا کند؛ هنگامی که وارث ملک از جدش گشتاسف بن لهراسف شد، بر آنان دل سوزی کند. در نتیجه، اسرای آن‌ها را به شام برگرداند و دانیال را بر آن‌ها حاکم قرار داد. پس، بر تمام پیروان بخت النصر که در شام بودند، استیلا پیدا کردند و داوود را بر جالوت مسلط کردند؛ در نتیجه، او را کشت. ﴿وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنٍ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾ یعنی تعدادتان از آنچه بودید، بیشتر شد. نفیر از نفیر، جمع نفر؛ آن‌ها برای رفتن به سوی دشمن اجتماع کردند.

قول امام علی (ع) که می‌فرماید: «قتل علی بن ابی طالب (ع) به دلیل قول خداوند متعال است که می‌فرماید: «وهرگز برای سنت خدا تبدیلی نمی‌یابی.» پیامبر ﷺ فرمود: هرآنچه در بنی اسرائیل واقع شد، به طور دقیق، مانند آن در این امت نیز واقع شود؛ پس همه آنچه خداوند در مورد احوال بنی اسرائیل ذکر کرد، ظاهر آن در آن‌ها است و باطن آن در این امت است؛ به اینکه به زودی نظیر آن واقع شود؛ بنابراین، افساد دو مرتبه این امت، اشاره به کشتن امیرالمؤمنین (ع) و سپس نیزه‌زدن به امام حسن (ع) در سبایط مدائن است.

قول امام علی (ع): «فإذا جاء نصر دم الحسين (ع)» شاید منظور از این وعده، طائفه اول است؛ اینکه خداوند خواست که به سبب قتل امام حسین (ع) آن دو را بر آن‌ها مسلط کند.

قول امام علی (ع): «وترا» به کسر جنایت؛ یعنی صاحب وترو جنایت بر آل محمد (ع) است.

قول امام علی (ع): «خروج القائم» در تفسیر عیاشی عبارت «قبل خروج قائم»

آمده که شاید همان ظاهرتر است.

قول امام علیه السلام: «خروج الحسین علیه السلام» بنا براین تفسیر شاید مخاطب در اینجا غیر از مخاطب سابق باشد. احتمال بعیدی نیز داده می شود که خطاب در صدر آیه به شیعیانی باشد که در یاری ائمه حق، کوتاهی کردند تا کشته شدند و ظلم کردند؛ از این رو، خداوند کسانی را که بعد از قتل حسین علیه السلام خروج کردند؛ مانند حجاج، ابومسلم و بنی عباس را بر آن ها مسلط کرد. پس، کرّه و رجعت برای ائمه مخاطبینی است که مخاطب آن، مخالفان هستند. آنچه ظاهر است اینکه امام علیه السلام کرّه را در اینجا به رجعت تفسیر کرده است.

قول امام علیه السلام: «لکل بیضة وجهان» شاید مقصود این است که دو طرف کلاه آنها صیقلی و طلاکاری شده است.

قول امام علیه السلام: «المؤدون» یعنی هم مؤدون (خودشان پیام رسان اند).

وقول امام علیه السلام: «الحسین بن علی علیه السلام» یعنی امام حسین علیه السلام حضرت مهدی علیه السلام را غسل می دهند؛ زیرا در بین ائمه علیهم السلام، او شهید در معرکه بود که غسل بر او واجب نبود. اگر بعد از رجعت نیز از دنیا بروند، باز هم نیاز به غسل ندارند.

جلسه دهم

ادامه بررسی آیه سوم

﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا﴾^۱

«پس آنگاه که وعده [تحقق] نخستین آن دو فرارسد، بندگان از خود را که سخت نیرومندند، بر شما می‌گماریم تا میان خانه‌ها [یتان برای قتل و غارت شما] به جست‌وجو درآیند؛ این تهدید تحقق‌یافتنی است.»

در ذیل این آیه، دو روایت نقل شد که یکی مرتبط به موضوع بحث بود و دیگری ارتباطی نداشت. دو روایت دیگر، ذیل این آیه نقل شده است که اکنون به بررسی آن دو می‌پردازیم.

روایت سوم در تفسیر آیه

«روی بعض اصحابنا. قال: كنت عند أبي عبد الله عليه السلام جالسا إذ قرأ هذه الآية: ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا﴾^۲ فقلنا: جعلنا فداك من هؤلاء؟ فقال: ثلاث مرّات هم

بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا

۱. اسراء، ۵.

۲. اسراء، ۵.

و الله اهل قم.»

«بعضی از اصحاب ما روایت کرده‌اند: حضور امام صادق علیه السلام نشسته بودیم. امام علیه السلام این آیه شریفه را تلاوت فرمود: «و هنگامی که نخستین وعده فرا رسد، بندگان سخت‌کوش و نیرومند خود را برضد شما برانگیزم؛ به گونه‌ای که برای دست‌یابی به تبهکاران به جست‌وجوی خانه‌به‌خانه بپردازند و این وعده الهی قطعی است.» عرض کردیم: فدایتان گردیم! این بندگان نیرومند و پرتوان چه کسانی هستند؟» سه بار فرمود: «به خدا سوگند، آنان اهل قم هستند.»

ممکن است مضمون این روایت، زوال و پایان حکومت جعلی یهود را قبل از ظهور به دست اهل قم^۱ تبیین می‌کند؛ در نتیجه، مفاد روایت مربوط به سرنوشت یهود قبل از ظهور خواهد بود.

منابع روایت:

۱. حسن بن محمد، تاریخ قم؛
 ۲. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار (ج ۵۷، ص ۲۱۶)، از تاریخ قم.
- حسین بن محمد نوری رحمته الله (۱۳۲۰ ق) درباره مؤلف «تاریخ قم» می‌گوید:
- «هو الشيخ الفاضل حسن بن محمد القمي و هو من معاصري الصدوق رضوان الله عليه و روي في ذلك الكتاب عن اخيه حسين بن علي بن بابويه رضوان الله عليهم.»

۱. قم کنایه از مردم ایران است که پیرو فرهنگ اهل بیت علیهم السلام هستند؛ چون در روایتی دیگر عده‌ای از شهرری خدمت امام علیه السلام رسیدند و خود را معرفی کردند که ما اهل ری هستیم. امام علیه السلام فرمودند: «مرحبا به اهل قم.» دوباره خود را معرفی کردند و امام علیه السلام همان جواب را دادند. سپس، امام علیه السلام فرمودند: «هر کسی عقیده او عقیده اهل قم باشد، قمی است.» (بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۴، ح ۳؛ ن. ک: کتاب تا ظهور، ج ۲، ص ۳۴۴)

«او شیخ فاضل، حسن بن محمد قمی و از معاصران صدوق علیه السلام (۳۸۱ ق) بود و در آن کتاب از برادر او حسین بن علی بن بابویه علیه السلام روایت کرده است.»
همچنین می فرماید:

«الشیخ الجلیل من أكابر العلماء المتقدمین و من معاصری الصدوق و من أجلأ القمیین.»

«این شخصیت بزرگ (صاحب تاریخ قم) از دانشمندان بزرگ گذشته و از معاصران [شیخ] صدوق علیه السلام و از علمای بزرگ قم است.»
آقای نمازی رحمته الله علیه می فرماید: «لم یذکروه.» یعنی کتاب های رجالی جامع الرواة، تنقیح المقال و معجم رجال الحديث، درباره او چیزی را یادآور نشده اند.
علامه مجلسی رحمته الله علیه در اول بحار می فرماید: «کتاب تاریخ قم یکی از منابع مورد استفاده من بوده و مؤلف آن شیخ بزرگوار حسن بن محمد بن حسن قمی است.»

بنابراین، علامه مجلسی رحمته الله علیه این کتاب را قبول داشته و مؤلف آن را شخصیتی والامقام می داند؛ از این رو، استناد این کتاب به وی مسلم است.
صاحب کتاب «ریاض العلماء» می فرماید:

«استاد ما علامه مجلسی رحمته الله علیه در کتاب بحار الانوار برای این کتاب اعتماد کرده و آن را معتبر دانسته است؛ ولی اصل کتاب در دسترس نیست. علامه مجلسی رحمته الله علیه مطالب را از ترجمه این کتاب نقل می کند. ترجمه آن را گویا پانصد سال پس از مؤلف انجام داده اند. ما برخی از اخبار این کتاب را در «السما والعالم» استخراج کرده ایم.»^۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

صاحب ریاض رحمته الله با حاشیه زدن براین مطلب، تردید دارد که آیا این کتاب از همین مؤلف است یا از دیگری؟
افندی می گوید:

«ویظهر من رسالة الأمير المنشي، في احوال قم ومفاخرها ومناقبها إن اسم صاحب هذا التاريخ: هو الأستاذ ابو علي حسن بن محمد بن حسين شيباني قمي»
«از نامه منشی فرمانروا در بیان وضعیت قم، افتخارات و فضایل آن چنین برمی آید که نام صاحب این تاریخ، استاد ابوعلی حسن بن محمد بن حسین شیبانی قمی است.» در اینجا نام مؤلف فرق می کند. صاحب ریاض با اندکی تأمل در این موضوع، می گوید: «سرانجام، این شخص مؤلف است یا حسن بن محمد؟ زیرا افندی در آغاز می گوید: مؤلف آن فلانی است. از استاد خود نیز آن را به گونه ای قاطع نقل می کند.»^۱

علامه نوری رحمته الله به نقل از صاحب ریاض رحمته الله، شاگرد علامه مجلسی رحمته الله، می گوید: «من نسخه ای از این کتاب را که کتابی قطور و مناسب بود، در قم دیدم. مؤلف، کتاب تاریخ قم را در زمان صاحب بن عبّاد برای وی نگاشت و در آغاز این کتاب، مطالبی در مورد صاحب بن عبّاد نقل کرده است.»^۲

در نتیجه، مؤلف این کتاب، به طور قطع حسن بن محمد است. به اعتراف علمای معاصرو قدمای آنان، این کتاب در سال ۳۷۸ هجری پس از تدوین به صاحب بن عبّاد، وزیر دانشمند آل بویه اهدا شد. سپس، این کتاب را شخصی به نام حسن بن علی بن حسن قمی در سال ۸۶۵ به دستور خواجه فخرالدین کبیر ترجمه کرد.

برادر مؤلف، سلسله مطالبی مانند بحث مربوط به خراج قم و وضعيت اين شهر، براين كتاب افزوده، اما محورهای بحث مشخص است. علامه نوری رحمته الله می فرماید:

«وَأصل الكتاب على اللغة العربية ولكن في السنة الخامسة والستين بعد ثمان مائة نقله إلى الفارسية حسن بن علي بن حسن بن عبد الملك بأمر الخاجا فخر الدين إبراهيم بن الوزير الكبير الخاجا عماد الدين محمود بن الصاحب الخاجا شمس الدين محمد بن علي الصفي»^۱

علامه مجلسی رحمته الله می نویسد:

«إنه كتاب معتبر ولكن لم يتيسر لنا أصله وما بأيدينا إنما هو ترجمته»^۲
«این کتاب معتبر است؛ ولی اصل آن در دست ما نیست. آنچه نزد ما وجود دارد؛ ترجمه آن است.»
علامه نوری رحمته الله می فرماید:

«وهذا كلام عجيب لأن الفاضل الألعلي الأميرزا محمد أشرف صاحب كتاب فضائل السادات كان معاصرا له ومقيما بأصفهان وهو ينقل من النسخة العربية بل ونقل عنه الفاضل المحقق الأعنا محمد علي الكرمانشاهي في حواشيه على نقد الرجال في باب الحاء في اسم الحسن حيث ذكر الحسن بن مثله ونقل ملخص الخبر المذكور من النسخة العربية وأعجب منه أن أصل الكتاب كان مشتملا على عشرين بابا. وذكر العالم الخبير الأميرزا عبد الله الأصفهاني تلميذ العلامة المجلسي في كتابه الموسوم برياض العلماء في ترجمة صاحب هذا التأريخ أنه ظفر على ترجمة هذا التأريخ

برادر مؤلف، سلسله مطالبی مانند بحث مربوط به خراج قم و وضعيت اين شهر، براين كتاب افزوده، اما محورهای بحث مشخص است.

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۲۳۳.

۲. همان.

في قم وهو كتاب كبير حسن كثيرة الفوائد في مجلدات عديدة.^۱

«واین کلام عجیبی است؛ زیرا فاضل درخشنده، آقای میرزا محمد اشرف، صاحب کتاب «فضایل السادات» معاصر علامه رحمته الله و مقیم اصفهان است. او از نسخه عربی نقل می‌کند؛ بلکه فاضل محقق، آغامحمد علی کرمانشاهی در حاشیه‌اش بر نقد الرجال در باب «حا» در اسم حسن، هنگامی که حسن بن مثله را ذکر می‌کند، از آن نقل می‌کند. خلاصه خبر مذکور را از نسخه عربی نقل می‌کند؛ عجیب‌تر آنکه اصل کتاب مشتمل بر بیست باب است. عالم خبیر، آقامیرزا عبدالله اصفهانی رحمته الله، شاگرد علامه مجلسی رحمته الله، نیز در کتابش موسوم به «ریاض العلماء» در ترجمه صاحب این تاریخ می‌گوید: بر ترجمه این تاریخ، در قم دست یافته‌ام و آن کتابی بزرگ و دارای فایده‌های بسیار در جلدهای متعدد بود.»

بنابراین، مؤلف کتاب «تاریخ قم» شخصیت معتبری است. ایشان در نقل این روایت می‌فرماید: «روی اصحابنا»؛ ولی با توجه به اینکه ایشان در قرن چهارم این کتاب را تألیف کرده پس، روایت مرسل است.

بر فرض پذیرش سند، متن روایت دلالت دارد بر اینکه اهل قم حکومت یهود را از بین می‌برند؛ البته روایت نسبت به زمان و وقت آن صراحت ندارد؛ اگرچه به احتمال قوی منظور روایت، زمان قبل از ظهور است.

روایت چهارم در تفسیر آیه

«حَدَّثَنِي أَبُو الْمُفَضَّل عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَنِ الْمَنْقَرِيِّ الْكُوفِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَزِيدَ الدَّهَّانِ عَنْ مَكْحُولِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ رَسْتَمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خَالِدٍ الْمَخْزُومِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ الْأَعْمَشِ

عن محمد بن خلف الطاهري عن زاذان عن سلمان قال: قال رسول الله ﷺ: إن الله تعالى لم يبعث نبيا ولا رسولا إلا جعل له اثني عشر نقيبا، فقلت: يا رسول الله لقد عرفت هذا من أهل الكتابين، فقال: هل علمت من نقبائي الاثني عشر الذين اختارهم الله لأمته من بعدي، فقلت: الله ورسوله أعلم. فقال: يا سلمان خلقتني الله من صفوة نوره ودعاني فأطعته، وخلق من نوري عليا ودعاه، وخلق من نور علي فاطمة ودعاها فأطاعته، وخلق مني ومن علي فاطمة الحسن ودعاه، وخلق مني ومن علي فاطمة الحسين ودعاه فأطاعه، ثم سَمَّاها بخمسة أسماء من أسمائه: فالله المحمود وأنا محمد، والله العلي وهذا علي، والله الفاطر وهذه فاطمة، والله ذو الإحسان وهذا الحسن، والله المحسن وهذا الحسين، ثم خلق منّا ومن نور الحسين تسعة أئمة ودعاهم فأطاعوه قبل أن يخلق سماء مبنية ولا أرضا مدحية ولا ملكا ولا بشرا، وكُنّا نورا نسبّح الله ثم نسمع له ونطيع، فقلت: يا رسول الله بأي أنت وأمي فما لمن عرف هؤلاء؟ فقال: من عرفهم حق معرفتهم واقتدى بهم وإلى وليهم وعادى عدوهم فهو والله متاير حيث نرد ويسكن حيث نسكن.»

زاذان، از سلمان نقل می کند که وی می گوید:

رسول خدا ﷺ به من فرمود: «خداوند تبارک و تعالی هیچ پیامبر و رسولی را مبعوث نفرمود، مگر اینکه دوازده نقیب برایش قرار داد.» عرض کردم: «یا رسول الله ﷺ، این را از اهل دو کتاب دانسته بودم.»

فرمود: «ای سلمان، آیا می دانی نقبای من چه کسانی هستند؟ آن دوازده نفری که خداوند آنان را برای امت پس از من برگزیده چه کسانی اند؟» عرض کردم: «خدا و رسولش داناترند.» فرمود: «ای سلمان، خداوند مرا از برگزیده نورش آفرید و دعوتم کرد؛ او را اطاعت کردم. از نور من علی علیه السلام را آفرید و دعوتش فرمود؛ علی علیه السلام او را اطاعت کرد. [از من] و از نور علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام را خلق و او را دعوت فرمود؛ او اطاعت کرد. از من و از علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام، حسن علیه السلام را

آفرید؛ پس، فراخواندش؛ دعوت خداوند را پذیرفت. از من و از علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام، حسین علیه السلام را آفرید و او را فراخواند؛ دعوت او را اطاعت کرد. سپس، ما را به پنج اسم از نام‌های خود نامید: خداوند محمود است و من محمد. خداوند علی است و این نیز علی بن ابی طالب. خداوند فاطر است و این فاطمه. خداوند احسان است و این حسن. خداوند محسن است و این نیز حسین. آنگاه از ما و از نور حسین، ^نه امام آفرید و ایشان را دعوت فرمود؛ اطاعتش کردند. پیش از آنکه خداوند آسمانی بنا کند، زمینی بگستراند و فرشته‌ای یا بشری را [غیر از ما] خلق کند، ما نوری بودیم، خدا را تسبیح می‌گفتیم. از او می‌شنیدیم و اطاعت می‌کردیم.» سلمان می‌گوید: «عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، پدر و مادرم فدایتان باد! کسی که ایشان را بشناسد، چه پاداشی خواهد داشت؟» فرمود: «ای سلمان، هر کسی آنان را به راستی بشناسد و ایشان را الگوی خود قرار دهد، دوستانشان را دوست بدارد و از دشمنانشان بیزاری جوید؛ به خدا سوگند، چنین فردی از ما خواهد بود. هر کجا وارد شویم، او نیز وارد خواهد شد و هر جا سکونت کنیم، او نیز سکنا یابد.»

جلسه یازدهم

ادامه ترجمه روایت چهارم

«فقلت: یا رسول الله و هل يكون إيمان بهم بغير معرفة بأسمائهم وأنسابهم؟ فقال: لا، فقلت: فأني لي بهم وقد عرفت الى الحسين عليه السلام؟ قال: ثم سيد العابدین علي بن الحسين، ثم ابنه محمد الباقر علم الأولین و الآخیرین من النبیین و المرسلین، ثم ابنه جعفر بن محمد لسان الله الصادق، ثم ابنه موسى بن جعفر الكاظم الغیظ صبرا في الله، ثم ابنه علي بن موسى الرضا لأمر الله، ثم ابنه محمد بن علي المختار لأمر الله، ثم ابنه علي بن محمد الهادي الى الله، ثم ابنه الحسن بن علي الصامت الأمين لسر الله، ثم ابنه محمد بن الحسن المهدي القائم بأمر الله.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين

ثم قال: يا سلمان إنك مدركه، و من كان مثلك، و من تولاه هذه المعرفة فشكرت الله و قلت: و إني مؤجل إلى عهده؟ فقرأ قوله تعالى: ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَ كَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾ قال سلمان فاشتد بكائي و شوقي، و قلت: يا رسول الله أبعهد منك؟ فقال إي و الله الذي أرسلني بالحق، مني و من علي و فاطمة و الحسن و الحسين و التسعة و كل من هومنا و معنا و مضام فينا، إي و الله و ليحضرن إبليس له و جنوده، و كل من محض الإيمان محضا، و محض الكفر محضا، حتى يؤخذ له بالقصاص و الأوتار و لا يظلم ربك أحدا، و ذلك تأويل هذه الآية: ﴿وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ. وَ نَمُكِّنَ لَهُمْ فِي

الْأَرْضِ وَنُورِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ ﴿٦٠﴾ قال: فقمتم من بين يديه، و ما أبالي لقيت الموت أو لقيني.

عرض کردم: «ای رسول خدا، آیا می‌توان بدون شناخت نام و نسب‌هایشان به آنان ایمان داشت؟» فرمود: «نه، ای سلمان.» عرض کردم: «یا رسول الله، چگونه به شناخت ایشان دست یابم، در حالی که تا حسین علیه السلام را شناخته‌ام؟» فرمود: «پس از او سید العابدین، علی بن الحسین علیه السلام است. سپس، پسرش، محمد بن علی علیه السلام، شکافنده علم اولین و آخرین از پیامبران و رسولان؛ سپس، پسرش، جعفر بن محمد علیه السلام، زبان راست‌گوی خداوند؛ سپس، فرزندش، موسی بن جعفر علیه السلام، آن فروشنده خشم خود در راه خداوند عزوجل؛ سپس، پسرش، علی بن موسی علیه السلام، آن راضی به امر خدا؛ سپس، پسرش، محمد بن علی علیه السلام، آن برگزیده خلق خداوند؛ سپس، فرزندش، علی بن محمد علیه السلام، آن هدایت‌کننده به سوی خداوند؛ سپس، حسن بن علی علیه السلام، آن صامت امین سر خداوند؛ سپس، پسرش، محمد بن حسن، هادی مهدی علیه السلام، آن بیانگرو به پادارنده حق خدا.» آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ای سلمان، تو و هر کسی مانند تو باشد و نیز هر کسی با معرفت راستین، از او پیروی کند او را درك خواهد کرد.»

سلمان می‌گوید: خدای را [بسیار] شکر کردم و سپس، گفتم: «یا رسول الله صلی الله علیه و آله، آیا من تا عهد و زمان او خواهم بود؟» فرمود: ای سلمان، بخوان: «پس چون هنگام [انتقام] اول فرا رسد، بندگان سخت جنگجوی خویش را بر شما برانگیزیم تا درون خانه‌هایتان را نیز جست‌وجو کنند و این وعده حتماً تحقق خواهد یافت. سپس، بار دیگر شما را بر آن‌ها مسلط گردانیم و به وسیله مال و فرزند مدد رسانیم و تعدادتان را افزایش دهیم.»

سلمان گوید: در این هنگام، گریه و اشتیاقم شدت یافت. آنگاه عرض کردم: «یا رسول الله ﷺ، آیا شما متعهد می شوید که من برگردم؟» فرمود: «آری، سوگند به خداوندی که مرا به حق فرستاد، در روزگار من، علی، فاطمه، حسن، حسین، آن نه [معصوم دیگر] و هرکسی که از ما وبا ماست و در راه ما ستم دیده است. آری، به خدا قسم، ای سلمان، ابلیس و لشکریانش گردآورده می شوند؛ تمامی آنانی که ایمانشان ناب بوده و نیز همه کافران خالص آورده شوند تا از یکدیگر قصاص و خون خواهی کنند. پروردگار تو بر هیچ کس ظلم نمی کند. تأویل این آیه تحقق می یابد: و می خواهیم بر آنان که در زمین مستضعف شدند، مّت گذاریم؛ آنان را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهیم؛ ایشان را در زمین مکنّت و توان بخشیم؛ به فرعون، هامان و لشکریانشان از آنچه می ترسیدند، نشان دهیم.» سلمان می گوید: «از محضر رسول خدا ﷺ برخاستم؛ در حالی که برایم مهم نبود چه زمانی به آغوش مرگ روم یا مرگ مرا در کام خود برکشد.»

این روایت اشاره به رجعت و رجعت کنندگان و تفصیل های آن دارد و هیچ گونه اشاره ای به سرنوشت یهود ندارد؛ اما از این جهت که این روایت در بعضی از کتاب ها آمده و به آن استدلال کرده اند، ما نیز به نقل و نقد آن پرداختیم.

منابع روایت:

۱. طبری، محمد بن جریر، دلائل الإمامة (ص ۲۳۷ و ۴۵۰، ح ۴۲۴ و ص ۴۴۷)؛
۲. خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایة الکبری (ص ۷۳، ۹۲ و ۳۷۵ چاپ جدید) کما فی دلائل الإمامة بتفاوت؛

۳. صافی، لطف الله، منتخب الأثر (ص ۶)؛
 ۴. مصباح الشریعة (ص ۶۳، ب ۲۸)، این کتاب به امام صادق علیه السلام نسبت داده شده است.
 ۵. حلی، حسن بن سلیمان، المحتضر (ص ۱۵۲)؛
 ۶. عاملی نباطی، علی بن محمد، الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم (ج ۲، ص ۱۴۲، ب ۱۰)؛
 ۷. فیض کاشانی، محمد محسن، نوادر الأخبار (ص ۱۲۸ تا ۱۳۰، ح ۲۶)؛
 ۸. حرّ عاملی، محمد بن حسن، إثبات الهداة، (ج ۱، ص ۷۰۸، ح ۱۴۵)؛
 ۹. بحرانی، سید هاشم، البرهان (ج ۲، ص ۴۰۶، ح ۲)؛
 ۱۰. _____، حلیة الأبرار (ج ۵، ص ۳۵۸، ح ۳)؛
 ۱۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (ج ۲۵، ص ۶، ح ۹ و ج ۵۳، ص ۱۴۲، ح ۱۶۲ و ص ۱۴۴، ذیل حدیث ۱۶۲)؛
 ۱۲. نوری طبرسی، میرزا حسین، نفس الرحمن (ص ۹۴)؛
 ۱۳. معجم أحادیث الإمام المهدي علیه السلام (ج ۷، ص ۳۲۳).
- در کتب عامه، این روایت را نیافتیم.

بررسی سند روایت

سند این روایت نیاز به بررسی ندارد؛ زیرا اولاً اقرار از عامه است؛ چون اکثر راویان آن از عامه هستند؛ ثانیاً شواهد صدق در روایات دیگر دارد.

«حدّثني أبو المفضل عن عليّ بن الحسن المنقري الكوفي عن أحمد بن يزيد الدهان عن مكحول بن إبراهيم عن رستم بن عبد الله بن خالد المخزومي عن سليمان الأعمش عن محمد بن خلف الطاهري عن زاذان عن سلمان قال: قال رسول الله ﷺ»

سلیمان بن مهران

این شخصیت مورد قبول فریقین است.

ابن عماد حنبلی می گوید:

«وفي ربيع الأول توفي الإمام أبو محمد سليمان بن مهران الأسدي الكاهلي مولاهم الأعمش. روى عن ابن أبي أوفى، وأبي وائل والكبار. وكان محدث الكوفة وعالمها. قال ابن المديني: للأعمش نحو ألف وثلاثمائة حديث. وقال ابن عيينة: كان أقرأهم لكتاب الله، وأعلمهم بالفرائض، وأحفظهم للحديث. وقال يحيى القطان: هو علامة الإسلام وقال الخريبي: ما خلف أبعد منه. وما يرويه عنه مالك فهو إرسال، لأنه لم يسمع منه، وكتب إليه هشام بن عبد الملك، أن اكتب لي فضائل عثمان، ومساوي علي، فأخذ كتابه ولقمه شاة عنده، وقال لرسوله: هذا جوابك، فألح عليه الرسول في جواب، وتحمل عليه بإخوانه، وقال: إن لم آت بالجواب قتلتني، فكتب: بسم الله الرحمن الرحيم أما بعد: فلو كان لعثمان مناقب أهل الأرض ما نفعتك، ولو كانت لعلي مساوي أهل الأرض ما ضرتك، فعليك بخويصة نفسك، والسلام. وقال في «المغني»: الأعمش ثقة، جبل، ولكنه يدلس. قلت: والتدليس ليس كله قادحا، ولنذكر تعريفه وما يقدح منه وما لا يقدح.»^١

«امام ابو محمد سليمان بن مهران اسدي كاهلي اعمش در ربيع الاول فوت كرد و او محدث و عالم كوفه بود.» ابن مديني می گوید: «اعمش ۱۳۰۰ حديث داشت.» ابن عيينه می گوید: «او بهترين قارى كتاب خدا، عالم ترين آن ها به فرايض و حافظ ترين آنان نسبت به حديث بود.» يحيى قطان می گوید: «او علامه اسلام بود.» خريبي می گوید: «عابد تراز او نيافتم. آنچه مالک از او روايت می کند، مرسل است؛ چون مالک از او نشنیده است.»

بسم الله الرحمن الرحيم

هشام بن عبدالمملک به او نوشت: «برایم فضایل عثمان و بدی های علی را بنویس؛ نامه او را گرفت و به گوسفندی داد تا بخورد. به فرستاده او گفت: این جوابت. ولی فرستاده بر جواب نامه اصرار کرد و گفت: اگر با جواب برنگردم هشام مرا می کشد. وی نوشت: به نام خداوند بخشنده مهربان، اما بعد: اگر مناقب اهل زمین برای عثمان باشد، نفعی به تو نمی رسد. اگر بدی های اهل زمین برای علی باشد، ضرری به تو نمی رسد. پس، برتوست که به حساب خود برسی. والسلام.» در مغنی آمده است: «اعمش ثقه و همانند کوه بود؛ ولی تدلیس می کرد. سپس، ابن عماد می گوید: «همه اقسام تدلیس مضر نیست؛ بلکه برخی به اعتبار راوی ضرر می زند و بعضی ضرر نمی زند.»

مامقانی رحمته الله (۱۳۵۱ق) می فرماید:

شیخ (۴۶۰ق) او را از اصحاب امام صادق علیه السلام نام برده است. ابن شهر آشوب (۵۸۸ق) در مناقب، جماعتی را از خواص اصحاب امام علیه السلام شمرده تا اینکه می گوید: «و سلیمان بن مهران ابو محمد اسدی اعمش.»

ابن داوود (زنده در ۷۰۷ق) او را در قسم اول آورده است. به رجال شیخ نسبت داده که او را از اصحاب صادق علیه السلام شمرده و گفته است: «او مهمل است.» شاید غرضش از مهمل بودن او، اهمال اکثر علمای رجال در ذکر او است؛ نه اینکه او مجهول الحال باشد. اگر چنین بود، او را در قسم ثقات مورد اعتماد ذکر نمی کرد. عده ای از متأخرین اصحاب ما، متعرض نام و ثنای او شدند و اکثر علمای رجال عامه نیز او را ذکر کرده اند.

اما خاصه؛ شهید ثانی، شیخ زین الدین بن علی بن احمد عاملی جبعی، معروف به شهید ثانی رحمته الله (۹۶۶ق)، در تعلیقه اش بر قول علامه حلی رحمته الله (۷۲۶ق) در کتاب خلاصه چنین می گوید: «یحیی بن وثاب در عقیده اش ثابت قدم بود؛ چون اعمش او را ذکر کرده است.... تعجب از علامه حلی رحمته الله است که از اعمش

استقامت یحیی بن وثاب را نقل می‌کند؛ اما خود اعمش را اصلا در کتابش ذکر نمی‌کند. شایسته بود، استقامت و فضل او را نیز ذکر می‌کرد. عامه در کتاب هایشان او را در ضمن اعتراف به شیعه بودنش، ذکر و ستایش کرده‌اند.

میرداماد رحمته الله (۱۰۴۰ق) می‌گوید: «سلیمان بن مهران اعمش کوفی مشهور را شیخ رحمته الله در کتاب رجال از اصحاب امام صادق علیه السلام ذکر کرده است؛ و ابو محمد سلیمان بن مهران اسدی به فضل، ثقه، جلال، تشیع و استقامت معروف است. عامه نیز او را مدح و برفضل و وثاقت وی اتفاق دارند. همچنین به جلال و تشیع او اعتراف دارند.»

عجب اینکه اکثر علمای رجال در مورد او غفلت کرده‌اند؛ در حالی که از جهت استقامت، وثاقت، فضل، اتفاق بر قدر و منزلت بالای او شایسته ذکر و مدح است. او ۱۳۰۰ روایت دارد.

شیخ بهائی رحمته الله (۱۰۳۱ق) در رساله اش موسوم به «توضیح المقاصد» که متکفل بیان وقایع سال‌ها و ماه‌ها است، می‌نویسد: «در ۲۵ ربیع الاول ۱۴۸ سلیمان بن مهران اعمش فوت کرد. کنیه او ابو محمد و از زهاد و فقها بود. آنچه از تاریخ استفاده کردم او شیعه امامی است. عجب اینکه، اصحاب ما در کتاب‌های رجالی او را توصیف نکرده‌اند.»

ابوحنیفه روزی به او گفت: «ای ابامحمد، شنیدم می‌گویی: به درستی که خداوند سب‌حان هنگامی که نعمتی را از عبدی بگیرد عوض آن، نعمت دیگری دهد؟» گفت: «بله» گفت: «خدا در عوض نایب‌نایی و سلب سلامتی، به توجّه داده است؟» گفت: «عوض آن دو، اینکه انسان سنگینی (رذل و بدی) چون تو را نبینم.»

در کلمات خاصه، این چیزی بود که بر آن دست یافتیم.

بر آنچه شیخ بهایی رحمه الله ذکر کرد که اصحاب ما او را به تشییع توصیف نکرده‌اند، اشکال وارد است؛ زیرا ظاهر کلام شیخ رحمه الله در رجالش و ابن شهر آشوب در مناقبش بر امامی بودن او است؛ به دلیل آنچه در فوائد گفتیم. بلکه صریح حدیث مشهوری در کتاب‌های خاصه و عامه است که روایت شده: منصور از او سؤال کرد: «چه مقدار حدیث در فضیلت علی علیه السلام حفظ هستی؟» گفت: «۱۰ هزار حدیث یا هزار حدیث.» منصور به او گفت: «بلکه ۱۰ هزار، همان طور که اول گفتی.»^۱

۱. عده الشيخ رحمه الله بهذا العنوان من أصحاب الصادق عليه السلام. و عده السروي في المناقب جماعة من خواص أصحابه... إلى أن قال: وسليمان بن مهران أبو محمد الأسدي مولا هم الأعمش. و عده ابن داود في القسم الأول، ونسب إلى رجال الشيخ رحمه الله عده من أصحاب الصادق عليه السلام، وقال: إنه مهمل. انتهى. ولعل غرضه إهمال أكثر أصحابنا الرجاليين ذكره، لا أنه مجهول الحال، وإلا لم يذكره في قسم الثقات المعتمدين. وقد تعرض عده من أواخر أصحابنا لذكره والثناء عليه، وتعرض له أكثر الرجاليين من العامة.

أما الخاصة؛ فقد قال الشهيد الثاني رحمه الله معلقاً على قول العلامة رحمه الله في الخلاصة: كان يحيى بن وثاب مستقيماً ذكره الأعمش... ما لفظه: عجباً من المصنف ينقل عن الأعمش استقامة يحيى بن وثاب، ثم لم يذكر الأعمش في كتابه أصلاً. ولقد كان حرياً بالذكر لاستقامته وفضله. وقد ذكره العامة في كتبهم، وأثنوا عليه مع اعترافهم بتشيعه، وقال سيد الحكماء الداماد قدس سره: سليمان بن مهران الأعمش الكوفي المشهور، ذكره الشيخ في كتاب الرجال في أصحاب الصادق عليه السلام، وهو أبو محمد سليمان بن مهران الأسدي [الأزدي] مولا هم، معروف بالفضل والثقة والجلالة والتشيع والاستقامة، والعامة أيضاً مثنون عليه، مطبقون على فضله وثقته، مقرون بجلالته مع اعترافهم بتشيعه.

ومن العجب أن أكثر آرياب الرجال قد تطابقوا على الإغفال عن أمره، ولقد كان حرياً بالذكر والثناء عليه لاستقامته وثقته وفضله، والاتفاق على علو قدره، وعظم منزلته، له ألف و ثلاثمائة حديث. انتهى كلام الداماد. وقال الشيخ البهائي رحمه الله في محكي رسالته الموسومة ب: توضيح المقاصد المتكفلة لما وقع في السنين والشهور ما لفظه: في الخامس والعشرين من ربيع الأول سنة ثمان وأربعين ومائة توفي سليمان ابن مهران الأعمش، يكتى: أبا محمد، وكان من الزهاد و

الفقهاء، والذي استفدته من تصفح التواريخ أنه من الشيعة الإمامية، والعجب أن أصحابنا لم يصفوه بذلك في كتب الرجال.

قال له أبو حنيفة يوما: يا أبا محمد! سمعتك تقول: إن الله سبحانه إذا سلب عبدا نعمة عوّض عنها نعمة أخرى؟ قال: نعم، فقال: ما الذي عوّضك بعد أن أعمش عينيك، وسلب صحتهما؟ فقال: عوّضني عنهما أن لا أرى ثقيلا مثلك. انتهى.

هذا ما وقفنا عليه من كلمات الخاصة. ويتّجه على ما ذكره الشيخ البهائي عليه السلام من عدم وصف أصحابنا للرجل بالتشيع، أن ظاهر الشيخ رحمه الله في رجاله، وابن شهر آشوب في مناقبه كونه من الإمامية، لما بيّناه في الفوائد، بل هو صريح الحديث المشهور المروي في كتب الخاصة والعامة أنه سأله المنصور: كم تحفظ من الحديث في فضائل علي عليه السلام؟ قال له: عشرة آلاف حديثا - في بعض الروايات على بعض النسخ - أو ألف حديث، فقال له المنصور: بل عشرة آلاف كما قلت أولا. (مامقاني، عبدالله، تنقيح المقال في علم الرجال، ج ٣، ص ٢٨٩)

جلسه دوازدهم

ادامه بررسی سند روایت چهارم

ادامه تحقیق مامقانی رحمته الله علیه پیرامون سلیمان بن مهران اعمش

«صریح تراز آن آنچه در بحارالانوار نقل شده از حسن بن سعید نخعی از شریک بن عبدالله قاضی است که گفت: خدمت اعمش در بیماری ای که در آن فوت شد، بودیم که ابن شبرمه، ابن ابی لیلی و ابوحنیفه براو وارد و از حالش جويا شدند. شدت ضعف خود و ترس از خطاهایش را ذکر کرد. سپس، رقت قلب او را فرا گرفت و گریه کرد. ابوحنیفه نزد او آمد و گفت: ای ابامحمد، از خدا بترس و به وضع خودت نظر کن؛ چون تو در آخرین روز از دنیایت و اولین روز از آخرت هستی. احادیثی در مورد علی علیه السلام روایت کرده ای که اگر از آن ها روبرگردانی و توبه کنی برای تو خیر است.» اعمش گفت: «مانند کدام روایت ای نعمان؟» گفت: «مانند حدیث عبایه؛ حضرت علی علیه السلام فرمودند: من تقسیم کننده آتش هستم.» گفت: «ای یهودی، آیا به شخصی مانند من ایراد می گیری؟ مرا بنشانید تا جواب او را بدهم. قسم به آنکه بازگشتم به سوی او است، موسی بن طریف اسدی - بهتر از او را در طایفه اسدی ندیدم - برایم روایت کرد: شنیدم عبایه بن ربیع، امام جماعت محل، گفت: شنیدم علی، امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید: «من تقسیم کننده آتش هستم و خواهم گفت: این دوست من است، رهایش کن

و این دشمن من است، بگیرش.» ابومتوکل ناجی در زمان حکومت حجاج - حجاج به علی علیه السلام بسیار جسارت می کرد - از ابوسعید خدری برای من حدیث کرد که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «هنگامی که روز قیامت فرا می رسد، خداوند به من و علی علیه السلام دستور می دهد تا کنار صراط بنشینیم و به ما می گوید: داخل کنید در بهشت هرکسی را که به من ایمان آورده و شما را دوست دارد؛ و داخل در جهنم کنید هرکسی که به من کفر ورزیده و بغض شما را دارد.» ابوسعید گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که ایمان به من نداشته باشد به خداوند ایمان ندارد و کسی که پیرو علی علیه السلام نباشد به من نیز ایمان ندارد و این آیه را تلاوت کرد: ﴿الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ﴾^۱

راوی می گوید: «پس ابوحنیفه عباى خود را روی سر گذاشت و گفت: برخیزید و از نزد ابومحمد برویم. مبدا با حدیث دیگری ما را هدف بگیرد. حسن بن سعید گفت: شریک بن عبدالله به من گفت: طولی نکشید که از دنیا رفت. تشیع وی را از بعضی روایات در فروع نیز می توان فهمید؛ مانند آنچه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: «کسی که بر خُفین مسح کند، با خدا، رسول و کتاب او مخالفت کرده است و وضویش تمام نیست و نمازش مجزی نیست.»

ابوالفرج اصفهانی (۳۵۶ ق) در مقاتل قصه هایی را درباره یاری رساندن او به زید بن علی علیه السلام و محمد و ابراهیم، فرزندان عبدالله بن حسن نقل می کند که دلالت بر تشیع او می کند. البته با هیچ یک از آنان قیام نکرد. او از شریک روایت کرده است که گفت: «قاصدی را نزد او [زید بن علی] فرستاد و گفت: سلام مرا به او برسان و بگو: اعمش به تو می گوید: فدایت شوم، نسبت به تو بیمی ندارم؛ بلکه از یاری مردم بیم دارم. اگر سیصد مرد می یافتیم همراه تو

می شدیم و جوانب کار توراً تغییر می دادیم.»

از عمار بن رزیک روایت شده است که گفت: «شنیدم اعمش به مردم در ایام ابراهیم می گفت: چرا نشستید؟ من اگرینا بودم خروج می کردم.» ما نسبت به این روایت تردید داریم؛ چون او نسبت به قیام ابراهیم نظر مثبتی نداشت. این روایت دلالت می کند بر اینکه او در آخر عمر نابینا شد. گفته اند: اصل او از طبرستان از قریه ای به نام دماوند است و در سال ۶۱ هجری به دنیا آمد و در سال ۱۴۸ رحلت کرد.

عامه از جهت اینکه او شیعی، جلیل و ثقه است، اتفاق دارند... فضل آن است که دشمنان به آن شهادت دهند.^۱

۱. أصرح منه ما رواه في البحار (بحار الانوار ج ۳۹، ص ۱۹۶ تا ۱۹۷، ب ۸۴، ح ۷)، عن الحسن بن سعيد النخعي، عن شريك بن عبد الله القاضي، قال: حضرت الأعمش في علته التي قبض فيها، فبينما أنا عنده، إذ دخل عليه ابن شبرمة، وابن أبي ليلى، وأبو حنيفة، فسألوه عن حاله، فذكر ضعفه شديداً، وذكر ما يتخوف من خطيئته، وأدركته رقة فبكى، فأقبل [عليه] أبو حنيفة، فقال: يا أبا محمد! اتق الله، و انظر لنفسك، فإتاك في آخر يوم من الدنيا، وأول يوم من أيام الآخرة، وقد كنت تحدث في علي بن أبي طالب (عليه السلام) بأحاديث، لورجت عنها كان خيراً لك!...

قال الأعمش: مثل ما ذا يا نعمان؟ قال: مثل حديث عباية: «أنا قسم النار». قال: أول مثلي تقول يا يهودي! أقعدوني... سندوني حدثني - والذي إليه مصيري - موسى بن طريف - ولم أر أسدياً كان خيراً منه - قال: سمعت عباية بن ربعي - إمام الحنابلة - قال: سمعت علياً أمير المؤمنين (عليه السلام) يقول: «أنا قسم النار، أقول: هذا وليتي دعيه، وهذا عدوي خذيه». وحدثني أبو المتوكل الناجي في إمرة الحجاج، وكان يشتم علياً (عليه السلام) شتماً مفضحاً - يعني الحجاج - عن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه، قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): «إذا كان يوم القيامة يأمر الله عز وجل فأقعد أنا وعلي (عليه السلام) على الصراط، ويقال لنا: أدخلوا الجنة من آمن بي وأحبكم، وأدخلوا النار من كفري وأبغضكم».

قال أبو سعيد: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): «ما آمن بالله من لم يؤمن بي، ولم يؤمن بي من لم يتولّ - أو قال: لم يحب - علياً (عليه السلام)» و تلا: «ألقيا في جهنم كل كفار غبيد». قال: فجعل أبو حنيفة إزاره على رأسه، و قال: قوموا بنا، لا يجيئنا أبو محمد بأطم من هذا. قال الحسن بن سعيد: قال لي شريك بن عبد الله: فما أمسى - يعني الأعمش - حتى فارق الدنيا. انتهى.

زاڊان

ایشان از اصحاب امیر المؤمنین علیؑ بود.

راوندی (۵۷۳ق) نقل می‌کند:

«مَا رَوَى سَعْدُ الْخِفَافُ عَنْ زَادَانَ أَبِي عَمْرٍو قُلْتُ يَا زَادَانُ إِنَّكَ لَتَقْرَأُ الْقُرْآنَ فَتُحْسِنُ قِرَاءَتَهُ فَعَلَى مَنْ قَرَأْتَ فَتَبَسَّسَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مَرَّبِي وَأَنَا أَنْشِدُ الشُّعْرَ كَمَا لِي خَلْقٌ حَسَنٌ فَأُعْجِبُهُ صَوْتِي فَقَالَ يَا زَادَانُ هَلَّا بِالْقُرْآنِ قُلْتُ وَكَيْفَ لِي بِالْقُرْآنِ فَوَاللَّهِ مَا أَقْرَأُ مِنْهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَا أَصَلِّي بِهِ قَالَ فَادْنُ مِنِّي فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَتَكَلَّمَ فِي أذُنِي بِكَلَامٍ مَا عَرَفْتُهُ وَلَا عَلِمْتُ مَا يَقُولُ ثُمَّ قَالَ لِي افْتَحْ فَافْتَحْتُ فَتَقَلَّ فِي فِي قَوْلِ اللَّهِ مَا زِلْتُ قَدَمِي مِنْ عِنْدِهِ حَتَّى حَفِظْتُ الْقُرْآنَ بِإِعَارِهِ وَهَمْرِهِ وَمَا احْتَجْتُ أَنْ أَسْأَلَ عَنْهُ أَحَدًا بَعْدَ مَوْقِفِي ذَلِكَ قَالَ سَعْدٌ فَقَصَصْتُ قِصَّةَ زَادَانَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ صَدَقَ زَادَانُ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام دَعَا لِرِزَادَانَ بِالاسْمِ الْأَعْظَمِ الَّذِي لَا يُرَدُّ.»

«سعد خفاف می گوید: به زاذان گفتم: تو قرآن را خوب تلاوت می کنی، چگونه یاد

ويظهر تشيعه من بعض أخباره في الفروع أيضا، مثل ما رواه عن الصادق عليه السلام من قوله: «و من مسح على الخفين خالف الله و رسوله و كتابه، و وضوءه لم يتم، و صلاته غير مجزية» و أورد له أبو الفرج في المقاتل أقاصيص في نصرة زيد بن علي عليه السلام، و محمد و إبراهيم ابني عبد الله بن الحسن، تدلّ على تصلّبه في التشيع، غير أنّه لم يخرج مع واحد منهم. بل روى عن رجاله، عن شريك أنّه قال لرسول زيد إليه... اقرأه مني السلام، و قل له: يقول لك الأعمش: لست أثق لك - جعلت فداك! - بالناس، و لو أنّا وجدنا ثلاثمائة رجل نثق بهم لغيرنا لك جوانبها. و روى عن رجاله، عن عمّار بن رزيق أنّه قال: سمعت الأعمش يقول للناس أيّام إبراهيم: ما يقعدكم؟ أمّا أنّي لو كنت بصيرا لخرجت. و هذا يدلّ على أنّه أضرفي آخر عمره. و يقال: أصله: من طبرستان، من قرية يقال لها: دماوند. قال عمرو بن علي: ولد عمر بن عبد العزيز عام مقتل الحسين بن علي عليه السلام سنة إحدى و ستين، و ولد معه الأعمش، و مات سنة ثمان و أربعين و مائة. انتهى كلام المقدسي. و بالجملة: فالعامة متفقون على كون الرجل شيعيّاً جليلاً ثقة... و الفضل ما شهدت به الأعداء. (تنقيح المقال في علم الرجال، ج ٣٣، ص ٢٩٦)

گرفتی؟ تبسمی کرد و گفت: «روزی امیرالمؤمنین علیه السلام از کنار من می گذشت و من شعر می خواندم و اخلاق خوبی داشتم، از صدایم خوشش آمد. فرمود: ای زاذان! چرا قرآن حفظ نکرده ای؟ گفتم: بیش از دو سوره که در نماز می خوانم، از قرآن چیزی نمی دانم. فرمود: نزدیک بیا. نزدیک او رفتم و در گوشم چیزهایی گفت که نفهمیدم چیست. سپس، فرمود: دهانت را باز کن، از آب دهان مبارك خود، در دهان من انداخت. به خدا سوگند، وقتی که از کنار او برخاستم تمام قرآن را با اعرایش حفظ بودم. بعد از آن هیچ مشکلی نداشتم که از آن پرسم.»

سعد می گوید: «داستان زاذان را برای امام باقر علیه السلام نقل کردم.» فرمود: «زاذان راست می گوید: علی علیه السلام با اسم اعظمی که هیچ وقت رد نمی شود، برای زاذان دعا کرد.»
راوندی می فرماید: «این روایت دلالت دارد بر اینکه ایشان از اجلای امامیه بوده که امام چنین کرامتی را نسبت به او عنایت کرده است و امام باقر علیه السلام نیز آن را تأیید می کند؛ از این رو، اگر ثقه نباشد، از اعلای درجات حسن است.»
بنابراین، راوی روایت چهارم، این دو بزرگوار هستند که ما تردیدی در قبول روایات آن ها نداریم.

جلسه سیزدهم

کلمات مفسران پیرامون آیه سوم

طبرسی رحمه الله (۵۸۸ق) در تفسیر این آیات چنین می نویسد:

از آنجا که در آیه پیش، پیرامون فرمان خود به بنی اسرائیل سخن گفت، اکنون به بیان سرگذشت آن ها پرداخته و می فرماید: ﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لُتْفُسِدَنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ﴾؛ «ما در کتاب [تورات] به بنی اسرائیل اعلام کردیم که به طور قطع، [نسل های] شما در بلاد خود [بیت المقدس] دو بار فساد خواهند کرد.»

مقصود از فساد؛ ستم، گرفتن مال مردم، کشتن انبیا و خون ریزی است.

ابن عباس و ابن مسعود و ابن زید می گویند: «فساد نخستین آن ها کشتن زکریا و فساد دوم آن ها کشتن یحیی است.» در ادامه می گویند: «پس از قتل زکریا علیه السلام خداوند، شاپور ذوالاكتاف، یکی از حاکمان ایرانی، را بر آن ها مسلط کرد؛ پس از قتل یحیی علیه السلام، بخت النصر، یک شخص بابلی، را بر آن ها مسلط ساخت.»

محمد بن اسحاق می گوید: «فساد اول آن ها، قتل شعیا علیه السلام و فساد دوم ایشان، کشتن یحیی علیه السلام بود؛ ولی زکریا علیه السلام با مرگ طبیعی از دنیا رفت. بر اثر فساد اول، گرفتار حمله بخت النصر و بر اثر فساد دوم، گرفتار حمله مردی بابلی شدند.» قتاده می گوید: «فساد اول، حمله جالوت بود که به دست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

داوود کشته شد؛ و فساد دوم، حمله بخت النصر بود. ابوعلی جبایی می‌گوید: «خداوند بیان فرموده است که آن‌ها در روی زمین فساد می‌کنند؛ اما چه فساد می‌کنند؟ معلوم نیست.»

﴿وَلَتَعْلُنَّ عُلُوقًا كَبِيرًا﴾ و راه سرکشی و گستاخی پیش می‌گیرید و فرمان خدا را زیر پا می‌گذارید و به مردم ستم می‌کنید؛ در نتیجه، سزاوار خشم خداوند خواهید شد. ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ﴾ در اینجا «وعد» مصدر و به جای مفعول «موعود» قرار گرفته است. «همین که نخستین فساد شما صورت گرفت، بندگان از خویش که صاحب شوکت و نیرو هستند، بر شما مسلط می‌گردانیم [تا شما را سرکوفت دهند و به کیفر کفرو سرکشی خود، گرفتار شوید].» این آیه، شبیه آیه شریفه ۸۳ سوره مبارکه مریم است که می‌فرماید: ﴿أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَكُونُ لَهُمْ أُمَّةٌ مِّنْهُمُ الْغَايِبُونَ﴾ «ما شیطان‌ها را به سوی کافرها فرستاده‌ایم [بر آن‌ها مسلطشان ساخته‌ایم] تا آن‌ها را تحریم کنند.» این معنا از حسن بصری است.

جبایی می‌گوید: «یعنی مردمی مؤمن را فرمان دادیم که با شما به جنگ و جهاد بپردازند؛ زیرا ظاهر «عباد لنا و بعثنا» غیر از این نیست.» ابو مسلم می‌گوید: «امکان دارد آن‌ها مردمی مؤمن بودند که خداوند ایشان را مأمور کرد تا با بنی اسرائیل جهاد کنند. ممکن است مردمی کافر بوده‌اند که یکی از پیامبران خدا، آن‌ها را به جنگ با بنی اسرائیل تشویق کرد تا یکدیگر را تباه کنند؛ زیرا از هر طرف که کشته شود، سود اسلام است.» ﴿فَجَاشُوا خِلَالَ الدِّيَارِ﴾ زجاج گوید: «یعنی آن‌ها منازل مسکونی بنی اسرائیل را زیر پا گذاشتند و همه جا گردش کردند تا اگر کسی باقی مانده است، او را به قتل برسانند.»

﴿وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا﴾؛ «آنچه وعده شده بود، قطعی و حتمی بود.» ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ﴾: «سپس دولت را به شما برگردانیدیم [و شما را در برابر آن‌ها

مورد حمایت قرار دادیم و زندگی شما را به وضع سابق برگردانیدیم.» ﴿وَأَمْدَدْنَاهُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ﴾؛ «و مال و اولاد شما را زیاد کردیم و شما را صاحب نیرو و استعداد گردانیدیم.» ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾؛ «و جمعیت شما را بیشتر از جمعیت دشمنانتان گردانیدیم.» ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ﴾؛ «اگر [در گفتار و کردارتان] نیکی پیشه کنید، [فایده و پاداش آن] به خود شما باز می‌گردد. [در دنیا بردشمنان غالب می‌شوید و در آخرت، پاداش نیکی خود را از خداوند می‌گیرید.]» ﴿وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾؛ «و اگر بدی پیشه کنید، [زیان آن] به خود شما باز می‌گردد.» از آنجا که این جمله در مقابل جمله پیش است، از این جهت «فلها» گفته است. مثل «إساءة إلى نفسه» در مقابل «إحسان إلى نفسه».

بنابراین، «فلها» یعنی «فالیها» مثل «لهم اللعنة» یعنی «عليهم اللعنة»^۱

برخی گفته‌اند: معنای این جمله چنین است: «اگر بدی کنید، جزا و کیفر آن برای شماست.» هرگاه بتوان کلام را بر معنای ظاهر حمل کرد، بهتر آن است که از آن عدول نشود. در هر صورت، این خطاب، متوجه بنی اسرائیل است؛ زیرا مقتضای نظم کلام همین است. ممکن است خطاب به امت پیامبر ما باشد؛ بنابراین، جمله معترضه خواهد بود. چنان‌که خطیب و واعظ در ضمن نقل داستان، مردم را موعظه می‌کند، سپس، بر سر نقل داستان می‌رود. خداوند متعال، نخست داستان سرکشی بنی اسرائیل را گفت. سپس، اشاره کرد که بر اثر سرکشی، گرفتار حملات کوبنده دشمنان شدند. آنگاه بیان می‌کند که آن‌ها توبه کردند و توبه‌شان را پذیرفت و آنان را بر دشمن مسلط گردانید.

به دنبال این مطالب، مسلمانان را مخاطب ساخته و می‌فرماید: «هر کسی

نیکی کند، فایده نیکی به خودش باز می‌گردد و هر کسی بدی کند، زیان آن دامن‌گیر خودش می‌شود، تا آن‌ها را به نیکی تشویق و از بدی بترساند.»

﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ﴾: «همین که زمان دومین فساد و سرکشی شما فرا برسد، دشمنان به شما حمله ور شده و بر شما غالب می‌شوند؛ خانه‌هایتان را تصرف می‌کنند.» ﴿لَيْسُوْا وُجُوْهُكُمْ﴾: «تا شما را به وسیله کشتار و اسیری، دچار رنج و مشقت و حزن و اندوه گرداند.»

برخی می‌گویند: «یعنی سران و بزرگان شما دچار حزن و اندوه می‌گردند. روشن است که حزن و اندوه آنان موجب حزن و اندوه دیگران خواهد شد.»

﴿وَلْيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾: «و داخل بیت المقدس و نواحی آن می‌گردند.» در اینجا مقصود از «مسجد» مسجد الاقصی و کنایه از سرزمین بنی اسرائیل است. همان طوری که «مسجد الحرام» را کنایه از «حرم» و سرزمین مکه به کار می‌برند. منظور این است که دشمنان بر سرزمین بنی اسرائیل تسلط پیدا می‌کنند؛ زیرا داخل شدن آنان در آن سرزمین، بدون تسلط امکان ندارد. از این جمله استفاده می‌شود که دشمنان تنها در بار دوم، وارد مسجد نشدند؛ بلکه در بار اول نیز وارد شده بودند. این مطلب را پیش از این، بیان نکرده بود.

﴿وَلْيَتَبَرَّوْا مَا عَلَوْا تَتَّبِرًا﴾ دیگر اینکه سرزمین مغلوب شما را درهم می‌کوبند و تباہ می‌سازند. امکان دارد که «ما» مصدریه و با فعل بعدی تأویل مصدر و مضاف حذف شده است؛ یعنی «لیتبروا مدة علوهم» در مدت تسلط، خود شما را سرکوفت دهند و هلاک سازند. ﴿عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْجِعَكُمْ﴾ ای بنی اسرائیل، اگر باز هم توبه کنید و خدا را فرمان ببرید، ممکن است بعد از انتقام و کیفر، به شما رحم کند. ﴿وَإِنْ عُدْتُمْ عَدْنَا﴾ اگر باز هم راه فساد پیش گیرید، شما را کیفر می‌دهیم و دشمن را بر شما مسلط می‌سازیم؛

چنان‌که پیش از این انجام دادیم. این معنا از ابن عباس است. وی می‌گوید: «آن‌ها پس از کيفراول و دوم، بار دیگر به سوی فساد بازگشتند و خداوند مؤمنان را بر آن‌ها مسلط گردانید تا آن‌ها را بکشند و تا روز قیامت از آن‌ها جزیه بگیرند.» ﴿وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا﴾ ابن عباس گوید: «یعنی ما جهنم را زندان مردم کافر قرار داده‌ایم.»^۱

۱. «لما تقدم أمره سبحانه لبني إسرائيل عقب ذلك بذكر ما كان منهم وما جرى عليهم فقال ﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ أي أخبرناهم وأعلمناهم ﴿فِي الْكِتَابِ﴾ أي في التوراة ﴿لَتُفْسِدَنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتين﴾ أي حقا لا شك فيه أن خلافتكم سيفسدون في البلاد التي تسكنونها كرتين وهي بيت المقدس وأراد بالفساد الظلم وأخذ المال وقتل الأنبياء وسفك الدماء وقيل كان فسادهم الأول قتل زكريا والثاني قتل يحيى بن زكريا عن ابن عباس وابن مسعود وابن زيد قالوا ثم سلط الله عليهم سابور ذا الأكتاف ملكا من ملوك فارس في قتل زكريا وسلط عليهم في قتل يحيى بخت نصر وهورجل خرج من بابل وقيل الفساد الأول قتل شعيا والثاني قتل يحيى وإن زكريا مات حتف أنفه عن محمد بن إسحاق قال وأتاهم في الأول بخت نصر وفي الثاني ملك من ملوك بابل وقيل كان الأول جالوت فقتله داود عليه السلام والثاني بخت نصر عن قتادة وقيل أنه سبحانه ذكر فسادهم في الأرض ولم يبين ما هو فلا يقطع على شيء مما ذكر عن أبي علي الجبائي ﴿وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾ أي ولتستكبرن ولتظلمن الناس ظلما عظيما والعلو نظير العتوهنا وهو الجرأة على الله تعالى والتعرض لسخطه ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا﴾ معناه فإذا جاء وقت أولى المرتين لتفسدون فيهما والوعد هنا بمعنى الموعد ووضع المصدر موضع المفعول به أي إذا جاء وقت الموعد لإفسادكم في المرة الأولى ﴿بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ﴾ أي سلطنا عليكم عبادا لنا أولي شوكة وقوة ونجدة وخلينا بينكم وبينهم خاذلين لكم جزاء على كفركم وعتوكم وهومثل قوله ﴿أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤْزُهُمْ أَكَّا﴾ عن الحسن وقيل معناه أمرنا قوما مؤمنين بقتالكم وجهادكم لأن ظاهر قوله تعالى «عبادنا» وقوله ﴿بَعَثْنَا﴾ يقتضي ذلك عن الجبائي وقيل يجوز أن يكونوا مؤمنين أمرهم الله بجهاد هؤلاء ويجوز أن يكونوا كافرين فتألفهم نبي من الأنبياء لحرب هؤلاء وسلطهم على نظرانهم من الكفار والفساق عن أبي مسلم ﴿فَجَاشُوا خِلَالَ الدِّيَارِ﴾ أي فطافوا وسط الديار يترددون وينظرون هل بقي منهم أحد لم يقتلوه عن الزجاج ﴿وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا﴾ أي موعودا كأننا لا خلف فيه ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ﴾ أي ردنا لكم بني إسرائيل الدولة وأظهرناكم عليهم وعاد ملككم على ما كان عليه ﴿وَأَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ﴾ أي وأكثرنا لكم أموالكم وأولادكم ورددنا لكم العدة والقوة ﴿وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾ أي أكثر عددا وأنصارا من أعدائكم ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ﴾ معناه إن أحسنتم في أقوالكم وأفعالكم

شعرانی رحمۃ اللہ علیہ (۱۳۵۲ ش) می فرماید:

«والقول الصحيح أنَّ المَرَّةَ الأولى هي غزاء بخت النصر حيث أسره و خرب المسجد واتى بهم إلى بابل فبقوا هناك إلى أن استولى ملك من ملوك فارس مسمي

فنفخ إحسانكم عائد عليكم و ثوابه واصل إليكم تنصرون على أعدائكم في الدنيا و تهابون في العقبى ﴿وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾ معناه وإن أسأتم فقد أسأتم إلى أنفسكم أيضا لأن مضره الإساءة عائدة إليها وإنما قال فلها على وجه التقابل لأنه في مقابلة قوله ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أُحْسِنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ﴾ كما يقال أحسن إلى نفسه ليقابل أساء إلى نفسه و لأن معنى قولك أنت منتهى الإساءة و أنت المختص بالإساءة متقارب فلذلك وضع اللام موضع إلى و قيل إن قوله ﴿فَلَهَا﴾ بمعنى فعلها كقوله تعالى ﴿لَهُمُ اللَّعْنَةُ﴾ أي عليهم اللعنة و قيل معناه فلها الجزاء و العقاب وإذا أمكن حمل الكلام على الظاهر فالأولى أن لا يعدل عنه و هذا الخطاب لبني إسرائيل ليكون الكلام جاريا على النسق و النظام و يجوز أن يكون خطابا لأمة نبينا ص فيكون اعتراضا بين القصة كما يفعل الخطيب و الواعظ يحكي شيئا ثم يعظ ثم يعود إلى الحكاية فكانه لما بين أن بني إسرائيل لما علوا و بغوا في الأرض سلب عليهم قوما ثم لما تابوا قبل توبتهم و أظفروهم على عدوهم خاطب أمتنا بأن من أحسن عاد نفع إحسانه إليه و من أساء عاد ضرره إليه ترغيبا و ترهيبا ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ﴾ أي وعد المرة الأخرى من قوله ﴿كُتِفِسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ﴾ و المراد به جاء وعد الجزاء على الفساد في الأرض في المرة الأخيرة أو جاء وعد فسادكم في الأرض في المرة الأخيرة أي الوقت الذي يكون فيه ما أخبر الله عنكم من الفساد و العدوان على العباد ﴿لِيَسْؤُوا وَجُوهَكُمْ﴾ أي غزاكم أعداؤكم و غلبوكم و دخلوا دياركم ليسؤوكم بالقتل و الأسر يقال سئته أسوءه مساءة و مسائية و سوانية إذا أزنزته و قيل معناه ليسؤوا كبراءكم و رؤساءكم و في مساءة الأكابر و إهانتهم مساءة الأصاغر ﴿وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ﴾ أي بيت المقدس و نواحيه فكنى بالمسجد و هو المسجد الأقصى عن البلد كما كنى بالمسجد الحرام عن الحرم و معناه و ليستولوا على البلد لأنه لا يمكنهم دخول المسجد إلا بعد الاستيلاء ﴿كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾ دل بهذا على أن في المرة الأولى قد دخلوا المسجد أيضا وإن لم يذكر ذلك و معناه و ليدخل هؤلاء المسجد كما دخله أولئك أول مرة ﴿وَلِيُتَبَيَّنُوا مَا عَلَوُا تَتَبَيَّرًا﴾ أي و ليدمروا و يهلكوا ما غلبوا عليه من بلادكم تدميرا و يجوز أن يكون ما مع الفعل بتأويل المصدر و المضاف محذوف أي ليتبروا مدة علوهم ﴿عَسَىٰ رَبُّكُمْ﴾ يا بني إسرائيل ﴿أَنْ يَزِيحَكُمْ﴾ بعد انتقامه منكم إن تبتم و رجعتكم إلى طاعته ﴿وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا﴾ معناه وإن عدتم إلى الفساد عدنا بكم إلى العقاب لكم و التسليط عليكم كما فعلناه فيما مضى عن ابن عباس قال إنهم عادوا بعد الأولى و الثانية فسلط الله عليهم المؤمنين يقتلونهم و يأخذون منهم الجزية إلى يوم القيامة ﴿وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا﴾ أي سجننا و محبسنا عن ابن عباس «(مجمع البيان، ج ٦، ص ٦١٤).

بکورش، فردّهم إلى الشام و بنی المسجد لهم، فبقوا مدّة من الدهر إلى أن بعث یحیی و عیسی - علیهما السلام فبعث الله علیهم ملکا من الروم حتی استأصلهم و خرّب المسجد و بقی خرابا إلى أن بناه عمر بن الخطاب فی خلافته.^۱

«قول صحیح آن است که منظور از دفعه اول، جنگ بخت النصر است؛ وقتی که آن‌ها را اسیر و مسجد را خراب کرد و آنان را به بابل کوچ داد. آن‌ها در آنجا بودند تا اینکه یکی از پادشاهان فارس به نام کوروش بر آنان سلطه پیدا کرد، آنان را به شام برگرداند و مسجدی برایشان ساخت. آن‌ها نیز در آنجا بودند تا اینکه حضرت یحیی و حضرت عیسی - علیهما السلام برانگیخته شدند. سپس، طغیان کردند و خداوند ملکی از روم را بر آنان مسلط کرد تا آنان را ریشه‌کن و مسجد را خراب کرد. این مسجد به صورت خرابه باقی مانده بود تا اینکه عمر بن خطاب در زمان خلافتش آن را دوباره بنا کرد.»

۱. پژوهش‌های قرآنی علامه شعرانی در تفاسیر مجمع البیان، روح الجنان و منهج

جلسه چهاردهم

ادامه بررسی آیه سوم

﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَآئِيلَ فِي الْكِتَابِ لُتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلِتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَنَفِيرًا﴾^۱

شعرانی رحمه الله در تفسیر این آیات می فرماید: «صحیح آن است که مرتبه اول مربوط به بخت النصر و مرتبه دوم مربوط به جریان حضرت یحیی و حضرت عیسی علیهما السلام بود.»

طبرسی رحمه الله نیز در ادامه تفسیر این آیات می فرماید: «مفسران قرآن کریم، درباره این ماجرا اختلاف های بسیاری دارند. مناسب است که مهم ترین و بهترین مطالب آن ها را در اینجا به طور اختصار بیاوریم: همین که برای بار اول، بنی اسرائیل سرکشی کردند، خداوند پادشاه ایران - به قولی بخت النصر و به قولی پادشاه بابل - را بر آن ها مسلط گردانید. وی آن ها را محاصره کرد و بیت المقدس را گشود. برخی گفته اند: بخت النصر پس از سخریب، پادشاه بابل و از دست نشاندۀ های نمرو، از زنی بدکاره متولد شده بود. او بر بیت المقدس غالب شد و مسجد را ویران کرد؛ تورات را

سوزانید و لاشه‌های مردار را در مسجد افکند. در مقابل خون حضرت یحیی علیه السلام ۷۰ هزار نفر را کشت؛ فرزندان آن‌ها را اسیر کرد؛ خانه‌های آن‌ها را غارت و اموالشان را برد. ۷۰ هزار نفر را به اسیری گرفت و آن‌ها را به بابل برد و مدت صد سال در بردگی مجوسیان به سربردند. آنگاه، خداوند آن‌ها را مشمول فضل و رحمت خود قرار داد و پادشاه ایرانی را که فردی خداشناس بود، مأمور ساخت تا آن‌ها را به بیت المقدس بازگرداند. آن‌ها مدت صد سال در بیت المقدس اقامت کردند و در این مدت، به راه راست می‌رفتند و وظایف خود را انجام می‌دادند. بار دیگر به سوی فساد و طغیان رفتند و یکی از پادشاهان روم، به نام انطیاخوس به سوی آن‌ها شتافت و بیت المقدس را ویران کرد و مردم آن را به اسیری گرفت. حذیفه گوید: پادشاه رومیه با آن‌ها جنگید و آن‌ها را اسیر کرد.»

محمد بن اسحاق گوید: «بنی اسرائیل خدا را معصیت می‌کردند. در میان آن‌ها جوانانی بودند و خداوند از آن‌ها گذشت می‌کرد. اولین بلایی که به سبب گناهکاری بر آن‌ها نازل شد، این بود که خداوند پیش از حضرت زکریا علیه السلام، شعیا را به سوی آن‌ها فرستاد. او کسی بود که بشارت ظهور حضرت عیسی علیه السلام و بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به ایشان داد. آنان پادشاهی داشتند که شعیا او را ارشاد و راهنمایی می‌کرد. شاه بیمار شد و سخاریب با ۶۰ هزار پرچم به سوی بیت المقدس آمد. شعیا برای شاه به درگاه خدا دعا کرد و او بهبود یافت. لشکریان سخاریب، همگی مردند، به جز پنج نفر که خود سخاریب نیز جزاین عده بود. آن‌ها فرار کردند. بنی اسرائیل به تعقیبشان پرداختند و سخاریب را اسیر کردند. خداوند دستور داد او را آزاد کنند تا نزد قوم خود رفته و آنان را از این واقعه باخبر سازد. آن‌ها وی را رها کردند و هفت سال بعد، از دنیا رفت. هنگام مرگ

فرزند پسرش، بخت النصر را جانشین خود قرار داد. پس از هفده سال، پادشاه بنی اسرائیل مرد و اوضاع زندگی آن‌ها دگرگون شد. مدعیان سلطنت، به جان هم افتادند و به کشتن یکدیگر پرداختند. شعیا در میان آن‌ها سخنرانی کرد و در ضمن پندها و اندرزها، آن‌ها را از عواقب این کارها بر حذر می‌داشت. آن‌ها قصد کشتن وی را داشتند، اما او فرار کرد و در تنه درختی مخفی شد. آنان درخت را بریدند و شعیا را دونیم کردند. خداوند، سبط هارون، ارمیا را به سوی ایشان فرستاد. او همین که کار ناپسند آن‌ها را مشاهده کرد، از میانشان رفت و آن‌ها را به حال خود وا گذاشت. بخت النصر و لشکریانش داخل بیت المقدس شدند و هرآنچه می‌خواستند، انجام داده و همراه اسیران بنی اسرائیل به بابل بازگشتند. این، نخستین بار بود.

برخی نیز گفته‌اند: «سبب آن، کشته شدن حضرت یحیی بن زکریا علیه السلام بود؛ زیرا پادشاه شهوت پرست بنی اسرائیل می‌خواست با دخترزن خودش همبستر شود و حضرت یحیی علیه السلام او را منع کرد. این خبر به آن دختر رسید و کینه حضرت یحیی علیه السلام را در دل گرفت و شاه را وادار به قتل وی کرد. می‌گویند: خون پاک حضرت یحیی علیه السلام همچنان می‌جوشید تا وقتی که بخت النصر ۷۰ هزار یا ۷۲ هزار نفر از ایشان را به قتل رسانید. پس از آن، خون حضرت یحیی علیه السلام از جوشش افتاد.»

همه گفته‌اند: «یحیی بن زکریا علیه السلام در فساد دوم کشته شده است.»

مقاتل (۳۵۶ ق) می‌نویسد: «فاصله میان فساد اول و فساد دوم ۲۱۰ سال بود.»

برخی می‌گویند: «بار اول بخت النصر و بار دوم پادشاهان ایران و روم با بنی اسرائیل جنگیدند و این هنگامی بود که حضرت یحیی علیه السلام را شهید کردند. از آن‌ها ۱۸۰ هزار نفر کشته شدند و بیت المقدس ویران گردید. همچنان به صورت ویرانه بود تا اینکه عمر بن الخطاب آن را بنا کرد و دیگر

هیچ فرد رومی بدون ترس وارد آن نشد.»

برخی می‌گویند: «مرتبه اول جالوت و مرتبه دوم بخت النصر با آن‌ها جنگید. والله اعلم.»^۱

۱. «اختلف المفسرون في القصة عن هاتين الكرتين اختلافا شديدا فالأولى أن نورد من جملتها ما هو الأهم على سبيل الإيجاز قالوا لما عتبا بنو إسرائيل في المرة الأولى سلط الله عليهم ملك فارس وقيل بخت نصر وقيل ملكا من ملوك بابل فخرج إليهم وحاصروهم وفتح بيت المقدس وقيل إن بخت نصر ملك بابل بعد سنحاريب وكان من جيش نمرود وكان لزانة لا أب له فظهر على بيت المقدس وخرب المسجد وأحرق التوراة وألقى الجيف في المسجد وقتل على دم يحيى سبعين ألفا وسبى ذراريهم وأغار عليهم وأخرج أموالهم وسبى سبعين ألفا وذهب بهم إلى بابل فبقوا في يده مائة سنة يستعبدهم المجوس وأولادهم ثم تفضل الله عليهم بالرحمة فأمر ملكا من ملوك فارس عارفا بالله سبحانه وتعالى فردهم إلى بيت المقدس فأقاموا به مائة سنة على الطريق المستقيم والطاعة والعبادة ثم عادوا إلى الفساد والمعاصي فجاءهم ملك من ملوك الروم اسمه أنطياخوس فخرّب بيت المقدس وسبى أهله وقيل غزاهم ملك الرومية و سباهم عن حذيفة وقال محمد بن إسحاق كان بنو إسرائيل يعصون الله تعالى وفيهم الأحداث والله يتجاوز عنهم وكان أول ما نزل بهم بسبب ذنوبهم أن الله تعالى بعث إليهم شعيا قبل مبعث زكريا وشعيا هو الذي بشر يعيسى عليه السلام وبمحمد عليه السلام وكان لبني إسرائيل ملك كان شعيا يرشده و يسدده فمرض الملك وجاء سنحاريب إلى باب بيت المقدس بستمائة ألف راية فدعا الله سبحانه شعيا فبرأ الملك ومات جمع سنحاريب ولم ينج منهم إلا خمسة نفر منهم سنحاريب فهرب وأرسلوا خلفه من أخذه ثم أمر سبحانه بإطلاقه ليخبر قومه بما نزل بهم فأطلقوه وهلك سنحاريب بعد ذلك بسبع سنين واستخلف بخت نصر ابنه فلبث سبع عشرة سنة وهلك ملك بني إسرائيل و مرج أمرهم وتنافسوا في الملك فقتل بعضهم بعضا فقام شعيا فيهم خطيبا ووعظهم بعظات بليغة وأمرهم ونهاهم فهموا بقتله فهرب ودخل شجرة فقطعوا الشجرة بالمنشار فبعث الله إليهم أرميا من سبط هارون ثم خرج من بينهم لما رأى من أمرهم ودخل بخت نصر وجنوده بيت المقدس وفعل ما فعل ثم رجع إلى بابل بسببا بني إسرائيل وكانت هذه الدفعة الأولى وقيل أيضا أن سبب ذلك كان قتل يحيى بن زكريا وذلك أن ملك بني إسرائيل أراد أن يتزوج بنت امرأته فنهاه يحيى وبلغ أمها فحقدت عليه وبعثته على قتله فقتله و قيل إنه لم يزل دم يحيى بن زكريا يغلي حتى قتل بخت نصر منهم سبعين ألفا وأثنى وسبعين ألفا ثم سكن الدم وذكر الجميع أن يحيى بن زكريا هو المقتول في الفساد الثاني قال مقاتل كان

چنانچه ملاحظه گردید، هیچ یک از مفسران به ارتباط این آیه با مسئله ظهور امام زمان علیه السلام اشاره ای نکرده است؛ در حالی که چند روایت از خاصه و عامه وجود دارد که در تفسیر این آیات به زمان ظهور امام زمان علیه السلام اشاره می کنند.

﴿فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْنُتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فِئَامًا مِّنَّا بَعْدُ وَإِنَّمَا فِدَاءٌ حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَٰلِكَ وَكَوَيْشَاءُ اللَّهِ لَتَتَصَرَّمَنَّهُمْ وَ لَكِنَّ لِّبَيْلُوا بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ﴾^۱

«هنگامی که با کسانی که کفرورزیده اند، برخورد کردید؛ گردن ها [یشان] را بزنید تا آنان را [در کشتار] از پای درآوردید. پس [اسیران را] استوار در بند کشید. سپس، یا [بر آنان] منت نهید [و آزادشان کنید] و یا [عوض ایشان] فدیة بگیرید تا در جنگ اسلحه بر زمین بگذارند. این است [دستور خدا] و اگر خدا می خواست از ایشان انتقام می کشید؛ ولی [فرمان پیکار داد] تا برخی از شما را به وسیله برخی [دیگر] بیازماید. کسانی که در راه خدا کشته شده اند، هرگز کارهایشان را ضایع نمی کند.»

بیهقی (۴۵۸ق) در سنن، ذیل این آیه شریفه به سند خودش از مجاهد نقل می کند:

«مجاهد فی قوله عز وجل: ﴿حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا﴾ یعنی: حتی یبذل عیسی.

بین فساد الأول والثاني مائتا سنة وعشر سنين وقيل إنما غزا بني إسرائيل في المرة الأولى بخت نصر وفي المرة الثانية ملوك فارس والروم وذلك حين قتلوا يحيى فقتلوا منهم مائة ألف وثمانين ألفاً وخرب بيت المقدس فلم يزل بعد ذلك خراباً حتى بناه عمر بن الخطاب فلم يدخله بعد ذلك رومي إلا خائفاً وقيل إنما غزاهم في المرة الأولى جالوت وفي الثانية بخت نصر والله أعلم» (مجمع البيان، ج ۶، ص ۶۱۶).

بن مریم علیها السلام، فیسلم کلّ یهودی و کلّ نصرانی و کلّ صاحب ملّة، و تأمن الشاة الذئب، و لا تقرض فارة جرابا، و تذهب العداوة من الأشياء کلّها، و ذلك ظهور الإسلام علی الدین کلّه.»^۱

«مجاهد درباره قول خداوند: ﴿حَتَّى تَصْعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا﴾ می گوید: یعنی تا اینکه عیسی بن مریم علیها السلام نزول کند. درنتیجه، هریهودی، هر نصرانی و هر صاحب ملتی اسلام می آورد؛ گوسفند از گرگ در امان خواهد بود؛ موش دیگر کیسه ها را پاره نکند و دشمنی از همه اشیا برود. آن، هنگام ظهور اسلام بر همه ادیان است.»

منابع روایت:

۱. بیهقی، ابی بکر، احمد بن حسین بن علی، السنن الکبری (ج ۹، ص ۱۸۰)؛
۲. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور (ج ۳، ص ۲۳۱)؛
۳. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المودة (ج ۳، ص ۲۴۰)؛
۴. بنّاز (معروف به ابن جحّام)، ماهیار، تأویل ما نزل من القرآن، (ص ۳۸۳، ح ۴۳۶) به سند عامی با کمی تفاوت «و ذلك يكون عند القيام المهدي عليه السلام»؛
۵. استرآبادی، علی، تأویل الآیات (ج ۲، ص ۶۸۹)، از تأویل ما نزل من القرآن؛
۶. حرّ عاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداة (ج ۳، ص ۵۶۶)، از تأویل الآیات؛
۷. بحرانی، سید هاشم، المحجة (ص ۸۶)، از تأویل ما نزل من القرآن؛

۸. _____، حلیۃ الابرار (ج ۵، ص ۵۶۶)؛
 ۹. _____، البرهان (ج ۴، ص ۳۲۹)، از تأویل الآیات؛
 ۱۰. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار (ج ۵۱، ص ۶۱)، از تأویل الآیات؛
 ۱۱. صافی، لطف الله، منتخب الاثر (ص ۲۹۵)، از بحارالانوار.
- این نص به طرق متعدد از مجاهد نقل شده است؛ البته این، روایت نیست.

جلسه پانزدهم

روایات و اقوال درباره سرنوشت یهود در عصر ظهور

از آنجایی که روایات و اقوال در مورد سرنوشت یهودیان در زمان ظهور مختلف است، آنها را می‌توان به چهار نظر تقسیم کرد:

۱. برخی روایات بروقوع جنگ با یهود و از بین رفتن آن‌ها در آن جنگ، دلالت دارد.

۲. بعضی روایات بر اسلام آوردن یهودیان در زمان ظهور، در اثردیدن نشانه‌هایی به دست حضرت مهدی علیه السلام دلالت دارد.

۳. برخی براین باورند که یهودیان در زمان ظهور بردین خود باقی می‌مانند؛ ولی مأمور به پرداخت جزیه به حکومت اسلامی خواهند بود.

۴. بعضی گفته‌اند: یهودیان را از شهرهای عربی تبعید می‌کنند.

نظر سوم و چهارم با نظر اول سازگاری ندارند؛ مگر قائل شویم که هر سه به صورت مقطعی و مرحله‌ای برای یهود اتفاق می‌افتد؛ یعنی در مرحله اول مأمور به پرداخت جزیه؛ در مرحله دوم تبعید و در مرحله نهایی کار آن‌ها به درگیری نظامی ختم می‌شود. در ادامه، ضمن بررسی هریک از این نظرها به ادله آن‌ها نیز خواهیم پرداخت.

چند روایت به عنوان دلیل بر بقای یهود بردین خود و پرداخت جزیه به حکومت اسلامی (نظر سوم)، وجود دارد. از جمله آن روایت‌ها:

«بِإِسْنَادٍ عَنِ الصَّدُوقِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْمُفَضَّلِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمْدَانَ الْقَلَّاسِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ عَنْ مَرْيَمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ: يَا بَا مُحَمَّدٍ كَأَنِّي أَرَى نُزُولَ الْقَائِمِ فِي مَسْجِدِ السَّهْلَةِ بِأَهْلِهِ وَوَعِيَالِهِ قُلْتُ يَكُونُ مَنَزَلُهُ قَالَ نَعَمْ هُوَ مَنَزِلُ إِدْرِيسَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا وَقَدْ صَلَّى فِيهِ وَالْمُتَّقِمُ فِيهِ كَالْمُتَّقِمِ فِي فُسْطَاطِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَا مِنْ مُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِلَّا وَقَلْبُهُ يَحِنُّ إِلَيْهِ وَمَا مِنْ يَوْمٍ وَلَا لَيْلَةٍ إِلَّا وَالْمَلَائِكَةُ يَأْوُونَ إِلَى هَذَا الْمَسْجِدِ يَعْبُدُونَ اللَّهَ فِيهِ يَا بَا مُحَمَّدٍ أَمَا إِنِّي لَوُكُنْتُ بِالْقُرْبِ مِنْكُمْ مَا صَلَّيْتُ صَلَاةً إِلَّا فِيهِ ثُمَّ إِذَا قَامَ قَائِمُنَا انْتَقَمَ اللَّهُ لِرُسُولِهِ وَلَنَا أَجْمَعِينَ.»^۱

امام صادق علیه السلام فرمود: «ای ابامحمد، گویا نزول قائم ﷺ را با اهل و عیالش در مسجد سهله می بینم.» گفتم: «منزلش آن جاست؟» فرمود: «بله، آن منزل ادريس علیه السلام است و پیامبری مبعوث نشده، مگر اینکه در آنجا نماز خوانده است. اقامت کننده در آن، مانند مقیم در چادر رسول خدا ﷺ است. مؤمن و مؤمنه ای نیست، مگر اینکه دلش به سوی آن پرمی زند. شب و روزی نیست، مگر اینکه فرشته ها رو به سوی آن مسجد می آورند و در آنجا به عبادت خدا مشغول می شوند. ای ابامحمد، آگاه باش! اگر من نزدیک آن مسجد بودم نمازی نمی خواندم، مگر در آنجا. زمانی که قائم ما قیام کند، برای خدا و رسولش و برای ما انتقام می گیرد.»

البته این روایت با این نقلی که بیان شد، به بحث ما ربطی ندارد؛ اما علامه مجلسی رحمه الله این روایت را با کمی تفاوت نقل کرده که طبق نقل ایشان، روایت به بحث ما ارتباط پیدا می کند:

«قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَلَا يَزُولُ الْقَائِمُ فِيهِ أَبَدًا قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَمِنْ بَعْدِهِ قَالَ هَكَذَا مِنْ بَعْدِهِ إِلَى انْقِصَاءِ الْخَلْقِ قُلْتُ فَمَا يَكُونُ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ عِنْدَهُ قَالَ

يُسَالِمُهُمْ كَمَا سَالَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَيُؤْذِنُونَ الْحِزْبَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ قُلْتُ
فَنَنْصَبَ لَكُمْ عِدَاوَةً فَقَالَ لَا يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا لِمَنْ خَالَفَنَا فِي دَوْلَتِنَا مِنْ نَصِيبٍ إِنَّ
اللَّهَ قَدْ أَحَلَّ لَنَا دِمَاءَهُمْ عِنْدَ قِيَامِ قَائِمًا فَالْيَوْمَ مُحَرَّمٌ عَلَيْنَا وَعَلَيْكُمْ ذَلِكَ فَلَا
يُعُزُّكَ أَحَدٌ إِذَا قَامَ قَائِمُنَا انْتَقَمَ اللَّهُ وَلِرَسُولِهِ وَلَنَا أَجْمَعِينَ.^۱

عرض کرد: «فدای تو شوم! قائم ﷺ همواره در آنجا خواهد بود؟» فرمود: «بله»
عرض کرد: «پس حال کسانی که بعد از وی هستند، [یعنی در رجعت] چگونه
خواهد بود؟» فرمود: «هر کسی تابع او باشد، تا انقضای خلق چنین خواهد بود.»
گفت: «آنگاه تکلیف اهل ذمه چه خواهد شد؟» فرمود: «با آنها مانند رسول
خدا ﷺ مسالمت خواهد کرد و آنان دودستی با حقارت، جزیه پرداخت
می کنند.» گفتیم: «حال دشمنان شما چگونه است؟» فرمود: «نه، ای ابامحمد،
هر کسی با ما مخالفت نماید، در دولت ما جایگاهی نخواهد داشت. خداوند
در زمان قائم ﷺ [ریختن] خون آنها را بر ما حلال کرده است؛ اما امروز خون
آنها برای ما و شما حرام است. پس، کسی شما را نفریبید. زمانی که قائم ما قیام
کرد، خداوند انتقام ما و مؤمنان را از آنها می گیرد.»

بنابراین، طبق این روایت، یهود در زمان ظهور خواهند بود و مکلف به
پرداخت جزیه می شوند. البته این نوع برخورد را فقط با اهل ذمه (از یهود و
نصارا) دارد، نه با یهودیان محارب.

جلسه شانزدهم

بقای یهود بردین خود و پرداخت جزیه به حکومت اسلامی
روایتی را از امام صادق علیه السلام در زمینه سرنوشت یهود در دوران ظهور مطرح
کردیم که دلالت داشت بر اینکه امام زمان علیه السلام با آنان به شکل مسالمت آمیز
برخورد خواهد کرد. آنان نیز بر دین خود باقی می مانند و مأمور به پرداخت
جزیه می شوند. در ادامه به بررسی این روایت می پردازیم.

منابع روایت:

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار (ج ۵۲، ص ۳۷۶ و ۳۸۱)؛
۲. حرّ عاملی، محمدبن حسن، اثبات الهداة (ج ۳، ص ۵۸۳)، از
بحار الانوار؛
۳. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل (ج ۳، ص ۴۱۴)، از
قصص راوندی؛
۴. معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام (ج ۵، ص ۲۴۳)، از بحار الانوار.

بررسی سند روایت

علامه مجلسی رحمته الله نخست در مورد سند این روایت چنین بیان می کند:
«أَقُولُ رُوِيَ فِي كِتَابِ مَزَارٍ لِبَعْضِ قَدَمَاءِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي

عَبْدُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ»^۱

این حدیث که در کتاب «مزار» برای بعضی از قدمای اصحاب ما روایت شده است؛ طبق این بیان «بعض قدما» مشخص نیست. از این رو، روایت از مصادیق احادیث مرسل شمرده می شود.

اما در جای دیگر چنین بیان می کند:

«أَقُولُ رَوَى مُؤَلَّفُ الْمَزَارِ الْكَبِيرِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ»^۲

طبق این بیان، صاحب کتاب مزار کبیر، ابن مشهدی (۶۱۰ق) این روایت را به اسناد خود از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

مؤلف کتاب مزار کبیر

مجلسی رحمه الله می فرماید:

«و کتاب کبیر فی الزیارات تألیف محمد بن المشهدی کما یظهر من تألیفات السید بن طاووس (۶۶۴ق) واعتمد علیه ومدحه وسمینه بالمزار الکبیر»^۳

«کتاب کبیر در زیارات، تألیف محمد بن مشهدی است. این مطلب از تألیفات سید بن طاووس رحمه الله (۶۶۴ق) به دست می آید. ایشان بر او اعتماد کرده و کتاب را مدح می کند. ما آن را مزار کبیر نامیدیم.»
در نتیجه، هر دو نقل بحار از کتاب مزار ابن مشهدی است و چه بسا،

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۶.

۲. همان، ص ۳۸۱.

۳. همان، ج ۱، ص ۱۸.

نُسخ، آن را تکرار کرده‌اند.

بررسی اعتبار مزار کبیر

کسی نسبت به این کتاب نظر منفی ندارد، مگر آیت‌الله خویی رحمته‌الله که اشکال‌هایی را به کتاب و مؤلف آن وارد می‌کند. البته ما به آنها پیش از این پاسخ داده‌ایم. اما نویسنده کتاب، محمد بن جعفر بن علی مشهدی، در سال ۵۱۰ هجری به دنیا آمده و تألیف کتاب را در سال ۵۷۳ به پایان رسانده و در سال ۵۹۴ در قید حیات بوده است. او فردی معمولی نبود. ابن شهر آشوب، شاذان بن جبرئیل، عبدالله بن جعفر درستی، ابن زهره و ابن ابی فراس نخعی از جمله مشایخ ایشان بوده‌اند. فخار بن محمد موسوی، راوی صحیفه سجادیه و ابن نما، استاد محقق حلی رحمته‌الله (۷۲۶ق) از شاگردان وی بودند. ایشان به شیخ مفید رحمته‌الله (۴۱۳ق) سند بسیار کوتاهی دارد؛ یعنی با دو سند از شیخ نقل می‌کند.

ابن مشهدی شخصیتی دارد که بزرگان ما از او تجلیل کرده‌اند.

شهید اول رحمته‌الله، شیخ شمس الدین محمد بن مکی بن احمد عاملی نبطی جزینی (۷۸۶ تا ۷۳۴ق)، نسبت به ایشان می‌فرماید: «الشیخ الامام السعید.»

شیخ حرّ عاملی رحمته‌الله می‌فرماید: «کان محدثاً فاضلاً صدوقاً.»

محدث نوری رحمته‌الله می‌فرماید: «الشیخ الجلیل السعید المتبحر مؤلف المزار المشهور الذی اعتمد علیه اصحابنا الابرار و یظهر منهم انه من اعظام العلماء واسع الروایة کثیر الفضل معتمد علیه.»

شیخ عباس قمی رحمته‌الله (۱۳۵۹ق) می‌نویسد: «الشیخ الجلیل السعید المتبحر عظیم النظر و المقدار.»

سید محسن امین رحمته الله (۱۳۷۱ق) می گوید: «شیخ جلیل متبحر متحدث»
مدرس رحمته الله (۱۳۵۶ق) نیز از ایشان تجلیل می کند: «اوز كبار محدثين
اماميه و بسیار جلیل القدر و عظیم الشأن بودند.»

آقابزرگ تهرانی رحمته الله (۱۳۸۹ق) نیز می فرماید: «عالمٌ جلیلٌ واسع الرواية.»
استاد، آیت الله وحید خراسانی رحمته الله در درس اصولشان در بحث حرمت
صوم یوم عاشورا به روایتی استناد می کنند که مشکل سندی دارد و
می فرماید: «اعتمادنا على المزار لابن المشهدی نتیجه لاعتماد سید
عبدالکریم ابن طاووس و ولده علیه؛^۱ ما به خاطر اعتماد دو شخصیت بزرگ
مثل ابن طاووس رحمته الله و فرزندش بر این کتاب اعتماد داریم.»

ابن المشهدی در مقدمه کتابش می فرماید: «انی قد جمعت فی کتابی
هذا من فنون الزیارات للمشاهد الشریفه من ما اتصلت به من ثقات الروات
الی السادات؛ تمام زیارات و ادعیه را از ثقات نقل کردم و متصل به سادات
معصوم هستند.»

سید رضی الدین، ابن طاووس رحمته الله (۵۸۱ق) معاصر ایشان و
سید عبدالکریم رحمته الله (۶۴۸ق)، هر دو بر کتاب ایشان اعتماد کرده اند.

مجلسی رحمته الله می فرماید: «المزار الكبير يعلم من كيفية إسناده أنه كتاب
معتبر و قد أخذ منه السيدان ابنا طاووس كثيرا من الأخبار و الزیارات؛^۲ از
چگونگی سند، اعتبار کتاب معلوم می شود و دو سید بزرگوار ابن طاووس
مطالب بسیاری را از این کتاب نقل کرده اند.»

محدث نوری رحمته الله می فرماید: «و منه يظهر أنه معدود في زمرة الفقهاء، كما

۱. طبسی، نجم الدین، صوم عاشورا بین السنة النبویة و البدعة الامویة، ص ۴۸.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۱، ص ۳۵.

أنه يظهر من صدر كتابه الاعتماد على كل ما أودعه فيه، وإن ما فيه من الزيارات كلها مأثورة، وإن لم يستند بعضها إليهم عليهم السلام في محلّه؛^۱ از این کتاب معلوم می شود که مؤلف جزء فقها بوده است. همچنین از مقدمه آن استفاده می شود که بر تمامی آنچه که آورده، اعتماد دارد.»

آیت الله العظمی میلانی رحمته الله نیز می فرماید: «ونجد في زيارة الامام المهدي عليه السلام وصفا دقيقا لما جرى على جده.»

بنابراین، علما زیارات را قبول کرده اند و زیارت ناحیه نیز در مزار نقل شده است.

نتیجه اینکه، هم مؤلف کتاب مزار کبیر و هم خود کتاب مزار کبیر معتبر هستند.

جلسه هفدهم

تبعید یهود از شهرها و روستاهای مسلمانان

بحث، پیرامون سرنوشت یهود در زمان ظهور بود. روایتی که دلالت می‌کرد بر باقی ماندن اهل ذمه بر دین خود و پرداخت جزیه به حکومت اسلامی را مورد بررسی قرار دادیم.

اما قول بر تبعید یهودیان از شهرها و روستاهای مسلمانان (نظر چهارم) استناد به روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام است که ما در ادامه به بررسی آن می‌پردازیم.

«ابْنُ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ صَالِحِ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ عَبَّاسِ بْنِ الْأَسَدِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَهُوَ مُشْتَكٍ وَأَنَا قَائِمٌ عَلَيْهِ لِأَيِّنِّ بِمَصْرَ مِنْبَرًا وَلَأَنْقُضَنَّ دِمَشْقَ حَجْرًا حَجْرًا وَأُخْرِجَنَّ الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى مِنْ كُلِّ كُورِ الْعَرَبِ وَ لَأَسُوقَنَّ الْعَرَبَ بَعْصَايَ هَذِهِ قَالَ قُلْتُ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَأَنَّكَ تُخَيِّرُ أَتَاكَ تَخِيًّا بَعْدَ مَا تَمُوتُ فَقَالَ هِيَ هَاتِ يَا عَبَّاسُ ذَهَبْتُ فِي غَيْرِ مَذْهَبٍ يَفْعَلُهُ رَجُلٌ مَيِّ.»^۱

عباسه اسدی می‌گوید: شنیدم از امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که ایشان با ناراحتی نشسته و من بالای سرش ایستاده بودم، فرمود: «در مصر منبری را بنا

بنا کردند و من را بر آن نهادند و مرا کشتند

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الاخبار، ص ۴۰۶؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۳،

می‌کنم؛ دمشق را سنگ به سنگ می‌شکنم (متلاشی می‌کنم)؛ یهودیان و نصارا را از هر منطقه عرب اخراج می‌نمایم و عرب را با این عصایم می‌رانم. «من گفتم: «ای امیرالمؤمنین، مثل اینکه از برگشتن بعد از مرگ سخن می‌گویی؟» فرمود: «هیئات ای عبایه! بیراهه رفتی؛ این کارها را مردی از نسل من انجام می‌دهد.»

صدوق رحمته الله (۳۸۱ق) می‌فرماید:

«مثل اینکه حضرت از عبایه تقیه کرده است؛ آن‌گونه که در حدیث اول - تعجب و تمام شگفتی بین جمادی و رجب است - از ابن کوا، رئیس خوارج نهروان، تقیه می‌کند؛ چون این دو، نسبت به اسرار آل محمد علیهم السلام مورد اعتماد نبودند.»

این روایت بر سرنوشت یهود و تبعید آنان از بلاد اسلامی دلالت می‌کند.

منابع روایت

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الاخبار (ص ۴۰۶، ح ۸۲)؛
۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (ج ۵۳، ص ۶۰)؛
۳. حرّ عاملی، محمد بن حسن، الايقاظ من الهجعه (ص ۳۸۵)؛
۴. معجم احادیث الامام المهدي عليه السلام (ج ۴).

بررسی سند روایت

«ابْنُ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ صَالِحِ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ عَبَّائَةَ الْأَسَدِيِّ قَالَ.»

صالح بن میثم کوفی

تحقیق آیت الله خویی رحمته الله

«الکوفی: عده الشیخ فی رجاله من أصحاب الباقر علیه السلام، و ذکره ثانیاً فی أصحاب الصادق علیه السلام، قائلاً: «صالح بن میثم الأسدی، مولا هم، کوفی، تابعی». و عد البرقی أيضاً صالح بن میثم فی أصحاب الباقر علیه السلام والصادق علیه السلام. روى عن أبي خالد التمار، وروی عنه یعقوب بن شعيب، ذكره الكشي في ترجمة میثم التمار (۲۴). و فی قریب من آخر ترجمته تصریح بأن صالحاً بن میثم التمار، روى عن الصادق، وروی عنه عمران الميثمي. كامل الزيارات: الباب ۵۰، فی کرامة الله تبارک و تعالی لزوار الحسین بن علي علیه السلام، الحديث ۸. روى عن أبي جعفر علیه السلام، وروی عنه فضیل الرسان. تفسیر القمی: سورة نوح، فی تفسیر قوله تعالى: ﴿إِنَّكَ إِن تَذَرُهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا﴾. أقول: فضیل الرسام فی هذه الطبعة من غلط النساخ. وقال العلامة فی الخلاصة (۲)، من الباب ۱ من حرف الصاد، من القسم الأول: روى علي بن أحمد العقيقي، عن أبيه، عن محمد بن الحسين، عن صفوان بن يحيى، عن يعقوب بن شعيب، عن صالح، قال له أبو جعفر علیه السلام إني أحبك، وأحب أباك حباً شديداً. أقول: هذه الرواية ضعيفة، فإن علي بن أحمد ضعيف، وأبوه مجهول، و مع ذلك الرواية عن صالح نفسه، فلا يمكن الاستدلال بها على وثاقته أو حسنه، إلا أن فی شهادة علي بن إبراهيم بوثقته غنى وكفاية.^۱

«شیخ رحمته الله در رجالش اورا از اصحاب امام باقر علیه السلام می شمارد و در ذکر اصحاب امام صادق علیه السلام نیز وی را از جمله آن ها یاد می کند. برقی رحمته الله اورا از

کتاب الرجال، ج ۱، ص ۱۰۸

اصحاب امام باقر و امام صادق علیه السلام شمرده است. کشی علیه السلام ایشان را در شرح حال میثم تمار ذکر کرده است. وی در طریق «کامل الزیارات» و «تفسیر قمی» قرار دارد (توثیق عام دارد). علامه علیه السلام در قسم اول در مورد ایشان روایتی نقل کرده و می گوید: صالح گفت: امام صادق علیه السلام به او فرمود: من تو را دوست دارم و پدر تو را نیز بسیار دوست دارم.»

این روایت ضعیف است؛ پس، علی بن احمد ضعیف بوده و پدر او مجهول است. علاوه بر این، روایت را خود صالح نقل می کند؛ پس امکان استدلال به آن بروثاقت و حسن او درست نیست؛ چون مستلزم دور است. مگر اینکه شهادت علی بن ابراهیم به وثاقت او کفایت کند.

مامقانی علیه السلام می فرماید:

«وعلق الشَّهید الثانی علیه السلام علیه قوله فیه مع ضعف السَّند أنَّه شهادة علی نفسه انتهى واقول اما المناقشة بضعف السَّند فلا وجه لها ووجود صفوان قبل صالح یصلحه وكونه شهادة لنفسه قد مرَّ جوابه فی مقدِّمة الكتاب فالرجل من الحسان اقلاً بل من امعن النظر بنی علی وثاقته لعدم تعقُّل حبِّ الامام علیه السلام غیر العدل حبّاً شدیداً بعد ما علم من انَّ من احبَّ حجراً حشره الله معه و ما یأتی من روايته فی حَبَّابة الوالِبیَّة یکشف عن حسن عقیدته لبیانه کرامة للامام علیه السلام فلاحظ و تدبّر.»^۱

«شهِید ثانی علیه السلام براین روایت تعلیق زده که علاوه بر ضعف سند روایت، شهادت بر خود محسوب می شود. می گویم: اما مناقشه به ضعف سند، وجهی ندارد. وجود صفوان قبل از صالح، آن را اصلاح می کند. اینکه روایت شهادت بر نفس است، در مقدمه کتاب آن را جواب دادیم. پس، ایشان

حداقل از حسان است؛ بلکه کسی که دقت کند بنا را بر وثاقت او می‌گذارد؛ به دلیل اینکه معقول نیست که امام غیر عادل را بسیار دوست داشته باشد. بعد از آنکه معلوم شد کسی که سنگی را دوست داشته باشد، خداوند او را با همان سنگ محسور می‌کند. آنچه در جریان حبابه و البیه نقل شده است، حسن عقیده او را آشکار می‌کند؛ چون کرامت‌های امام را بیان کرده است.»

جواب مامقانی رحمته الله از روایت‌های متضمن مدح راوی

«إنّه قد أكثر ابن طاووس... وغيره من علماء الرجال المناقشة في الأخبار الدالة على وثاقة أو مدح رواتها، بعدم إمكان الأخذ بها؛ لرجوع ذلك إلى تزكية النفس، والشهادة في حق النفس، فلا تقبل. وقد بينا مرارا عديدة في طي التراجم أنّ الأخذ بأقوال علماء الرجال لما كان من باب الظن الثابت حجيته في الرجال، والأغلب في الأخبار المشار إليها حصول الظن بصورها من الإمام عليه السلام لغاية بعد أن يباهت الإمامي إمامه، فيحصل منها الظن بالوثاقة، أو حسن الحال، فيكون الحجة هو الظن الحاصل منه لا نفس شهادته، حتى تندرج في الشهادة للنفس الراجعة إلى الدعوى، ولا تكون حجة لذلك. وبنحو هذا أجبنا عمّا تداوله ابن طاووس والعلامة... وغيرهما من المناقشة دائما في الروايات الواردة في تراجم الرجال بضعف السند؛ فإنّ الاعتماد في الجرح والتعديل لما كان على الظن - دون الخبر من حيث هو خبر - وبعض الأخبار القاصرة سندا يفيد الظن بجرح أو تعديل، نأخذ بما أفاد منها الظن بذلك، بلا توقف.»^۱

«ابن طاووس رحمته الله و غیر او از علمای رجال در اخباری که دلالت بر وثاقت و مدح راوی آن دارد بسیار مناقشه کرده‌اند. از همین رو، امکان ندارد این روایات را

اخذ کرد؛ چون بازگشت آن به تزکیه نفس و شهادت در حق نفس است. این اشکال قابل قبول نیست؛ بارها در تراجم اشخاص بیان کردیم که اخذ به اقوال علمای رجال از باب ظنی بوده که حجیت آن در علم رجال ثابت شده است. اغلب در این روایات، ظن به صدور آن‌ها از امام حاصل است؛ زیرا یک شیعه به امام خود سخن دروغی را نسبت نمی‌دهد. بنابراین، از این روایات، ظن به وثاقت یا حسن حال حاصل می‌شود. از این رو، حجت بودن آن از باب ظن حاصل از آن است نه خود شهادت؛ تا اینکه داخل در شهادت برای خود باشد و برگشت آن به ادعا تلقی شده و از این جهت حجت نباشد.

به همین نحو از اشکال متداول ابن طاووس رحمه الله، علامه رحمه الله و غیر این دوازده مناقشه - ای که در روایات وارد در تراجم رجال به ضعف سند کرده‌اند، جواب دادیم. پس، اعتماد در جرح و تعدیل وقتی که بنا بر ظن باشد، نه خبر از حیث خبر بودن؛ در نتیجه، بعضی اخبار که سند آن قاصر است افاده ظن به جرح و تعدیل می‌کند. ما بدون توقف آن، ظن به دست آمده از این روایات را اخذ می‌کنیم.

بنابراین، ایشان حسن است.

ادامہ بررسی سند روایت

بعضی گفته‌اند: عبايه از خواص اميرالمؤمنين عليه السلام بوده است. اگر اين مطلب ثابت شود، همين در توثيق او كفايت مي‌كند؛ اما توثيق خاصي ندارد. عامه او را جزء غلات شيعه شمرده‌اند.

علی نمازی شاہرودی رحمۃ اللہ علیہ می فرماید:

«من خواص أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام. والأظهر أنه منسوب إلى جدّه وأبوه عمرو. فهو: عباية بن عمرو بن ربيعي؛ كما عدّه الشيخ أيضًا بهذا العنوان من أصحاب الحسن المجتبي عليه السلام. جملة من رواياته الشريفة في الفضائل عن مولانا أمير المؤمنين صلوات الله عليه. وروى عبد الله بن الحسن بن الحسن، عنه، كتاب أمير المؤمنين عليه السلام إلى أهل مصر ومحمد بن أبي بكر حين ولّاه مصر وفيه جوامع الأحكام وروى عنه سليمان بن مهران الأعمش وعمران بن ميثم وعبد الله بن الحسن بن الحسن وموسى بن طريف.»^١

«اواز خواص امیرالمؤمنین علیه السلام بود. نظر روشن تر این است که وی به جدش منسوب و پدرش عمرو بود. او در فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام روایت‌های گزارش کرده است که عبدالله بن حسن نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به اهل مصر را - زمانی که محمد بن ابوبکر والی آنجا بود - از وی نقل می‌کند.

آن روایت، حاوی جوامع احکام است. سلیمان بن مهران اعمش و عمران بن میثم و عبدالله بن حسن بن حسن و موسی بن طریف از او روایت کرده‌اند.

شوشتری رحمته الله (۱۴۱۶ق) می‌فرماید:

«قال: عدّه الشيخ في رجاله في أصحاب علي عليه السلام وقال في أصحاب الحسن عليه السلام: «عباية بن عمرو بن ربعي» و عدّه البرقي في خواص أصحاب علي عليه السلام. وفي رواية عمران بن میثم، قال: دخلت أنا و عباية الأسدي على امرأة من بني أسد يقال لها: حبابة الوالبية، فحدّثتهما عن الحسين عليه السلام عن أبيه عليه السلام قال: نحن و شيعتنا على الفطرة و سائر الناس منها براء.

أقول: الخبر في الكشي في حبابة؛ و روى أيضا عن صالح بن میثم مثله^۱. و روى أمالي ابن الشيخ مسندا عنه، قال: كان علي عليه السلام كثيرا ما يقول: سلوني قبل أن تفقدوني، فوالله ما من أرض مخصبة ولا مجدبة ولا فئة تضلّ مائة أو تهدي مائة إلّا و أنا أعلم قائدّها و سائقها و ناعقها إلى يوم القيامة و عنوانه ميزان الذهبي، قائلا: روى عنه موسى بن طریف - كلاهما من غلاة الشيعة - له، عن علي: أنا قسيم النار.^۲

شیخ طوسی رحمته الله در کتاب رجال، او را از اصحاب امیرالمؤمنین عليه السلام می‌شمارد. البته به نظر ما اینکه شیخ وی را جزء اصحاب می‌نامد، اعم از اعتبار و وثاقت شخص است. برقی رحمته الله او را جزء خواص امیرالمؤمنین عليه السلام می‌داند که می‌توان به استناد کلام برقی او را معتبر دانست.

وی روایت‌های مهمی را در مورد ائمه عليهم السلام نقل می‌کند. از آنجا که روایات

۱. کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی، ص ۱۱۴ و ص ۱۱۵.

۲. تستری، محمد تقی، قاموس الرجال، ج ۶، ص ۴۷.

فضایل را گزارش کرده ذهبی نتوانسته او را تحمل کند و درباره اش می گوید: او از غلات شیعه است؛ چون از علی علیه السلام روایت می کند که فرمود: «أنا قسیم النار» در حالی که خود عامه روایت «علی مع الحق و الحق مع علی» را ذکر کرده اند.

مامقانی رحمته الله می فرماید:

«وقال الوحيد ره مرفی حَبَابَة الوالْبِيَّة ما يظهر منه حسن عقيدته واقول حسن عقيدته مسلّمة وكونه من خواصّه الذی شهد به البرقی یدرجه فی الحسان کما لا یخفی وقد مرفی سلیمان بن مهران ما یکشف عن کونه معتمدا علیه وعلی روایاته وانه کان امام الحی و لازم الامامة العدالة فتدبر جیدا.»^۱

«وحدید رحمته الله (۱۲۰۵ق) می گوید: از آنچه در قصه حبابه و البیه گذشت، حسن اعتقاد او ظاهر است. می گویم: حسن اعتقاد او مسلم است و اینکه برقی رحمته الله شهادت داده که او از خواص امام بود، او را جزء حسان قرار می دهد؛ چنانچه این مطلب پنهان نیست. در ضمن از مطالب مربوط به سلیمان بن مهران چنین برمی آید که هم خودش و هم روایات وی مورد اعتماد است. او امام جماعت بود و لازمه امام جماعت بودن، عدالت است.»^۲

به هر حال، عبایه جزء خواص حضرت بود. حداقل ایشان حسن است و روایتی را که نقل می کند، حسن و مورد قبول خواهد بود.

در عصر ظهور

۱. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲، ص ۱۳۲.

۲. عجبا! مگر نمازگزاران شیعه بودند؟ که این را شرط فقهی امامت جماعت می دانستند؟

عثمان بن عیسی

ایشان منحرف در عقیده و جزء سران فرقه واقفیه بود.

نجاشی رحمته الله می فرماید:

«وكان شيخ الواقعة ووجهها، وأحد الوكلاء المستبدين بمال موسى بن جعفر عليه السلام، روى عن أبي الحسن عليه السلام. ذكره الكشي في رجاله. وذكر نصر بن الصباح قال: كان له في يده مال - يعني الرضا عليه السلام فمنعه فسخط عليه. قال: ثم تاب وبعث إليه بالمال، وكان يروي عن أبي حمزة، وكان رأى في المنام أنه يموت بالحائر على صاحبه السلام، فترك منزله بالكوفة، وأقام بالحائر حتى مات ودفن هناك. صنف كتاباً»^۱

«او شیخ و بزرگ واقفیه و یکی از وکلایی بود که به اموال و حقوق شرعی متعلق به موسی بن جعفر عليه السلام استبداد کرد. از ابوالحسن عليه السلام روایت کرده است. کشی او را در رجالش یاد می کند. نصر بن صباح می گوید: «امام رضا عليه السلام مالی در دست او داشت، آن را از امام منع کرد و امام براو غضب کرد. سپس، توبه کرد و مال را نزد امام فرستاد.» از ابو حمزه روایت می کرد. در خواب دید که در حائر (کربلا) - بر صاحبش سلام - می میرد، از این رو، منزل خویش در کوفه را ترک کرد و در حائراقامت گزید تا از دنیا رفت. سپس، در آنجا دفن شد. او کتابی تصنیف کرده است.»

شیخ رحمته الله در کتاب الغیبه می نویسد:

«وقد روي السبب الذي دعا قوما إلى القول بالوقف. فروى الثقات أن أول من أظهر هذا الاعتقاد علي بن أبي حمزة البطائني وزياد بن مروان القندي و

عثمان بن عیسی الرواسی طمعوا فی دنیا و مالوا الی حطامها و استمالوا قوما فبدلوا لهم شیئا مما اختانوه من الأموال - نحو حمزة بن بزیع و ابن المکاری و کرام الخثعمی و أمثالهم.

«فَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: مَاتَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عَ وَ لَيْسَ مِنْ قَوْمِهِ أَحَدٌ إِلَّا وَ عِنْدَهُ الْمَالُ الْكَثِيرُ وَ كَانَ ذَلِكَ سَبَبَ وَفَيْهِمْ وَ جَحَدِهِمْ مَوْتَهُ طَمَعًا فِي الْأَمْوَالِ.»^۱

«روایات و اخباری وجود دارد که سبب اعتقاد عده‌ای به وقف و تشکیل مذهب واقفیه را بیان می‌کند: از افراد مطمئن روایت شده است: اولین کسانی که این اعتقاد را اظهار کردند، «علی بن ابی حمزه بطائی»، «زیاد بن مروان قندی» و «عثمان بن عیسی رواسی» بودند. آن‌ها به مال دنیا طمع و نظر عده‌ای را به خود جلب کردند تا اینکه آن عده، اموالی را در اختیار این افراد قرار دادند و آن‌ها نیز مثل «حمزه بن بزیع»، «ابن مکاری» و «کرام خثعمی» و دیگران در اموال مردم خیانت کردند.»

«یونس بن عبد الرحمن گفته است: [وقتی] ابوابراهیم (امام کاظم علیه السلام) از دنیا رفت، نزد [بعضی از] وکلای ایشان اموال بسیار زیادی بود. همین امر موجب وقف آن‌ها شد؛ زیرا آن‌ها به دلیل طمع در اموال حضرت، شهادت و مرگ ایشان را انکار کردند.»

کشی علیه السلام نقل می‌کند:

«عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: أَحَدُ الْقَوْمِ عُثْمَانُ بْنُ عِيْسَى، وَ كَانَ

يَكُونُ مِمَّصْرَ، وَكَانَ عِنْدَهُ مَالٌ كَثِيرٌ وَسِتُّ جَوَانٍ فَبَعَثَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام فِيهِنَّ وَفِي الْمَالِ، وَكَتَبَ إِلَيْهِ: أَنْ أَبِي قَدْ مَاتَ وَقَدْ اقْتَسَمْنَا مِيرَاثَهُ، وَقَدْ صَحَّتِ الْأَخْبَارُ بِمَوْتِهِ، وَاحْتَجَّ عَلَيْهِ. قَالَ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ إِنْ لَمْ يَكُنْ أَبُوكَ مَاتَ فَلَيْسَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ وَإِنْ كَانَ قَدْ مَاتَ عَلَى مَا تَحْكِي فَلَمْ يَأْمُرْنِي بِدَفْعِ شَيْءٍ إِلَيْكَ، وَقَدْ أَعْتَقْتُ الْجَوَارِيَ»^۱

احمد بن محمد می گوید: «یکی از وکلای موسی بن جعفر عليه السلام، عثمان بن عیسی در مصر بود. نزد او مقدار زیادی مال با شش کنیز وجود داشت. حضرت رضا عليه السلام به او در مورد فرستادن اموال و کنیزان پیغام داد. در جواب نوشت: پدرت نمرده است. امام عليه السلام در جواب نامه اش نوشت: پدرم از دنیا رفت، میراث او را تقسیم کردیم و خبر فوتش نیز همه جا منتشر شد. عملکرد من درباره میراثش به استناد فوت او بود. عثمان بن عیسی جواب داد: اگر پدرت رحلت نکرده است، چیزی به تو نمی رسد و اگر از دنیا رفته باشد، طبق گفتار تو، به من دستور نداده که چیزی به تو بدهم. کنیزان را آزاد و به ازدواجشان درآوردم.»

از این روایات مشخص می شود که او انسانی منحرف و در برابر امام، جری و بی حیا بود.

ابن شهر آشوب رحمه الله او را از ثقات راویان امام کاظم عليه السلام می داند.

شیخ طوسی رحمه الله در کتاب عده می فرماید:

«عمل الطائفة بروایاته لوثاقته و تخرجه عن الكذب. كما ورد في طريق أسانيد كامل الزيارات؛ عمل طائفة به روایات او به جهت وثاقت و دوری وی از کذب است.»

آیت الله خویی رحمه الله می فرماید:

«لا ینبغي الشك في أن عثمان بن عيسى - كان منحرفا عن الحق و معارضا للرضا عليه السلام، و غیر معترف بامامتہ، و قد استحل أموال الإمام عليه السلام، و لم يدفعها إليه! و أما توبته و رده الأموال بعد ذلك فلم تثبت، فإنها رواية نصر بن الصباح، و هو ليس بشيء، و لكنه مع ذلك كان ثقة بشهادة الشيخ، و علي بن إبراهيم، و ابن شهر آشوب المؤيدة بدعوى بعضهم أنه من أصحاب الإجماع.»^۱

«شکی نیست که عثمان بن عیسی منحرف از حق و معارض با امام رضا عليه السلام بود و اعتقاد به امامت ایشان نداشت؛ اموال آن حضرت را حلال شمرد و به ایشان تحویل نداد. اما توبه او و رد اموال ثابت نشده است. روایتی که براین مطلب دلالت دارد روایت نصر بن صباح است که آن نیز معتبر نیست؛ ولی با این وجود، او به جهت شهادت شیخ رحمه الله، علی بن ابراهیم رحمه الله و ابن شهر آشوب رحمه الله ثقة است و با ادعای بعضی که او را از اصحاب اجماع می دانند، تأیید می شود.»

مبنای مرحوم خویی رحمه الله این است که اعتقاد و مذهب در اعتبار راوی دخالت ندارد. ما نیز این مطلب را اضافه کنیم که ایشان کثیرالروایه بوده و این خود دلیل بر اعتبار ایشان است.

بنابراین، روایات ایشان نیز مورد قبول است؛ از این رو، سند این روایت مشکلی ندارد و مفاد آن نیز این است که حضرت مهدی عليه السلام در زمان ظهور، یهودیان را از سرزمین های اسلامی تبعید می کند.

۱. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۲، ص ۱۳۲.

جلسه نوزدهم

ادامه موضوع عدم پذیرش جزیه از یهود

روایت اول

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السِّنَانِي وَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الدَّقَّاقُ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامٍ الْمَكِّيَّ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا ثَمِيمُ بْنُ بَهْلُولٍ قَالَ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حُكَيْمٍ عَنْ ثَوْرِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مَكْحُولٍ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ لَيْسَ فِيهِمْ رَجُلٌ لَهُ مَنَقَبَةٌ إِلَّا وَقَدْ شَرِكْتُهُ فِيهَا وَ فَضَلْتُهُ وَ لِي سَبْعُونَ مَنَقَبَةً لَمْ يَشْرِكْنِي فِيهَا أَحَدٌ مِنْهُمْ قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَخْبِرْنِي بِهِنَّ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الثَّالِثَةُ وَ الْحُمْسُونَ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَنْ يَذْهَبَ بِالدُّنْيَا حَتَّى يَقُومَ مِنَّا الْقَائِمُ يَفْتُلُ مُبْغِضِينَآ وَ لَا يَقْبَلُ الْحَزِيَّةَ وَ يَكْسِرُ الصَّلِيبَ وَ الْأَصْنَامَ وَ يَضَعُ الْحَرْبَ أَوْزَارَهَا وَ يَدْعُو إِلَى أَخْذِ الْمَالِ فَيَقْسِمُهُ بِالسَّوِيَّةِ وَ يَعْدِلُ فِي الرِّعَايَةِ.»^۱

مکحول می گوید: «علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: حافظان اصحاب پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می دانند که در میان آن ها کسی نیست که فضیلتی داشته باشد، جز آنکه من با او

شریکم و بر او برتری دارم؛ ولی من هفتاد مناقب دارم که هیچ کدام از آنان در آن شریک نیستند.» عرض کردم: «یا امیرالمؤمنین مرا از آن ها آگاه کن.» فرمود: «به راستی خدای تبارک و تعالی دنیا را از میان نمی برد تا قائم خاندان ما ظهور کند؛ دشمنان ما را بکشد؛ جزیه نپذیرد؛ صلیب ها و بت ها را بشکند؛ جنگ های جهان را به پایان رساند؛ اموال را ضبط و به تساوی تقسیم کند و در میان رعایا به عدالت رفتار کند.»

طبق این روایت، امام زمان علیه السلام از اهل کتاب جزیه نمی پذیرد؛ در حالی که روایت قبل دلالت بر پذیرفتن جزیه داشت.

منابع روایت:

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، خصال (ج ۲، ص ۵۷۲ تا ۵۷۹، ح ۱)؛
۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (ج ۳۱، ص ۴۳۲)؛
۳. حرّ عاملی، محمد بن حسن، إثبات الهداة (ج ۳، ص ۴۹۶، ح ۲۶۰)، از خصال؛
۴. محمدی ری شهری و گروهی از نویسندگان، موسوعة أحادیث امیرالمؤمنین علیه السلام (ج ۱، ص ۱۵۴، ح ۴)، همان نص خصال؛
۵. معجم أحادیث الإمام المهدي علیه السلام (ج ۷، ص ۵۶۷).

بررسی سند روایت

این روایت نیاز به بررسی سند ندارد؛ زیرا روایات زیادی وجود دارد که مضمون این روایت را تأیید می کند. از طرفی با توجه به عامی بودن سند آن، اقرار به فضایل است.

مکحول

چند نفر به این نام هستند؛ اما در اینجا مکحول بن ابراهیم مورد بحث است. بعضی گفته‌اند: او از صحابه و از آزاد شده‌های رسول خدا ﷺ بود. البته افراد متعددی به نام مکحول در «سیر اعلام النبلاء» وجود دارند که از صحابه روایت کردند؛ اما نمازی ﷺ بدون اینکه دلیلی ارائه دهد، می‌گوید: او از صحابه است.

نمازی شاهرودی رحمته الله علیه می‌فرماید:

«عَدَّ مِنَ الصَّحَابَةِ وَمِنْ مَوَالِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. وَفِي الْخِصَالِ بَابُ السَّبْعِينَ عَنْهُ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام: لَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ لَيْسَ فِيهِمْ رَجُلٌ لَهُ مَنْقِبَةٌ إِلَّا وَقَدْ شَرَكْتَهُ فِيهَا وَفَضَّلْتَهُ. وَلِي سَبْعُونَ مَنْقِبَةً لَمْ يَشْرِكْنِي فِيهَا أَحَدٌ مِنْهُمْ. قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَخْبِرْنِي بِهِنَّ. فَقَالَ - الْخ، وَذَكَرَ السَّبْعِينَ بِتَمَامِهِ. وَرَوَيْتَهُ تَفْسِيرَ الْأُذُنِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ﴾ بِأُذُنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَقِيلَ لَهُ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً؟ قَالَ: نَعَمْ. مَلَاقَاتُهُ لِمَوْلَانَا السَّجَّادِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الشَّامِ وَقَوْلُهُ لَهُ: كَيْفَ أَمْسَيْتَ؟ وَالظَّاهِرُ اتِّحَادُهُ مَعَ مَكْحُولِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الرَّوَّاسِيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ الْمَذْكُورِ فِي مَدِينَةِ الْمَعَاجِزِ ص ١٣٠. وَلَمَكْحُولِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ رَوَايَةٌ كَرِيمَةٌ تَقَدَّمَتْ الْإِشَارَةُ إِلَيْهَا فِي أَحْمَدَ بْنِ زَيْدٍ. وَلَكِنْ عَدَّهُ ابْنُ أَبِي الْحَدِيدِ مِنَ الْمُبْغِضِينَ لِعَلِيِّ عليه السلام»^١

«... او از اصحاب و موالی رسول الله ﷺ و راوی هفتاد روایت در مناقب امیرالمؤمنین عليه السلام شمرده شده است. از روایت‌های نقل شده از وی عبارت‌اند از: روایت تفسیر اذن در ﴿وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ﴾ به امیرالمؤمنین عليه السلام و

روایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمودند: بعد از من دوازه خلیفه وجود دارد. روایات دیگری نیز در این زمینه نقل کرده است. او ملاقاتی با امام سجاد علیه السلام در شام داشته و جوایای حال امام علیه السلام بوده است. برای مکحول روایت کریمه‌ای وجود دارد که در ترجمه احمد بن زیاد به آن اشاره کردیم؛ ولی ابن ابی الحدید او را از مبغضان علی علیه السلام یاد می‌کند [شاید تشابه اسمی باشد].»

البته این روایت اگر از جهت سند اشکال دارد؛ ولی از جهت متن قوی است؛ بلکه اگر راوی آن عامی باشد، جزء اقرارها به حساب می‌آید. مضمون روایت نیز این است که در دوران ظهور، سیاست امام صلی الله علیه و آله در برابر یهود، سیاست باقی ماندن بر دین یهود و دریافت جزیه نیست.

روایات متعددی از خاصه و عامه نقل شده که در بردارنده این عبارت است: «مهاجره بیت المقدس» یعنی مهاجرت امام صلی الله علیه و آله به بیت المقدس. اگر منظور، سکناي حضرت است، این با روایات ما سازگاری ندارد؛ چون طبق روایات ما محل سکونت حضرت، کوفه است. نکته دیگر در تعبیر «مهاجره» این است که مهاجرت حضرت به بیت المقدس دلالت دارد که قبل از رفتن امام صلی الله علیه و آله، آنجا از وجود یهود پاک گشته و از همین رو، تعبیر به لشکرکشی نشده است. تعبیر روایتی دیگر چنین است: «یسیر المهدی علیه السلام حتی ینزل بیت المقدس.»

روایت دوم

«وَرَوَى السَّيِّدُ هَبَّةُ اللَّهِ بْنُ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْمَوْسَوِيُّ فِي كِتَابِ الْمَجْمُوعِ الرَّائِقِ مِنْ أَزْهَارِ الْحَدَائِقِ قَالَ: مِمَّا ظَفِرْتُ بِهِ مِنْ خُطَبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مِمَّا نَقَلْتُهُ مِنَ الْخِزَانَةِ الرَّصَوِيَّةِ الطَّائِفِيَّةِ، مِنْ كِتَابٍ يَتَضَمَّنُ خُطْبًا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ

السَّلَامُ مِنْهَا الْخُطْبَةُ اللَّوْؤِيَّةُ. حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يَعْقُوبَ الْحُرَيْمِيِّ عَنْ أَبِي حَبِشٍ الْهَرَوِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّزَّاقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَذَكَرَ خُطْبَةً طَوِيلَةً جَدًّا فِيهَا عِلَامَاتُ آخِرِ الزَّمَانِ، وَإِخْبَارٌ بِمَغِيبَاتٍ كَثِيرَةٍ مِنْهَا دَوْلَةُ بَنِي أُمَيَّةَ وَبَنِي الْعَبَّاسِ وَأَحْوَالُ الدَّجَالِ وَالسُّفْيَانِيِّ إِلَى أَنْ قَالَ: الْمُهْدِيُّ مِنْ ذُرِّيَّتِي يَظْهَرُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، وَعَلَيْهِ قَبِيصُ إِبْرَاهِيمَ وَحُلَّةُ إِسْمَاعِيلَ، وَفِي رِجْلِهِ نَعْلُ شَيْثٍ، وَالدَّلِيلُ عَلَيْهِ قَوْلُ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله: عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ، وَيَكُونُ مَعَ الْمُهْدِيِّ مِنْ ذُرِّيَّتِي فَإِذَا ظَهَرَ فَأَعْرِفُوهُ فَإِنَّهُ مَرْبُوعُ الْقَامَةِ، حِلْكُ سَوَادِ الشَّعْرِ يَنْظُرُ مِنْ عَيْنِ مَلِكِ الْمَوْتِ، يَقِفُ عَلَى بَابِ الْحَرَمِ فَيَصِيحُ بِأَصْحَابِهِ صِيحَةً، فَيَجْمَعُ اللَّهُ تَعَالَى عَسْكَرَهُ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ وَهُمْ ثَلَاثُمِائَةٍ وَثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ أَقْصَا الْأَرْضِ، ثُمَّ ذَكَرَ تَفْصِيلَهُمْ وَأَمَاكِنَهُمْ وَبِلَادَهُمْ إِلَى أَنْ قَالَ: فَيَتَقَدَّمُ الْمُهْدِيُّ مِنْ ذُرِّيَّتِي فَيُصَلِّي إِلَى قِبْلَةِ جَدِّهِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَيَسِيرُونَ جَمِيعًا إِلَى أَنْ يَأْتُوا بَيْتَ الْمُقَدَّسِ، ثُمَّ ذَكَرَ الْحَرْبَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الدَّجَالِ، وَذَكَرَ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ عَسْكَرَ الدَّجَالِ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ وَتَبَقَى الدُّنْيَا عَامِرَةً وَ يَقُومُ بِالْقِسْطِ وَالْعَدْلِ إِلَى أَنْ قَالَ: ثُمَّ يَمُوتُ عِيسَى - وَيَبْقَى الْمُنْتَظَرُ الْمُهْدِيُّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَيَسِيرُ فِي الدُّنْيَا وَسَيْفُهُ عَلَى عَاتِقِهِ وَيَقْتُلُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى وَأَهْلَ الْبِدْعِ..»

«جابر بن عبد الله انصاری از امیرالمؤمنین عليه السلام خطبه ای طولانی نقل می کند که در آن علامت های آخر الزمان، خبر دادن به اموری غیبی از جمله آن ها: دولت بنی امیه و بنی عباس، احوال دجال و سفیانی ذکر شده است. تا اینکه فرمودند: «مهدی عليه السلام از ذریه من، بین رکن و مقام ظهور می کند؛ برتن او پیراهن ابراهیم عليه السلام و حله اسماعیل عليه السلام است؛ کفش شیث عليه السلام را به پا دارد.» دلیل بر آن، قول

پیامبر ﷺ است: «عیسی علیه السلام از آسمان نازل می شود و او همراه مهدی علیه السلام از ذریه من است؛ پس، هنگامی که ظاهر شد او را بشناسید؛ به درستی که او قامت متوسطی دارد؛ از چشم ملک الموت نظر می کند (طبق واقع حکم و عمل می کند یا اینکه بردشمنان عذاب و مرگ است). بر در حرم می ایستد و اصحابش را صدا می زند. خداوند لشکریان او را در یک شب جمع می کند و آن ها ۳۱۳ نفر از نقاط مختلف زمین هستند.» سپس، تفصیل آن ها، مکان و شهرهای آن ها را ذکر کرد تا اینکه فرمودند: «مهدی علیه السلام که از ذریه من است؛ جلومی ایستد؛ به سمت قبله جدش رسول الله ﷺ نماز می گزارد و همگی می روند تا به بیت المقدس می - رسند.» سپس، جنگ بین او و دجال را ذکر کرد و اینکه آن ها تمام لشکر دجال را به قتل می رسانند؛ دنیا آباد باقی می ماند؛ امام، قیام به قسط و عدل می کند. تا اینکه فرمودند: «سپس، حضرت عیسی علیه السلام از دنیا می رود و حضرت مهدی از آل محمد علیه السلام باقی می ماند؛ در دنیا سیر می کند؛ در حالی که شمشیر برگردن دارد و یهود، نصارا و اهل بدعت را می کشد.»

جلسه بیستم

عدم پذیرش جزیه از یهود

روایتی را درباره سرنوشت یهود در عصر ظهور به نقل از جابر بن عبد الله انصاری از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کردیم که در آن چنین تعبیر شده بود: «وَيَسِيرُونَ جَمِيعاً إِلَى أَنْ يَأْتُوا بَيْتَ الْمُقَدَّسِ». گویا از این عبارت استفاده شده که امام بدون درگیری و لشکرکشی وارد بیت المقدس می شوند؛ حال یا از این جهت که چون خطوط مقدم آن ها شکست خورده و دیگر رودررو نمی شوند و یا از این جهت که قبل از ظهور امام زمان علیه السلام مشکل بیت المقدس حل شده و یهود کنار رفته اند. این روایت نسبت به این مطلب صراحت ندارد و همین مقدار دلالت دارد که امام بدون درگیری وارد بیت المقدس می شود.

منابع روایت

۱. حرّ عاملی، محمد بن حسن، إثبات الهداة (ج ۳، ص ۵۸۷، ح ۸۰۴)، از المجموع الرائق؛
۲. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل (ج ۲، ص ۳۲۱، ح ۲۱ و ج ۱۱، ص ۳۷۷، ح ۲۱۹)؛
۳. مروج طبسی، محمدرضا، الشيعة والرجعة (ج ۱، ص ۱۷۶ و ۱۷۷)، از المجموع الرائق؛

۴. المهدي الموعود المنتظر (ج ۱، ص ۱۱۰ و ۱۱۱)، از الشيعة و الرجعة؛
۵. موسوعة أحاديث أمير المؤمنين عليه السلام (ص ۳۲، ح ۸ و ص ۷۴، ح ۵) همان نص إثبات الهداة؛
۶. معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام (ج ۴، ص ۱۷۸).
اولین کسی که این حدیث را نقل کرده صاحب المجموع الرائق، سید هبه الله بن ابی محمد حسن موسوی (قرن ۸ ق) است. این کتاب در حقیقت چند رساله است.

بررسی اعتبار کتاب المجموع الرائق من ازهار الحقائق

آقا بزرگ تهرانی رحمته الله درباره این کتاب می فرماید:

«آن مجموعه ای از رسائل در فنون متعدد از دعاها، حرزها، عقاید دینی، فروع فقهی و غیر آن از اخبار غریبه و فواید کلامی است. از جمله کتاب هایی که شیخ ما، محدث نوری رحمته الله بر آن اعتماد کرده و در خاتمه مستدرک در اعتبار آن سخن گفته است: کتاب سید هبه الله بن ابومحمد، حسن موسوی، معاصر علامه حلی رحمته الله و کتابی که از لایه لای مطالبش، ارزشمندی آن معلوم می شود. مؤلف در سال ۷۰۳ هجری آن را تألیف کرده است. صاحب ریاض می گوید: آن کتاب دو جلد بزرگ که هر جلد آن شش باب است. می گویم: جلد اول را یافتیم؛ اما بر جلد دوم دست نیافتیم و نشنیدیم که وجود داشته باشد. جلد اول در کتابخانه سید حسن صدرالدین در کاظمین و در کتابخانه شیخ علی کاشف الغطاء در نجف وجود دارد. نزد سید محمد جزایری در اهواز نیز هست. دارای شش باب است: باب اول در منافع قرآن و طب وارده از ائمه علیهم السلام است. باب دوم در اعتقادات و وجوب معرفت خدا بر مؤمن است. در آن تمام کتاب اعتقادات

صدوق را از نسخه‌اش به خط سیدزین الدین، علی بن سعید، ابوعبدالله حسین موسوی، پسرعموی مصنف، بنا بر آنچه در آخر باب به آن تصریح کرده، وارد کرده است. باب سوم تمام جمل علم و عمل شریف مرتضی علم الهدی را از نسخه‌اش به خط حسن بن علی بن محمد بن علی حسینی که جد او معروف به صاحب خاتم بود، وارد کرده است. باب چهارم در ادعیه، حرزهای رسول خدا ﷺ و ائمه علیهم السلام است. باب پنجم کتاب مقنع در امامت، تصنیف شیخ مفید رحمه الله را آورده است. باب ششم در بعضی روایات، مناقب اهل بیت علیهم السلام، در ذکر اتصال وصیت از آدم تا علی علیه السلام است و همچنین ذکر کلام هشام بن حکم در امامت، وصف امام و دلایل بر امامت در آن وجود دارد. در آخر، تنبیه داده بر اینکه این احادیث ۱۲۰۰ کلمه از کلمات بهترین بندگان است.»^۱

۱. «مجموع من عدة رسائل في فنون متعددة من الأدعية والأحراز والعقائد الدينية والفروع الفقهية وغيرها من الأخبار الغربية والفوائد الكلامية، وهو مما اعتمد عليه شيخنا النوري وتكلم في اعتباره في خاتمة المستدرک: ۳۷۱ وهو للسيد هبة الله بن أبي محمد الحسن الموسوي المعاصر للعلامة الحلي، وهو كتاب جليل نفيس يظهر من أثنائه أنه ألفه ۷۰۳ قال في الرياض هوفي مجلدين كبيرين كل مجلد ستة أبواب (أقول) المجلد الأول يأتي فهرسه لكن الثاني ما عثرت عليه ولا سمعت بوجوده، وأما المجلد الأول ففي خزانة سيدنا الحسن صدر الدين بالكاظمية، وفي مكتبة الشيخ علي كاشف الغطاء في النجف وعند السيد محمد الجزائري بأهواز، مرتب على ستة أبواب: الأول في منافع القرآن وما ورد من طب الأئمة عليهم السلام، الثاني في الاعتقاد وما يجب على المؤمن من معرفة الله تعالى، وأورد فيه تمام اعتقادات الصدوق عن نسخه بخط السيد زين الدين علي بن السعيد أبي عبد الله الحسين الموسوي ابن عم والد المصنف على ما صرح به في آخر الباب، وفي الباب الثالث أورد تمام جمل العلم والعمل للشريف المرتضی علم الهدی عن نسخه بخط الحسن بن علي بن محمد بن علي الحسيني المعروف جده بصاحب الخاتم تاريخ كتابتها ۶۰۰ كما صرح به أيضا في آخر الباب، وذكر تاريخ فراغه من هذا الباب: نهار الجمعة من شهر صفر ۷۰۳، الباب الرابع فيما حصل من الأدعية المباركة عن النبي ﷺ والأئمة عليهم السلام وبعض أحرازهم وحجبه، وفي أوائل الباب ذكر أدعية الأيام السبعة المروية عن الكاظم عليه السلام نقلا عن خط جده لأمه السيد السعيد نجم الدين أبي نصر محمد

محدث نوری رحمته الله می فرماید:

«کتاب المجموع الرائق من أزهار الحقائق تألیف سید، عالم، فاضل، سید هبة الله بن ابومحمد حسن موسوی است. صاحب أمل الآمل می گوید: او فردی عالم، صالح و عابد بود و کتابی به نام «الرائق من أزهار الحقائق» دارد. در کتاب ریاض، سید هبة الله بن ابومحمد، حسن موسوی، شخص فاضل، عالم، کامل، محدث، جلیل، معاصر علامه رحمته الله و صاحب کتاب معروف «المجموع الرائق» معرفی شده که کتابی لطیف و جامع اکثر مطالب است. کسانی که این کتاب را به شیخ صدوق رحمته الله و شیخ مفید رحمته الله نسبت داده اند، اشتباه کرده اند؛ چون:

نخست، اینکه کتاب مزبور در فهرست تألیف های شیخ صدوق رحمته الله و شیخ مفید رحمته الله در کتاب های رجال ذکر نشده است؛
دوم، اینکه در آن کتاب از جماعتی از متأخرین این دو، نقل روایت شده است؛

سوم، اینکه از مطالب کتاب ظاهر است که آن را در سال ۷۰۳ هجری تألیف کرده است؛

چهارم، اینکه خود او بارها در لابه لای کتاب به اسمش تصریح می کند. بنا بر آنچه در بعضی نسخه ها دیدم و از تاریخ تألیفی که برای آن ذکر شده، معلوم می شود که وی آن را در اواخر عصر علامه رحمته الله تألیف کرده است. شاید

در عصر شیخ صدوق رحمته الله و شیخ مفید رحمته الله

الموسوي نقيب مشهد الكاظمين عليه السلام وفي الباب الخامس أورد تمام كتاب المقنع في الإمامة تصنيف الشيخ الرئيس المفيد العالم عبيد الله بن عبد الله السعدآبادي؛ الباب السادس في بعض ما ورد من أخبارهم ومناقبهم، وذكر اتصال الوصية من لدن آدم إلى علي عليه السلام وذكر كلام هشام بن الحكم في الإمامة ووصف الإمام والدلائل عليه، وفي أواخره تنبيه يتلو، هذه الأحاديث ألف كلمة ومائتا كلمة من كلام خير البرية عليه السلام «الذريعة إلى تصانيف الشيعة»، ج ۲، ص ۵۶.

وجه چنین ظنی این بوده که او اعتقادات شیخ صدوق علیه السلام را در این کتاب آورده است و در اول هر بحثی می گوید: «صدوق علیه السلام گفت.» همچنین از مفید علیه السلام نیز نقل کرده که این نیز سبب اشتباه شده است.

خلاصه: کتاب او دو جلد بزرگ است که مشتمل بر اخبار غریبه، فواید کلامی، مسائل فقهی، دعاها، اذکار و مانند آن است. هر جلد شش باب دارد که به طور کلی، دوازده باب خواهد بود. اگرچه استاد ما در بحار الانوار نامی از این کتاب نیاورده؛ اما کتابی معروف است.

می گوید: از آثار او کتاب «الشرقی» در معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله و دلایل امامت امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام است؛ همان گونه که در کتاب «المجموع الرائق» به آن تصریح می کند.

ما در این کتاب، تمام کتاب «الأربعین» جمال الدین، یوسف بن حاتم شامی، شاگرد محقق، صاحب کتاب «الدّر النظیم فی مناقب الأئمة اللهمم» و «الأربعین» جمال الدین، حافظ، فاضل، ابوظباب عمراندلسی به قرائت مبارک بن موهوب اربلی، در سال ۶۱۰ در مجلس واحد، را آورده است. در قسمتی از کتاب می گوید: از آنچه من بر آن دست یافتم از خطبه های امیرالمؤمنین علیه السلام است که از خزانه مولوی رضویه طاووسیه نقل کردم. از کتابی پیدا کردم که به خط سیدمولی، سعید رضی الدین مؤلف این خزانه و شامل کتاب های او بود.

خلاصه: این نسبتی را که داده اند، از غلط های آشکار است. در اول کتاب می گوید: من به بعضی کتاب های مسنده که نزد فضلالی معظم و سادات مقدس بود، نگاه کردم؛ در نتیجه، تألیفات آنها را جمع آموری

۱. «كتاب المجموع الرائق من أزهار الحقائق: تأليف السيّد العالم الفاضل، السيّد هبة الله بن أبي محمد الحسن الموسوي. قال في أمل الآمل: كان عالماً، صالحاً، عابداً، له كتاب «الرائق من أزهار الحقائق».

وفي الرياض: السيّد هبة الله بن أبي محمد الحسن الموسوي، الفاضل العالم الكامل، المحدث الجليل، المعاصر للعلامة و من في طبقته، صاحب كتاب «المجموع الرائق» المعروف، وهو كتاب لطيف، جامع لأكثر المطالب، و غلط من نسب هذا الكتاب الى الصدوق، أو الى المفيد.

أما أولاً: فلاّته غير مذكور في فهرس مؤلفاتهما على ما ذكر في كتب الرجال. و أما ثانياً: فلاّته يروي في هذا الكتاب عن جماعة من المتأخرين عنهما و عن كتبهم. و أما ثالثاً: فلاّته يظهر من مطاوي هذا الكتاب أنّه ألف سنة ثلاث و سبعمائة. و أما رابعاً: فلاّته صرّح نفسه مراراً في أثناء ذلك الكتاب باسمه، على ما رأيته في طائفة من نسخه. و بما ذكرناه من تأريخ التّأليف يعلم أنّه ألفه في أواخر عصر العلامة. و لعل وجه هذا الظنّ أنّ في أوائل ذلك الكتاب أورد أكثر كتاب الاعتقادات للشيخ الصدوق، بل كلّ، و قد صدر كلّ مبحث منه بقوله: قال الشيخ أبو جعفر محمد بن عليّ بن موسى بن بابويه. و كذلك ينقل من كتاب الشيخ المفيد أيضاً. و بالجملة كتابه هذا مجلّدان كبيران، و يشتمل على الأخبار الغربية، و الفوائد الكلاميّة، و المسائل الفقهيّة، و الأدعية و الأذكار، و أمثال ذلك من المطالب، و هو محتو على اثني عشر باباً، كلّ مجلد ستّة أبواب، و هو كتاب معروف و إن لم يورده الأستاذ الاستناد في بحار الانوار.

قال: ثمّ من مؤلفاته كتاب «الشرفي» في معجزات النبي ﷺ، و دلائل أمير المؤمنين و الأئمة عليهم السلام، كما صرّح به نفسه في كتاب «المجموع الرائق» المشار إليه، انتهى. (رياض العلماء، ج ۵، ص ۳۰۵) قلت: قد أورد في هذا الكتاب تمام كتاب «الأربعين» لجمال الدين يوسف ابن حاتم الشامي، تلميذ المحقّق - صاحب كتاب «الذرّ النظيم في مناقب الأئمة اللهاميم - و «الأربعين» لجمال الدين الحافظ الفاضل أبي الخطاب عمر الأندلسي، بقرأة المبارك بن موهوب الإربلي، سنة عشر و ستمائة، في مجلس واحد.

و قال في موضع من الكتاب: و ممّا ظفرت به من خطب أمير المؤمنين عليه السلام نقلته من الخزانة المولويّة الرضويّة الطاوسيّة، قدّس الله روح جامعها و مؤلّفها، و أمتع الله بدوام أيام المولى

علامه مجلسی رحمته الله علت عدم ذکر این کتاب، در مقدمه بحار را چنین توضیح می دهد:

«ثم اعلم أنا سنذكر بعض أخبار الكتب المتقدمة التي لم نأخذ منها كثيرا لبعض الجهات مع ما سيتجدد من الكتب في كتاب مفرد سميناه بمستدرك البحار إن شاء الله الكريم الغفار إذ الإلحاق في هذا الكتاب يصير سببا لتغيير كثير من النسخ المتفرقة في البلاد والله الموفق للخير والرشد والسداد»^۱

«بدان که به زودی بعضی اخبار کتب متقدم که بسیاری از روایت های آن ها را به جهاتی اخذ نکردم را ذکر می کنم و آن ها را در کتابی جدا به نام «مستدرک البحار» خواهی یافت، ان شاء الله؛ زیرا الحاق به کتاب «بحار» سبب تغییر بسیاری از نسخه های پراکنده در بلاد می شود (سبب اختلاف در نسخه هایی که در دسترس مردم است، می شود).»

محدث نوری رحمته الله در مورد کتاب هایی که علامه مجلسی رحمته الله ذکر نکرده، می فرماید:

«وقد عثر على كتب كثيرة لم ينقل عنها في البحار بل ذكرها في المقدمات ووجد كتب أخرى لم يكن عنده ولم يمهله الأجل لتأليف المستدرك ولا بأس بالإشارة إلى

الطاهر مالکها، وأعرّ نصره، من كتاب وجدته، عليه مكتوب بخط السيد مولى السعيد رضي الدين، مؤلف هذه الخزانة، وحاوي كتبها ما صورته. إلى آخره» (المجموع الرائق: ص ۱۸۴).

«و بالجمله: فالنسبة المذكورة من الأغلاط الواضحة. وقال في أول الكتاب: فإني لما نظرت في بعض الكتب المسندة عند الفضلاء المعظمين، والسادة النبلاء المقدسين، والقادة علماء المصنفين، أثرت أن أجمع ما صنفوه» (مستدرك الوسائل ومستنبط المسائل، ج ۱۹، ص ۳۷۷).

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۱، ص ۴۶.

أسامي تلك الكتب التي أغلبها موجودة.»^١

«مجلسی رحمته الله علیه بر کتاب‌های زیادی دست یافته که آن‌ها را در بحار نقل نکرده؛ بلکه در مقدمات آورده است. کتاب‌های دیگری نیز وجود داشته که در اختیار او نبوده و اجل نیز مهلت تألیف مستدرک را به وی نداده است. سزاوار است به اسامی آن کتاب‌ها که اغلب موجود هستند، اشاره کنم: المجموع الرائق تألیف سید هبة الله بن ابی محمد حسن موسوی معاصر علامه.»

نتیجہ

کتاب «المجموع الرائق» و مؤلف آن معتبر است. حرّ عاملی رحمته الله نیز خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام که دلالت داشت بر ورود حضرت مهدی علیه السلام و اصحابش به بیت المقدس را از این کتاب نقل می‌کند؛ اما مؤلف، این خطبه را در کتابخانه پیدا کرده و نقل می‌کند؛ بنابراین، هیچ طریقی به آن ندارد؛ از این رو، باید طرق دیگری، مانند قوّت متن و وجود شواهد صحت در روایات دیگر، براعتبار این روایت بیایم.

جلسه بیست و یکم

ادامه موضوع عدم پذیرش جزیه از یهود

روایت سوم

«حدثنا عبد الله بن مروان عن الهيثم بن عبد الرحمن عن حدثه عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: المهدى مولده بالمدينة من أهل بيت النبي صلى الله عليه وآله، و اسمه اسم النبي، و مهاجرة بيت المقدس.»^۱

هیثم بن عبد الرحمن از کسی از علی بن ابی طالب عليه السلام نقل می کند که فرمودند: «مهدی صلى الله عليه وآله از اهل بیت پیامبر صلى الله عليه وآله، متولد مدینه، اسم او اسم پیامبر صلى الله عليه وآله و مهاجرتش به بیت المقدس است.»

منابع روایت:

۱. ابن حمّاد، نعیم، الفتن (ج ۱، ص ۲۸۸، ح ۱۰۸۱)؛
۲. مقدسی سلمی، یوسف بن یحیی، عقد الدرر (ص ۳۷)؛
۳. سیوطی، جلال الدین، عرف السیوطی (ج ۲، ص ۷۳)؛
۴. متقی هندی، علاء الدین، علی بن حسام، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال (ج ۱۴، ص ۵۸۱)؛

۵. الشیخ مهدی حمد الفتلاوی، مهدی، نهج الخلاص للإمام علی
امیرالمؤمنین علیه السلام (ص ۵۹۶)؛
۶. معجم أحادیث الإمام المهدي علیه السلام (ج ۴، ص ۶۴).

بررسی سند روایت

هیثم بن عبدالرحمن

نامی از هیثم بن عبدالرحمن در کتب رجالی نیست. نمازی علیه السلام می فرماید:
«لم يذكره». در جامع الرواة، تنقیح المقال و معجم رجال الحديث نامی از
او نیامده است. البته وی روایتی را به این مضمون در فضیلت
امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند:

«محمد بن العباس، عن الحسن بن علي بن عاصم، عنه، عن الرضا علیه السلام، عن
آبائه صلوات الله عليهم في قوله تعالى: ﴿فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ
رَاضِيَةٍ﴾ قال: نزلت في علي بن أبي طالب علیه السلام. ﴿وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ
هَاضِيَةٌ﴾ قال: نزلت في الثلاثة.»^۱

«هیثم بن عبدالرحمن از امام رضا علیه السلام از پدرانشان در مورد قول خداوند
﴿فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ﴾ فرمودند: «این آیه درباره
علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است. [آیه] ﴿وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ
هَاضِيَةٌ﴾ درباره آن سه نفر نازل شده است.»

از این روایت استفاده می شود که ایشان جزء موالیان امیرالمؤمنین علیه السلام بوده
است؛ ولی مطلبی دیگر در مورد او نیافتیم.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
والآله الطيبين
الطاهرين
المرسلين
أجمعين

بر فرض که اعتبار وی را بپذیریم، خود ایشان از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نمی‌کند؛ بلکه در سند آن چنین آمده است: «عمن حدّثه». یعنی روایت مرسل است. البته صرف ارسال، موجب کنار گذاشتن روایتی نمی‌شود؛ بلکه اگر متن قوّت و مؤید داشته باشد و از طرفی مخالف با مبانی نباشد، آن را می‌پذیریم. اما ما نسبت به «مهاجره الی بیت المقدس» مؤیداتی نداریم؛ بلکه برعکس، در روایات خاصه آمده است که محل سکونت دائمی حضرت، کوفه خواهد بود و از هجرت حضرت به بیت المقدس در آن روایات سخنی به میان نیامده است؛ مگر روایتی که از کتاب «المجموع الرائق» نقل کردیم که آن نیز مورد بحث بود.

روایت چهارم

«حدّثنا عبد الله بن مروان عن الهيثم بن عبد الرحمن قال: حدّثني من سمع عليا رضي الله عنه يقول: إذا بعث السفيناني إلى المهدي عليه السلام جيشا فخشف بهم بالبيداء وبلغ ذلك أهل الشام قالوا للخليفتهم: قد خرج المهدي فبايعه وادخل في طاعته وإلا قتلناك، فیرسل إليه بالبيعة، ویرسیر المهدي عليه السلام حتی ینزل بیت المقدس وتنقل إليه الخزان و تدخل العرب و العجم و أهل الحرب و الروم و غیرهم فی طاعته من غیر قتال، حتی تبني المساجد بالقسطنطينة و ما دونها، و یرج قبله رجل من أهل بیته بأهل المشرق یحمل السیف علی عاتقه ثمانية أشهر یقتل و یمثل و یتوجه إلى بیت المقدس فلا یبلغه حتی یموت.»^۱

«هیثم بن عبد الرحمن گفت: آن کسی که شنید به من حدیث کرد:

علی علیه السلام می گوید: هنگامی که سفیانی لشکری را به سوی مهدی علیه السلام می فرستد؛ آن ها در بیداء به زمین فرو می روند. این خبر به اهل شام می رسد و به خلیفه می گویند: مهدی علیه السلام خروج کرده است با او بیعت کن و در اطاعت او داخل شو؛ در غیر این صورت، تو را خواهد کشت؛ پس، بیعت را به سوی او می فرستد. مهدی علیه السلام حرکت می کند تا به بیت المقدس وارد شود. خزاین به او منتقل می شود. عرب، عجم (غیر عرب)، اهل حرب، روم و غیر آن ها بدون جنگ در اطاعت او داخل می شوند. حتی مساجدی در قسطنطنیه بنا می کند. قبل از وی، مردی از اهل بیت او به همراه اهل شرق که هشت ماه شمشیر برگردن خود حمل دارد، خروج می کند، می کشد، مثله می کند و به سوی بیت المقدس می رود؛ ولی به آن نمی رسد تا اینکه می - میرد.»

دلالت این روایت بر اینکه بیت المقدس از قبل از یهود پاک سازی شده قوی تر است؛ به همین دلیل، امام علیه السلام آنجا را پایتخت خویش قرار می دهد. البته دلالت آن روشن نیست؛ چون کسی که قبل از امام علیه السلام برای فتح بیت المقدس می رود، به آنجا نمی رسد.

منابع روایت:

۱. ابن حماد، نعیم، الفتن (ص ۲۷۳، ح ۱۰۱۷)؛
۲. ابن طاووس، علی بن موسی، التشریف بالمنن؛
۳. نجفی مرعشی، سید شهاب الدین، ملحقات احقاق الحق (ج ۱۳، ص ۳۱۲)؛
۴. متقی هندی، علاء الدین علی بن حسام، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال (ج ۱۴، ص ۵۸۹)؛

۵. معجم الأحادیث الإمام المهدي عليه السلام، ج ۴، ص ۱۷۵.

بررسی سند روایت

بر فرض قبول الفتن ابن حماد (۲۲۹ق)، این روایت نیز مرسل است.
ابن طاووس رحمه الله هنگام نقل روایت مزبور می فرماید: «هكذا رأيت الحديث و فيه النظر» یعنی ایشان نیز این روایت را قبول ندارند.^۱

مناظره امام عليه السلام با یهود

برخی روایات دلالت بر این مطلب دارد که امام عليه السلام با یهود بحث و مناظره می کند.

روایت اول

«حدثنا أبو يوسف المقدسي عن صفوان بن عمرو عن عبد الله بن بشر الخثعمي عن كعب قال: المهدي يبعث بقتال الروم يعطى فقه عشرة، يستخرج تابوت السكينة من غار بأنطاكية فيه التوراة التي أنزل الله تعالى على موسى عليه السلام، والإنجيل الذي أنزله الله عز وجل على عيسى عليه السلام، يحكم بين أهل التوراة بتوراتهم و بين أهل الإنجيل بإنجيلهم.»^۲

«کعب می گوید: مهدی عليه السلام تابوت سکینه را از غاری در انطاکیه خارج می کند. در آن توراتی است که خداوند بر موسی عليه السلام نازل کرد و انجیلی که خداوند بر عیسی عليه السلام نازل کرد. او بین اهل تورات به توراتشان و بین اهل انجیل به انجیلشان حکم می کند.»

۱. ابن طاووس، ملاحم، ب ۱۳۳، ص ۱۲۵، ح ۱۶۱.

۲. ابن حماد، الفتن، ص ۲۴۹.

جلسه بیست و دوم

مقدمه

روایاتی را نقل کردیم که دلالت دارد بر اینکه امام با یهود بحث و مناظره می‌کند و بسیاری از آن‌ها مسلمان می‌شوند. ولی اکثر این روایات از طریق عامه نقل شده و به معصوم نیز منتهی نمی‌شود؛ علاوه بر این، لحن این اخبار با روایات ما سازگاری ندارد. البته روایتی نیز در منابع ما به این مضمون نقل شده است.

روایت دوم

«أَبِي عَنْ سَعْدِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ شَفِيَّانَ بْنِ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرَةَ عَنْ جَابِرٍ قَالَ: أَقْبَلَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَأَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ أَقْبِضْ هَذِهِ الْخُمْسَمِائَةَ دِرْهَمٍ فَضَعْهَا فِي مَوَاضِعِهَا فَإِنَّهَا زَكَاةٌ مَالِي فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام بَلْ خُذْهَا أَنْتَ فَضَعْهَا فِي جِيبِكَ وَالْإِيْتَامَ وَالْمَسَاكِينَ وَفِي إِخْوَانِكَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِنَّمَا يَكُونُ هَذَا إِذَا قَامَ قَائِمًا فَإِنَّهُ يَقْسِمُ بِالسَّوِيَّةِ وَيَعْدِلُ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ الْبَرِّ مِنْهُمْ وَالْفَاجِرِ فَنُ أَطَاعَهُ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَاهُ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ فَإِنَّمَا سَيِّئُ الْمُهْدِيِّ لِأَنَّهُ يُهْدَى لِأَمْرِ خَفِيِّ يَسْتَخْرِجُ الثَّوْرَةَ وَسَائِرَ كُتُبِ اللَّهِ مِنْ غَارٍ بِأَنْطَاكِيَّةَ فَيَخْكُمُ بَيْنَ أَهْلِ الثَّوْرَةِ بِالثَّوْرَةِ وَبَيْنَ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِالْإِنْجِيلِ وَبَيْنَ أَهْلِ الزَّبُورِ بِالزَّبُورِ وَبَيْنَ أَهْلِ الْفُرْقَانِ بِالْفُرْقَانِ وَتُجْمَعُ إِلَيْهِ أَمْوَالُ الدُّنْيَا كُلُّهَا مَا فِي بَطْنِ الْأَرْضِ وَظَهْرُهَا فَيَقُولُ لِلنَّاسِ تَعَالَوْا إِلَى مَا قَطَعْتُمْ فِيهِ الْأَرْحَامَ وَ

سَفَكْتُمْ فِيهِ الدِّمَاءَ وَ رَكِبْتُمْ فِيهِ حَاَرِمَ اللَّهِ فَيُعْطِي شَيْئاً لَمْ يُعْطِ أَحَدٌ كَانَ قَبْلَهُ قَالَ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هُوَ رَجُلٌ مِثِّي اسْمُهُ كَاسْمِي يَحْفَظُنِي اللَّهُ فِيهِ وَ يَعْمَلُ بِسُنَّتِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا وَ نُوراً بَعْدَ مَا تَمْتَلِكُ ظُلْماً وَ جَوَراً وَ سُوءاً.^۱

«جابر بن یزید جعفی می گوید: مردی بر امام باقر علیه السلام وارد شد و به او گفت: «خداوند تو را سلامت بدارد، این پانصد درهم را از من بگیر که زکات مال من است.» امام باقر علیه السلام به او فرمود: «خودت آن را نگهدار و به همسایگان، یتیمان، مسکینان و برادرانت که مسلمان هستند، بده.» سپس فرمود: «هنگامی که قائم اهل بیت علیهم السلام قیام کرد، به طور مساوی تقسیم می کند و در میان خلق، مؤمن یا فاجر، به عدل رفتار می کند؛ پس، هر کسی از او اطاعت کند، فرمان خدا را برده است و هر کسی از او نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده است. مهدی علیه السلام به این جهت مهدی نامیده شد که به امری پنهان هدایت می شود. تورات و سایر کتب [آسمانی] خدای عزوجل را از غاری در انطاکیه بیرون می آورد. میان اهل تورات (یهود) با تورات، میان اهل انجیل با انجیل، میان اهل زبور با زبور و میان مسلمانان با قرآن حکم می کند. اموال از داخل و خارج زمین نزد او گرد آمده و انباشته می شود. سپس به مردم می گوید: بیاوید و بگیرید این چیزی است که به خاطر آن، رابطه خویشاوندی را قطع کردید؛ به خاطر آن، خون هایی را به ناحق ریختید و برایش آنچه را خداوند تحریم کرده بود، مرتکب شدید. به آنان چنان ثروتی می بخشد که پیش از او هیچ کس نبخشیده بود.» و گفت: «(رسول خدا صلی الله علیه و آله) فرمودند: اسم او اسم من است؛ خداوند مرا در او حفظ می کند؛ او به سنت من عمل می کند و زمین را از دادگری، برابری و نور پرمی کند؛ همان گونه که از

ستمکاری، تعدی و شرّ پر شده است.»

مجلسی رحمته الله علیه ضمن بیان این روایت، توضیحی این گونه می دهد:

«بیان قوله عليه السلام إنما يكون هذا أي وجوب رفع الزكاة إلى الإمام وقوله يحكم بين أهل التوراة بالتوراة لا ينافي ما سيأتي من الأخبار في أنه عليه السلام لا يقبل من أحد إلا الإسلام لأن هذا محمول على أنه يقيم الحجة عليهم بكتبهم أو يفعل ذلك في بدو الأمر قبل أن يعلو أمره ويتم حجته قوله عليه السلام يحفظني الله فيه أي يحفظ حقي و حرمتي في شأنه فيعينه وينصره أو يجعله بحيث يعلم الناس حقه و حرمته لمجده.»^۱

«بیان قول امام «انما يكون هذا» یعنی وجوب پرداخت زکات به امام و قول امام عليه السلام که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه بین اهل تورات به تورات حکم می کند، با روایاتی که بیان می کند امام عجل الله تعالی فرجه از هیچ کس دینی غیر از اسلام را قبول نمی کند، منافات ندارد؛ زیرا این روایت حمل می شود بر اینکه امام با کتاب آن ها، حجت بر آن ها اقامه می کند؛ در آغاز این کار را انجام می دهد تا اینکه امرش بالا بگیرد و حجت را بر آنان تمام کند. قول امام عليه السلام «يحفظني الله فيه» یعنی خداوند حق و حرمت مرا در شأن او حفظ می کند؛ به گونه ای او را یاری می کند که مردم می دانند حق و حرمت او به خاطر جدش است.»

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
والآله الطيبين
الطاهرين
المرسلين
أجمعين

روایت سوم

«حدثنا أبو يوسف المقدسي عن صفوان بن عمرو عن عبد الله بن بشر الخثعمي عن كعب قال: المهدي عجل الله تعالی فرجه يبعث بقتال الروم يعطى فقه عشرة، يستخرج تابوت السكينة من غار بآنطاكية فيه التوراة التي أنزل الله تعالى على موسى عليه السلام، والإنجيل الذي أنزله الله عز وجل على عيسى عليه السلام، يحكم بين أهل التوراة بتوراتهم و

بين أهل الإنجيل بأنجيلهم.»^١

«کعب می‌گوید: مهدی علیه السلام به جنگ با روم مبعوث می‌شود. تابوت سسکینه را از غار انطاکیه خارج می‌کند که در آن توراتی است که خداوند بر موسی علیه السلام نازل کرد و انجیلی که خداوند بر عیسی علیه السلام نازل کرد. بین اهل تورات به تورات و بین اهل انجیل به انجیل حکم می‌کند.»

روایت چہارم

«حدثنا ضمرة عن ابن شاذب عن مطر عن كعب قال: إنما سمى المهدي عليه السلام لأنه يهدي إلى أسفار من أسفار التوراة يستخرجها من جبال الشام، يدعو إليها اليهود فيسلم على تلك الكتب جماعة كثيرة، ثم ذكر نحواً من ثلاثين ألفاً.»^٢

«کعب می‌گوید: او مهدی نامیده شده است؛ چون به اسفار تورات هدایت می‌کند. تورات را از کوه‌های شام خارج و یهود را به تورات دعوت می‌کند؛ پس، جماعت زیادی با آن کتاب‌ها اسلام می‌آورند. سپس، تعداد ۳۰ هزار نفر را ذکر کرد که اسلام می‌آورند.»

اشکال

بعضی معاصران چنین اشکال می‌کنند:

«أقول: لاحظ أن كعباً أفرط في يهوديته فلم يكتف بأن جعل الإمام المهدي عليه السلام يحكم بالتوراة للمهود والإنجيل للنصارى، بل جعل أصل تسمية الله تعالى له بالمهدي بسبب أنه يهدي إلى أسفار التوراة الضائعة! ثم زعم أن ثلاثين ألفاً من

اليهود يسلمون على تلك الكتب! أما تلاميذه فزعموا أن أكثر اليهود يسلمون على يد الإمام المهدي عليه السلام وليس ثلاثون ألفاً فقط، في ابن حماد: ١/ ٣٥٥ و ٣٦٠، عن سليمان بن عيسى. قال: بلغني أنه على يدي المهدي يظهر تابوت السكينة من بحيرة طبرية حتى تحمل فتوضع بين يديه بيت المقدس، فإذا نظرت إليه اليهود أسلمت إلا قليلاً منهم.^١

«ملاحظه کن که کعب در یهودیت خود افراط کرده و اینکه امام برای یهود به تورات و برای نصارا به انجیل حکم می‌کند، اکتفا نکرده است؛ بلکه اصل نام‌گذاری امام به مهدی توسط خداوند را به این سبب دانسته که او به اسفار تورات هدایت می‌کند. سپس، گمان کرده که ۳۰ هزار نفر از آن‌ها طبق آن کتاب اسلام می‌آورند؛ در حالی که گمان شاگردان او این است که اکثر یهود به دست امام مهدی عليه السلام مسلمان می‌شوند و فقط ۳۰ هزار نفر نیستند. سلیمان بن عیسی می‌گوید: به من خبر رسیده که امام مهدی عليه السلام تابوت سکینه را از دریاچه طبریه بیرون می‌آورد تا اینکه آن را حمل می‌کند و در بیت المقدس قرار می‌دهد. هنگامی که یهود به او نگاه کنند، جز تعداد کمی، همگی اسلام می‌آورند.»

البته استدلال و محاجه به کتب آسمانی دیگر در روایات ما نیز هست؛ اما اشکالی که وجود دارد چه در روایات کعب - البته کعب و روایات او نزد ما اعتبار ندارد - و چه در غیر روایات کعب، این است که طبق این احادیث، کتاب‌های آسمانی تا زمان ظهور نزد امام عليه السلام نیستند؛ حال آنکه طبق روایات ما، کتاب‌های آسمانی جزء موارث انبیا است؛ و موارث انبیاء نیز از امامی به امام دیگر منتقل شده و اکنون در دست امام زمان عليه السلام است.

روایت پنجم

سلیمان بن عیسی شاگرد کعب چنین نقل می‌کند:
 «قد بلغنی أنه علی یدی المهدی علیه السلام یظهر تابوت السکینه من بحیره طبریه،
 حتی یحمل فیوضع بین یدیہ ببیت المقدس، فإذا نظرت إلیه الیهود أسلمت إلا
 قلیلا منهم، ثم یموت المهدی.»^۱

«به من خبر رسیده که تابوت سکینه به دست مهدی علیه السلام از دریاچه طبریه
 ظاهر می‌شود تا اینکه آن را حمل می‌کند و در بیت المقدس قرار می‌دهد.
 هنگامی که یهود به آن نگاه کنند، جز تعداد کمی، همگی اسلام می‌آورند.
 سپس، مهدی علیه السلام رحلت می‌کند.»

از این روایت استفاده می‌شود که امام علیه السلام بر یهود اتمام حجت می‌کند و
 بسیاری از یهودیان بدون درگیری مسلمان می‌شوند.

سلیمان بن عیسی

عسقلانی (۸۵۲ق) نقل می‌کند: ابوحاتم - از معتدلین اهل سنت - گفته
 است: «انه کذاب.»^۲

جزرجانی - که از نواصب است - می‌گوید: «کذاب مصرح.»
 این روایت دلالت دارد بر اینکه امام زمان علیه السلام با یهود محاجه می‌کند؛ اما
 چنانچه بیان شد، اینها روایت نیستند؛ بلکه سخن کعب است. نظر کعب
 نیز علاوه بر اینکه معتبر نیست، با احادیث دیگر تعارض دارد.

۱. ابن حماد، نعیم، الفتن، ص ۲۵۴.

۲. عسقلانی، ابن حجر، لسان المیزان، ج ۳، ص ۱۳.

این روایت نیز از پیامبر اکرم ﷺ نقل نشده است؛ اما مفاد آن می‌رساند که یهود بدون درگیری مسلمان می‌شوند؛ البته دلالتی نیز بر محاجه حضرت با آن‌ها ندارد.

«حَدَّثَنِي هَارُونَ بْنُ الْحَكَمِ، قَالَ: نَبَا سَوَّارِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقَاضِي، قَالَ: نَبَا الْمُعْتَمِرِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ لَيْثِ بْنِ أَبِي سَلِيمٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾^٢ قَالَ: لَا يَكُونُ ذَلِكَ حَتَّى لَا يَبْقَى يَهُودِيٌّ، وَلَا نَصْرَانِيٌّ، وَلَا صَاحِبُ مَلَّةٍ إِلَّا الْإِسْلَامُ، حَتَّى تَأْمَنَ الشَّاةُ الذِّئْبَ، وَالبَقَرَةُ الْأُسْدَ، وَالْإِنْسَانُ الْحَيَّةَ، وَلَا

۱۴۴

٢. توبه، ٣٣.

تقرض فارة جرابا، و حتى توضع الجزية، و يكسر الصليب، و يقتل الخنزير، و هو قول الله عز و جل: ﴿يُظَاهِرُهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ و قوله عز و جل: ﴿حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا﴾^۱ قال مجاهد: و ذلك عند نزول عيسى بن مريم.^۲

«ذهبی در «سیر اعلام النبلاء» از مجاهد نقل می کند که ابن عیاش گفت: به احمد گفتیم: چرا مردم از تفسیر مجاهد پرهیز می کنند؟ گفت: چون مطالب او از اهل کتاب است و از آن ها می پرسد. اعمش گفت: هرگاه من به مجاهد می رسیدم او را تحقیر می کردم؛ مثل اینکه مرکب بنده است (همانند یک حیوان سواری با او برخورد می کنم).»^۳

در بعضی نصوص آمده است: «او تفکر خوارج را داشت.»

ابن ابی الحدید (۶۵۶ق) می گوید: «كان مائلا الى رأى الخوارج.»^۴

بنابراین، مجاهد و کلام او معتبر نیست.

۱. محمد، ۴.

۲. ابن منادی، احمد، الملاحم، ص ۳۵۴.

۳. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۵۱.

۴. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۷۶.

جلسه بیست و سوم

مقدمه

روایات مناظره حضرت مهدی علیه السلام با یهود را مطرح کردیم. گفتیم که روایت نقل شده از مجاهد، دلالتی بر مدعا نداشت. همچنین اینکه مجاهد نیز معتبر نیست.

بررسی سند روایت

مجاهد

طبق بیان ابن ابی الحدید ایشان از نظر اندیشه، هم فکر با خوارج بود و بر اساس سخن اعمش تفسیرهای او از یهود و نصارا است؛ مثلاً او درباره این آیه شریفه ﴿عسی. ان یبعثک ربک مقاماً محموداً﴾ می‌گوید: «ای یجلسه معه علی العرش» یعنی جسمیت را به خداوند نسبت می‌دهد که همان حرف اهل کتاب است. همچنین نقل شده است که مجاهد می‌گوید: «من نمی‌دانم برای کدام یک از دو نعمتی که خداوند به من داده است، شکرگزار باشم: یکی نعمت اسلام و دیگری نعمت دوری از انحراف در عقیده.» این در حالی است که او افکار خوارج را دارد.

ذهبی نیز بدون توجه به آنچه خود او و دیگران در مذمت او گفته‌اند، می‌گوید: «منظور او که گفته: خدا را شاکر هستم از سلامت از انحراف در

عقیده، سلامت از عقاید رافضه است.»

ذهبی (۶۷۳ تا ۷۴۸ ق) می‌گوید:

«و لمجاهد أقوال و غرائب في العلم و التفسير تستنكر بلغنا انه ذهب إلى بابل و طلب من متوليها ان يوقفه على الهاروت و الماروت فبعث معه يهوديا حتى أتينا التنور في الارض فكشف لنا عنهما معلقين منكسين فقلت أمنت بالذي خلقكم قال: فاضطربا فكأن جبال الدنيا قد تدكدت فغشى. على و على اليهودي ثم أفاق اليهودي قبلي، فقال: قم! كدت أن تهلك نفسك وتهلكني.»^۱

«مجاهد اقوال و شگفتی‌هایی در علم و تفسیر داشت و قبول نیز نمی‌کرد. به ما خبر رسید که او به بابل رفته و از متولی آنجا خواسته است که محل هاروت و ماروت را به او نشان دهد. پس، همراه او یک یهودی فرستاد. مجاهد می‌گوید: تا کنار تنوری که در نقطه‌ای از زمین بود، آمدیم. سپس، در آن را باز کرد که آن دو، در آن به صورت وارونه معلق بودند. به آن‌ها گفتم: ایمان آوردم به کسی که شما را خلق کرد. آن‌ها دست و پایشان را تکان دادند. من و آن یهودی بی‌هوش شدیم. سپس، یهودی به هوش آمد و گفت: بلند شو، نزدیک بود خودت و مرا هلاک کنی.»

اعمش جریان مجاهد را این‌طور نقل می‌کند:

«وقال ابن مندة: ذكر محمد بن حميد: حدثنا عبد الله بن عبد القدوس عن الأعمش قال: كان مجاهد لا يسمع بأعجوبة إلا ذهب فنظر إليها، قال: وذهب إلى حضرموت إلى بئر بهوت. قال: وذهب إلى بابل، قال: وعليها وال صديق لمجاهد: فقال مجاهد: تعرض على هاروت و ماروت، قال: فدعا رجلا من السحرة فقال: اذهب بهذا فاعرض عليه هاروت و ماروت. فقال اليهودي بشرط أن لا تدعو

الله عندهما، قال مجاهد: فذهب بي إلى قلعة فقطع منها حجرا ثم قال: خذ برجلي، فهوى بي حتى انتهى إلى حوبة، فإذا هما معلقين منكسين كالجبدين العظيمين، فلما رأيتهما قلت: سبحان الله خالقكما، قال: فاضطربا فكأن جبال الدنيا قد تدكدت، قال: فغشى على وعلى اليهودي، ثم أفاق اليهودي قبلي، فقال: قم! كدت أن تهلك نفسك وتهلكني.»

«مجاهد چنین بود که عجایی را نمی شنید، مگر اینکه به دنبال آن می رفت و به آن نظر می کرد. او به حضرموت نزد چاه برهوت رفته است. به بابل نیز رفت. می گوید: استاندار آنجا، دوست مجاهد بود. مجاهد گفت: هاروت و ماروت را به من نشان بده. می گوید: مردی از ساحران را فراخواند و گفت: با او برو و هاروت و ماروت را به او نشان بده. یهودی گفت: به شرط آنکه نزد آن دو، خداوند را نخوانی. مجاهد گفت: همراه او به قلعه ای رفتیم و از آن سنگی جدا کرد. سپس گفت: پای مرا بگیرتا سردر این چاه کنم. دیدم آن دو، مانند دو کوه بزرگ آویزان هستند. هنگامی که آن دو را دیدم گفتم: پاک و منزّه است خدایی که شما را خلق کرد. آن دو مضطرب شدند، گویا کوه ها متلاشی شدند. من و آن یهودی بی هوش شدیم. سپس، یهودی به هوش آمد و گفت: بلند شو، نزدیک بود خود و مرا هلاک کنی.»

عامه توسل به رسول خدا ﷺ و اهل بیت علیهم السلام را رد می کنند؛ در حالی که چنین روایاتی را در شرح حال مجاهد نقل می کنند.

بنابراین، مجاهد از نظر ما اعتباری ندارد.

بعضی مطالب روایات و اخباری که دلالت بر مناظره امام علی با یهود دارد با احادیث ما سازگاری ندارد؛ چون در این اخبار آمده است که امام کتاب های آسمانی را از غار انطاکیه خارج می کند؛ در حالی که روایات ما دلالت دارد بر اینکه موارث انبیا نزد امام علی است. البته تنها یک روایت از

خاصه موافق عامه در علل الشرایع ذکر شده که سند آن ضعیف است.

مواریث انبیا نزد ائمه علیهم السلام

روایت اول

«وَكَانَ يَقُولُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ السَّلَامُ... وَأَمَّا الْجُفْرُ الْأَحْمَرُ فَوِعَاءٌ فِيهِ سَلَاخٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَلَنْ يَظْهَرَ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا أَهْلُ الْبَيْتِ وَأَمَّا الْجُفْرُ الْأَبْيَضُ فَوِعَاءٌ فِيهِ تَوْرَةُ مُوسَى وَإِنْجِيلُ عِيسَى وَزُبُورُ دَاوُدَ وَكُتُبُ اللَّهِ الْأُولَى»^۱

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «و اما جفر سرخ، ظرفی که اسلحه رسول خدا ﷺ در آن است؛ بیرون نخواهد آمد تا قائم ما اهل بیت (علیهم السلام) به پا خیزد. اما جفر سفید، ظرفی که تورات موسی، انجیل عیسی، زبور داوود و کتاب های پیشین خدا در آن است.»

روایت دوم

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ خَالِدٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ عَبَّاسٍ الْوَرَّاقِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ لَيْثِ الْمُرَادِيِّ أَنَّهُ حَدَّثَهُ عَنْ سَدِيرٍ بِحَدِيثٍ - فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ فَإِنَّ لَيْثَ الْمُرَادِيِّ حَدَّثَنِي عَنْكَ بِحَدِيثٍ فَقَالَ وَمَا هُوَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ حَدِيثُ الْيَمَانِيِّ قَالَ نَعَمْ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) فَتَرَبَّيْنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ فَسَأَلَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَنِ الْيَمَنِ فَأَقْبَلَ يُحَدِّثُ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ (ع) هَلْ تَعْرِفُ صَخْرَةً فِي مَوْضِعٍ كَذَا وَكَذَا قَالَ نَعَمْ وَرَأَيْتُهَا فَقَالَ الرَّجُلُ مَا رَأَيْتُ رَجُلًا أَعْرَفَ بِالْبِلَادِ مِنْكَ فَلَمَّا قَامَ الرَّجُلُ قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ (ع) يَا أَبَا الْفَضْلِ تِلْكَ الصَّخْرَةُ الَّتِي حِينَئِذٍ غَضِبَ مُوسَى فَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ فَذَهَبَ مِنَ التَّوْرَةِ التَّقَمُّهُ الصَّخْرَةَ فَلَمَّا بَعَثَ اللَّهُ

«راوی می‌گوید: لیث مرادی از سدیر برای من حدیثی نقل کرد: نزد سدیر رفتم و گفتم: «لیث مرادی از تو برای من حدیثی نقل کرد.» گفت: «کدام حدیث؟» گفتم: «فدایت شوم! حدیث یمانی.» گفت: «نزد امام باقر علیه السلام بودم که مردی از اهل یمن بر ما عبور کرد. امام علیه السلام از یمن سؤال کرد و او حدیث کرد.» امام علیه السلام به او گفت: «آیا صخره در فلان مکان را می‌شناسی؟» گفت: «بله، آن را دیده‌ام.» مرد گفت: «آشناتر از شما به بلاد ندیده‌ام.» هنگامی که آن مرد رفت، امام علیه السلام به من گفت: «ای ابوالفضل، آن صخره‌ای است که موسی علیه السلام هنگامی که خشمگین شد، الواح را بر روی آن گذاشت، صخره آن‌ها را بلعید. هنگامی که خداوند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را مبعوث گردانید، آن صخره الواح را به پیامبر صلی الله علیه و آله رساند و آن الواح نزد ما است.»

« حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسَى عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ الْأَوَّاحُ مُوسَى عِنْدَنَا وَعَصَى مُوسَى عِنْدَنَا وَنَحْنُ وَرَثَةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ » ٢

«ابوحزمه ثمالی می گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می گوید: الواح و عصای موسی علیه السلام نزد ما است و ما وارثان پیامبر صلی الله علیه و آله هستیم.»

روایت چهارم

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ يُونُسَ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ فِي حَدِيثِ بُرَيْهَ: أَنَّهُ لَمَّا جَاءَ مَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَلَقِيَ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام فَحَكَى لَهُ هِشَامُ الْحِكَايَةَ فَلَمَّا فَرَغَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام لِبُرَيْهَ يَا بُرَيْهَ كَيْفَ عَلِمْتُ بِكِتَابِكَ قَالَ أَنَا بِهِ عَالِمٌ ثُمَّ قَالَ كَيْفَ ثَقَّفْتُكَ بِتَأْوِيلِهِ قَالَ مَا أَوْثَقَنِي بِعِلْمِي فِيهِ قَالَ فَابْتَدَأَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام يَقْرَأُ الْإِنْجِيلَ فَقَالَ بُرَيْهَ إِنِّي أَتَاكَ كُنْتُ أَظْلُبُ مُنْذُ خَمْسِينَ سَنَةً أَوْ مِثْلَكَ قَالَ فَاثْمَنَ بُرَيْهَ وَحَسَنَ إِيْمَانُهُ وَأَمَنَتِ الْمَرْأَةُ الَّتِي كَانَتْ مَعَهُ فَدَخَلَ هِشَامُ وَبُرَيْهَ وَالْمَرْأَةُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَحَكَى لَهُ هِشَامُ الْكَلَامَ الَّذِي جَرَى بَيْنَ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام وَبَيْنَ بُرَيْهَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام - «ذَرِيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَيِّعٌ عَلِيمٌ» فَقَالَ بُرَيْهَ أَنَّى لَكُمْ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ وَكُتُبُ الْأَنْبِيَاءِ قَالَ هِيَ عِنْدَنَا وَرِاثَةٌ مِنْ عِنْدِهِمْ تَقْرُوهَا كَمَا قَرَّوْهَا وَنَقُوهَا كَمَا قَالُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يَجْعَلُ حُجَّةً فِي أَرْضِهِ يُسْأَلُ عَنْ شَيْءٍ فَيَقُولُ لَا أَدْرِي»^۱

«هشام بن حکم در حدیث بُرَیْه نصرانی نقل می‌کند: او با هشام خدمت موسی بن جعفر علیه السلام آمدند؛ امام فرمود: «از کتاب دینی خود چگونه اطلاع داری؟» گفت: «من به آن عالم هستم.» فرمود: «چقدر اطمینان به تأویل آن داری؟» گفت: «خیلی مطمئن هستم.» آنگاه، موسی بن جعفر علیه السلام شروع به خواندن انجیل کرد. بریه گفت: «مسیح همین طور قرائت می‌کرد و این قرائت را جز مسیح کسی نخوانده است.» سپس، بریه گفت: «پنج‌جاه سال بود که به دنبال چنین شخصی می‌گشتم.» سپس، بریه و زنش مسلمان شدند. هشام، همراه بریه و آن زن برابو عبد الله علیه السلام وارد شدند. هشام آنچه بین بریه و امام کاظم علیه السلام صحبت شده بود را حکایت کرد و امام علیه السلام این آیه

را خواند: ﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۱ بریه گفت: «چطور به تورات و انجیل و کتاب‌های انبیا علم دارید؟» فرمود: «آن‌ها به ارث از انبیا نزد ما است؛ آن‌ها را همان‌گونه قرائت می‌کنیم که آن‌ها قرائت کرده‌اند؛ آن‌ها را همان‌طور می‌گوییم که آنان گفتند؛ خداوند حجتی که از او درباره چیزی سؤال شود و او بگوید: نمی‌دانم، روی زمین قرار نداده است.»

جلسه بیست و چهارم

مقدمه

تا اینجا گفته شد که یکی از شیوه‌های حضرت مهدی علیه السلام در مواجهه با یهودیان، روش مناظره و احتجاج است. روایتی از عامه نقل شد که دلالت داشت بر اینکه امام تورات را از غاری در انطاکیه استخراج می‌کند. همچنین بیان گردید که این سنخ از روایات با اخباری که دلالت دارد مواریث انبیا علیهم السلام و نبی اکرم صلی الله علیه و آله نزد امام علیه السلام است، تعارض دارد. دو روایت نیز که در منابع شیعه ذکر شده بود و دلالت داشت بر اینکه امام، تورات را استخراج می‌کند، از نظر سند، ضعیف بود.

شواهد وجود مواریث نزد امام زمان علیه السلام

روایت پنجم

«عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الرَّهْرِيُّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْأَنْبَارِيِّ عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ وَ نَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ الشَّيْبِيِّ عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ نَحْنُ قُعُودٌ فِي الْمَسْجِدِ بَعْدَ رُجُوعِهِ مِنْ صَفَيْنَ وَ قَبْلَ يَوْمِ التَّهْرَوَانِ فَقَعَدَ عَلِيٌّ عليه السلام وَ اخْتَوَشَنَاهُ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبَرْنَا عَنْ أَصْحَابِكَ فَقَالَ سَلْ وَ ذَكَرَ قِصَّةَ طَوِيلَةٍ وَ قَالَ إِنِّي سَمِعْتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ فِي كَلَامٍ لَهُ طَوِيلٍ إِنَّ اللَّهَ

أَمَرَنِي بِحُبِّ أَرْبَعَةِ رِجَالٍ مِنْ أَصْحَابِي وَأَمَرَنِي أَنْ أَحِبَّهُمْ وَالْجَنَّةُ تَشْتَأِقُ إِلَيْهِمْ فَقِيلَ مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ سَكَتَ فَقَالُوا مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ عَلِيُّ ثُمَّ سَكَتَ فَقَالُوا مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ عَلِيُّ وَثَلَاثَةٌ مَعَهُ وَهُوَ إِمَامُهُمْ وَقَائِدُهُمْ وَدَلِيلُهُمْ وَهَادِيهِمْ لَا يَنْتَنُونَ وَلَا يَضُلُّونَ وَلَا يَزْجَعُونَ وَلَا يَطُولُ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَتَقْسُو قُلُوبُهُمْ سَلْمَانُ وَأَبُو ذَرٍّ وَالْمِقْدَادُ فَذَكَرَ قِصَّةَ طَوِيلَةٍ ثُمَّ قَالَ ادْعُوا لِي عَلِيًّا فَأَكْبَبَ عَلِيٌّ فَأَسْرَأَ إِلَيَّ أَلْفَ بَابٍ يَفْتَحُ كُلُّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ ثُمَّ أَقْبَلَ إِلَيْنَا امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَقَالَ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ إِنِّي لَأَعْلَمُ بِالتَّوْرَةِ مِنْ أَهْلِ التَّوْرَةِ وَإِنِّي لَأَعْلَمُ بِالْإِنْجِيلِ مِنْ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ وَإِنِّي لَأَعْلَمُ بِالْقُرْآنِ مِنْ أَهْلِ الْقُرْآنِ وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ مَا مِنْ فِتْنَةٍ تَبْلُغُ مِائَةَ رَجُلٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَأَنَا عَارِفٌ بِقَائِدِهَا وَسَائِقِهَا وَسَلُونِي عَنِ الْقُرْآنِ فَإِنَّ فِي الْقُرْآنِ بَيَانَ كُلِّ شَيْءٍ فِيهِ عِلْمُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَإِنَّ الْقُرْآنَ لَمْ يَدْعُ لِقَائِلٍ مَقَالًا وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ لَيْسَ بِوَاحِدٍ رَسُولُ اللَّهِ مِنْهُمْ أَعْلَمُهُ اللَّهُ إِيَّاهُ فَعَلَّمَنِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ص ثُمَّ لَا تَزَالُ فِي عَقِبِنَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ قَرَأَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بَقِيَّةَ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ^١ وَأَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَالْعِلْمُ فِي عَقِبِنَا إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ»^٢

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«سليم بن قیس می گوید: امیرالمؤمنین عليه السلام پس از بازگشت از صفین و یک روز جلوتر از واقعه نهروان، که ما در مسجد نشسته بودیم، از خانه خارج شد و به مسجد آمد. ما اطراف آن جناب را گرفتیم. مردی گفت: «یا امیرالمؤمنین، از اصحاب خود ما را مطلع ساز.» یک داستان طولانی نقل کرد و گفت: «من از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم در یک سخن طولانی فرمود:

خداوند مرا به محبت چهار مرد از اصحابم دستور داد و امر کرد آن‌ها را دوست بدارم. بهشت مشتاق آن‌ها است. شخصی پرسید: آن‌ها چه کسانی هستند یا رسول‌الله؟ فرمود: علی بن ابی طالب. سپس، سکوت کرد. باز گفتند: آن‌ها کیستند؟ فرمود: علی. سپس، سکوت کرد. باز پرسیدند: آن‌ها چه کسانی هستند؟ فرمود: علی و سه نفر که با او هستند؛ علی امام، قائد، دلیل و راهنمای آن‌ها است. نه از دین برمی‌گردند و نه گمراه می‌شوند. نه برمی‌گردند و نه برای آن‌ها طولانی می‌شود که دل‌هایشان به تنگ آید: سلمان، ابوذر و مقداد. بعد داستانی طولانی ذکر کرد. سپس فرمود: علی را بگویند، بیاید. آنگاه، متوجه من شد و به‌طور پنهانی با من هزار باب در میان گذاشت که از هر باب، هزار باب باز می‌شد. «آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام روی به جانب ما کرده، فرمود: «از من پرسید قبل از اینکه مرا نیابید. قسم به آن کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، من تورات را از اهل تورات، انجیل را از اهل انجیل و قرآن را از اهل قرآن بهتری دانم. سوگند به کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، هر گروهی که تعداد آن‌ها به صد نفر برسد تا روز قیامت رهبر و فرمانده آن‌ها را می‌شناسم. از قرآن پرسید، در قرآن توضیح هر چیزی هست. در آن علم پیشینیان و آیندگان وجود دارد. قرآن برای گوینده‌ای جای سخن باقی نگذاشته است. تأویل آن را جز خدا و راسخان در علم نمی‌دانند که آن‌ها يك نفر نیستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از آن‌ها است؛ خدا به او تعلیم کرده و او نیز مرا آموخته است. همیشه این اطلاعات تا روز قیامت در نسل ما وجود دارد. سپس، این آیه را قرائت کرد: ﴿بَقِيَّةُ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ﴾؛ من نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله همچون هارون نسبت به موسی هستم. دانش تا روز قیامت در نسل ما است.»

روایت ششم

«أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَامِرٍ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: بَيْنَمَا مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي ثَقِيفَةٍ إِذَا اسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ أَنَاسٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ فَأَذِنَ لَهُمْ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّ أَنَاسًا يَأْتُونَنَا يَزْعُمُونَ أَنَّ فِيكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِمَامَ مُفْتَرَضِ الطَّاعَةِ فَقَالَ مَا أَغْرَفَ ذَلِكَ فِي أَهْلِ بَيْتِي فَقَالُوا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَزْعُمُونَ أَنَّكَ أَنْتَ هُوَ قَالَ مَا قُلْتُ لَهُمْ ذَلِكَ قَالُوا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّهُمْ أَصْحَابُ تَشْمِيرٍ وَأَصْحَابُ خَلْوَةٍ وَأَصْحَابُ وَرَعٍ وَهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّكَ أَنْتَ هُوَ قَالَ هُمْ أَعْلَمُ وَمَا قَالُوا قَالَ فَلَمَّا رَأَوْهُ أَنَّهُمْ قَدْ أَغْضَبُوهُ قَامُوا فَخَرَجُوا فَقَالَ يَا سُلَيْمَانُ مَنْ هَؤُلَاءِ قَالَ أَنَاسٌ مِنَ الْعِجْلِيَّةِ قَالَ عَلَيْهِمُ لَعْنَةُ اللَّهِ قُلْتُ يَزْعُمُونَ أَنَّ سَيِّفَ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم وَقَعَ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ لَا وَاللَّهِ مَا رَأَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ وَلَا أَبُوهُ الَّذِي وَلَدَهُ بَوَاحِدَةٍ مِنْ عَيْنَيْهِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ رَأَى عِنْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَإِنْ كَانُوا صَادِقِينَ فَاسْأَلُوهُمْ عَمَّا فِي مِيسَرَتِهِ وَعَمَّا فِي مِيمَنَتِهِ فَإِنَّ فِي مِيسَرَةِ سَيِّفِ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم وَفِي مِيمَنَتِهِ عَلَامَةٌ ثُمَّ قَالَ وَاللَّهِ عِنْدَنَا لَسَيِّفِ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم وَدِرْعُهُ وَسِلَاحُهُ وَلَأَمْنُهُ وَاللَّهِ إِنَّ عِنْدَنَا الَّذِي كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَضَعُهُ بَيْنَ الْمُشْرِكِينَ وَالْمُسْلِمِينَ فَلَا يَخْلُصُ إِلَيْهِمْ نَشَابَةٌ وَاللَّهِ إِنَّ عِنْدَنَا لِمِثْلَ التَّابُوتِ الَّذِي جَاءَتْ بِهِ الْمَلَائِكَةُ تَحْمِلُهُ وَاللَّهِ إِنَّ عِنْدَنَا لِمِثْلَ الطَّشْتِ الَّذِي كَانَ مُوسَى يُقَرِّبُ فِيهَا الْقُرْبَانَ وَاللَّهِ إِنَّ عِنْدَنَا لَأَلْوَابَ مُوسَى وَعَصَاهُ وَإِنَّ قَائِمَنَا مَنْ لَيْسَ دِرْعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم فَلَا هَا وَلَقَدْ لَيْسَهَا أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فَخَطَّتْ عَلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ أَنْتَ الْحَمُّ أَمْ أَبُو جَعْفَرٍ قَالَ كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ الْحَمَّ مِثِّي وَلَقَدْ لَيْسْتُهَا أَنَا فَكَانَتْ وَكَانَتْ وَقَالَ بِيَدِهِ هَكَذَا وَقَلْبَهَا ثَلَاثًا»^١

«سليمان بن خالد گفت: با امام صادق عليه السلام در منطقه ای به نام ثقیفه بودیم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
والآله الطيبين
الطاهرين
السلامين
البراهين
الغيايبين
الاجلاء
المرسلين
الامينين
العليين
الارباب
الكرام
البراهين
الغيايبين
الاجلاء
المرسلين
الامينين
العليين
الارباب
الكرام

که مردمی از اهل کوفه اذن ورود خواستند؛ امام علیه السلام اذن دادند. آن‌ها بر امام وارد شدند و گفتند: «ای اباعبدالله، مردم نزد ما می‌آیند و گمان می‌کنند که در بین شما اهل بیت امام واجب‌الاطاعه است.» امام علیه السلام فرمود: «چنین کسی را در بین اهل بیت نمی‌شناسم.» گفتند: «آنان گمان می‌کنند که شما آن امام واجب‌الاطاعه هستید.» امام علیه السلام فرمود: «من به آنان چنین نگفتم.» گفتند: «آنان اصحاب مراعات، خلوت و ورع هستند و گمان می‌کنند که شما آن امام واجب‌الاطاعه هستید.» فرمودند: «آن‌ها اعلم هستند به آنچه می‌گویند.» گفت: «چون چنین دیدند، غضبناک شدند؛ سپس، برخاستند و رفتند.» امام علیه السلام فرمود: «ای سلیمان، آن‌ها چه کسانی بودند؟» گفت: «مردمی از عجلیه.» فرمود: «لعنت خدا بر آن‌ها باد.» گفتم: «گمان می‌کنند که شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد عبدالله بن حسن است.» فرمود: «به خدا قسم، چنین نیست؛ نه عبدالله بن حسن و نه پدر او با هیچ‌یک از دو چشمشان آن را ندیده‌اند؛ مگر اینکه پدر او آن را نزد امام حسین علیه السلام دیده باشد. پس، اگر راست گو هستند از آنچه در سمت راست و از آنچه در سمت چپ شمشیر است از آنان سؤال کن؛ به درستی که در سمت راست و چپ شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله علامتی بود.» سپس، فرمود: «به خدا قسم، شمشیر، زره و سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ما است. به خدا قسم، نزد ما است آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را بین مشرکان و مسلمانان قرار می‌داد؛ یک تیر نیز به سوی آن‌ها خطا نمی‌رفت. به خدا قسم، تابوتی که ملائکه آن را حمل کردند، نزد ما است. به خدا قسم، تشتی که موسی علیه السلام هنگام قربانی استفاده می‌کرد، نزد ما است. به خدا قسم، الواح و عصای موسی علیه السلام نزد ما است. قائم ما علیه السلام کسی است که زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را می‌پوشد. پدرم ابوجعفر علیه السلام آن لباس زره را پوشید؛ ولی بلند بود و روی زمین کشیده می‌شد.» به او گفتم: «شما تنومندتر هستید یا ابوجعفر؟»

مجلسی رحمۃ اللہ علیہ درباره این روایت، بیانی این چنین دارند:

«نفی امام واجب الاطاعه از جانب امام علیه السلام به جهت تقیه از آن‌ها بود و در آن توریه کردند و به اهل بیت، غیر خود را اراده کردند؛ وقتی تصریح کردند، فرمود: «من به آنان چنین نگفتم.» و چنین نیز بود؛ چون امام چنین مطلبی را به آن‌ها نگفته بود؛ بلکه به غیر آن‌ها گفته بود و این گروه از آنان شنیدند. احتمال زائد بودن لفظ «مثل» در بعضی مواضع وجود دارد و منظور، عین موارد است. البته وجود امثال منافاتی با وجود اعیان ندارد...»

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۰۶.

نتیجه

ممکن است بگوییم که امام زمان علیه السلام در ابتدای امر و برای اتمام حجت با یهود احتجاج می‌کند.

جنگ و قتال امام زمان علیه السلام با یهود

بحث جنگ و درگیری امام با یهود (نظراول) بیشتر در روایات عامه بیان شده است؛ اما روایاتی نیز در منابع ما دلالت بر این مطلب دارد.

روایت اول

«وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ سَهْلٍ بْنِ زِيَادٍ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ حَدَّثَنَا ابْنُ فَضَيْلٍ حَدَّثَنَا سَعْدُ الْجَلَّابُ عَنْ جَابِرِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام لِأَصْحَابِهِ قَبْلَ أَنْ يُقْتَلَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ يَا بَنِي إِثَّكَ سَتُسَاقَى إِلَى الْعِرَاقِ وَهِيَ أَرْضٌ قَدْ تَتَّقَى بِهَا النَّبِيُّونَ وَأَوْصِيَاءُ النَّبِيِّينَ وَهِيَ أَرْضٌ تُدْعَى عُمُورًا وَإِنَّكَ تَسْتَشْهَدُ بِهَا وَ يُسْتَشْهَدُ مَعَكَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِكَ لَا يَجِدُونَ أَلَمَ مَسِّ الْحَدِيدِ وَتَلَا قُلْنَا: يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ»^۱ تَكُونُ الْحَرْبُ عَلَيْكَ وَعَلَيْهِمْ بَرْدًا وَسَلَامًا فَأَبْشُرُوا فَوَ اللَّهُ لَئِنْ قَتَلُونَا فَإِنَّا نَرُدُّ عَلَى نَبِيِّنَا ثُمَّ أَمَكْتُ مَا شَاءَ اللَّهُ فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ فَأَخْرَجُ خَرْجَةً يُؤَافِقُ ذَلِكَ خَرْجَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَقِيَامَ قَائِمًا وَحَيَاةَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ثُمَّ لَيَنْزِلَنَّ عَلَيَّ وَفَدٌ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَمْ يَنْزِلُوا إِلَى الْأَرْضِ قَطُّ وَلَيَنْزِلَنَّ إِلَيَّ جَبْرَائِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَإِسْرَافِيلُ وَجُنُودٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَلَيَنْزِلَنَّ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَأَنَا وَ أَخِي وَ جَمِيعٌ مِنْ مَنْ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي حُمُولَاتٍ مِنْ حُمُولَاتِ الرَّبِّ خَيْلٌ بُلْقِي مِنْ نُورٍ لَمْ يَرْكَبَهَا مَخْلُوقٌ ثُمَّ لَيَهْرَنَّ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله لَوَاءَهُ وَ لَيَدْفَعُنَّهُ إِلَى قَائِمِنَا مَعَ سَيْفِهِ ثُمَّ إِنَّا نَمُكُّكَ مِنْ بَعْدِ

ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ يُخْرِجُ مِنْ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ عَيْنًا مِنْ دُهْنٍ وَ عَيْنًا مِنْ لَبَنٍ وَ عَيْنًا مِنْ مَاءٍ ثُمَّ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَدْفَعُ إِلَيَّ سَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَيَبْعَثُنِي إِلَى الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ وَلَا آتِي عَلَى عَدُوٍّ إِلَّا أَهْرَقْتُ دَمَهُ وَلَا أَدْعُ صَنَمًا إِلَّا أَهْرَقْتُهُ حَتَّى أَقَعَ إِلَى الْهِنْدِ فَأَفْتَحَهَا وَإِنَّ دَانِيَالَ وَيُونُسَ يُخْرِجَانِي إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولَانِ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ يَبْعَثُ مَعَهُمَا إِلَى الْبَصْرَةِ سَبْعِينَ رَجُلًا فَيَقْتُلُونَ مِمَّا تَلَتْهُمْ وَ يَبْعَثُ بَعْثًا إِلَى الرُّومِ فَيَفْتَحُ اللَّهُ هُمُ ثُمَّ لَا قَتْلَ كُلِّ دَابَّةٍ حَرَّمَ اللَّهُ لَحْمَهَا حَتَّى لَا يَكُونَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَّا الطَّيِّبُ وَ أَعْرِضْ عَلَى الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ سَائِرِ الْمَلِكِ وَ لَا تُخَيِّرْتَهُمْ بَيْنَ الْإِسْلَامِ وَ السَّيْفِ فَمَنْ أَسْلَمَ مَنَنْتُ عَلَيْهِ وَ مَنْ كَرِهَ الْإِسْلَامَ أَهْرَقَ اللَّهُ دَمَهُ وَلَا يَبْقَى رَجُلٌ مِنْ شَيْعَتِنَا إِلَّا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْهِ مَلَكًا يَسْحُ عَنْ وَجْهِهِ التُّرَابَ وَ يُعْرِفُهُ أَزْوَاجَهُ وَ مَنَازِلَهُ فِي الْحَيَاةِ وَ لَا يَبْقَى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَعْمَى وَ لَا مُقْعَدٌ وَ لَا مُبْتَلَى إِلَّا كَشَفَ اللَّهُ عَنْهُ بَلَاءَهُ بَنَى أَهْلَ الْبَيْتِ وَ تَنَزَّلَ الْبَرَكَةُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ حَتَّى إِنَّ الشَّجَرَةَ لَتَنْفُصُ بِمَا يُرِيدُ اللَّهُ فِيهَا مِنَ الثَّمَرِ وَ لِيُؤْكِلَنَّ ثَمَرُ الشِّتَاءِ فِي الصَّيْفِ وَ ثَمَرُ الصَّيْفِ فِي الشِّتَاءِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا﴾ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ لَيَهَبُ لِشَيْعَتِنَا كَرَامَةً لَا يَخْفَى عَلَيْهِمْ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَ مَا كَانَ فِيهَا حَتَّى إِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ يُرِيدُ أَنْ يَعْلَمَ عِلْمَ أَهْلِ بَيْتِهِ فَيُخْبِرُهُمْ بِعِلْمٍ مَا يَعْلَمُونَ»^٢

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«سهل بن زیاد از ابن محبوب نقل می کند که ابن فضیل می گوید: سعد الجلاب از قول جابر گفت: امام باقر عليه السلام فرمود: امام حسین عليه السلام قبل از شهادتش به اصحاب خود فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: همانا تو به زودی به سوی عراق کشانده می شوی. آن، زمینی است که پیامبران و

اوصیای آن‌ها در آن گرفتاری‌ها کشیده‌اند. آن زمینی است که به آن عمو را گفته می‌شود. تو [ای حسین] و گروهی از اصحابت که درد آهن و اسلحه را احساس نمی‌کنند، در آن شهید می‌شوید و این آیه را تلاوت کرد: ﴿يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾ جنگ برای تو و اصحابت سرد و سلامت می‌شود. پس، مژده باد بر شما! به خدا قسم، اگر ما را بکشند، به حضور پیامبرمان وارد می‌شویم و در آن جا می‌مانیم تا زمانی که خدا بخواهد. من اولین کسی هستم که زمین برای او شکافته شود. سپس، هم‌زمان با خروج امیرالمؤمنین علیه السلام، قیام قائم علیه السلام و حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون می‌آیم. دسته‌ای از آسمان از نزد خدا برای من فرود می‌آیند که تا آن وقت هیچ‌گاه فرود نیامده‌اند؛ جبریل، میکائیل، اسرافیل و لشکر فرشته‌ها برای من نازل می‌شوند؛ محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام به یقین نازل می‌شوند؛ من و برادرم و تمامی آنان که خداوند به آن‌ها ممت گذاشته است، با سوارانی از مرکب‌های خدا و اسبان سفیدپیشانی از نور که آفریده‌ای به آن‌ها سوار نشده است، فرود می‌آیند. سپس، محمد صلی الله علیه و آله پرچم خود را به اهتزاز درمی‌آورد و همراه با شمشیر خود، به قائم علیه السلام تحویل می‌دهد. بعد، آن مقدار که خدا بخواهد می‌مانیم. خداوند از مسجد کوفه چشمه‌هایی از روغن، آب و شیر بیرون می‌آورد. سپس، امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله را به من می‌دهد و مرا به مشرق و مغرب می‌فرستد. به سوی دشمن خدا نمی‌روم، مگر اینکه خونس را می‌ریزم؛ بتی رها نمی‌کنم، مگر آن را می‌سوزانم. تا به هندوستان می‌رسم و آن را می‌گشایم. دانیال و یوشع به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون می‌آیند و می‌گویند: راست گفت خدا و رسولش.

جلسه بیست و پنجم

مقدمه

تعدادی از نظریه‌های مطرح شده در زمینه سرنوشت یهود در دوران ظهور را بیان کردیم. در نهایت به نظریه قتال و جنگ امام زمان علیه السلام با یهود رسیدیم؛ به این معنا که یهود، مکلف به پذیرش اسلام می‌شوند و در صورت عدم پذیرش اسلام، با آنان مقابله نظامی می‌شود. در این زمینه، روایتی ذیل آیه شریفه زیر، نقل شده که بخشی از آن را بیان کردیم. در ادامه به بیان بخش دیگر از آن روایت و بررسی این نظریه می‌پردازیم.

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛ «و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند؛ به قطع، برکاتی از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم؛ ولی تکذیب کردند. پس، به [کیفر] دستاوردشان [گریبان] آنان را گرفتیم.»

ادامه ترجمه روایت اول

«خداوند همراه آن‌ها هفتاد نفر را به سوی بصره می‌فرستد و جنگجویان آن جا را می‌کشند. گروهی از ارتش را به روم اعزام می‌دارد و آنجا را فتح می‌کنند. سپس، تمام حیوانات حرام گوشت را می‌کشم؛ به گونه‌ای که روی زمین غیر از [حلال گوشت و] پاک پیدا نشود. به یهود، نصارا و سایر ملت‌ها پیشنهاد می‌کنم و آن‌ها را میان پذیرفتن اسلام و شمشیر مخیر می‌سازم؛

آنگاه، هرکسی مسلمان شد، به او مَنّت می‌گذارم و هرکسی اسلام را نپذیرفت، خونسش را می‌ریزم. مردی از شیعیان ما باقی نمی‌ماند، مگر اینکه خداوند فرشته‌ای به سوی او می‌فرستد؛ از روی او خاک را برطرف ساخته و همسران و جایگاه او را در بهشت به او معرفی می‌کنند. در روی زمین نابینا، زمین‌گیر و گرفتاری نمی‌ماند، مگر اینکه خداوند به خاطر ما اهل بیت علیهم‌السلام بلا را از او برمی‌دارد. از آسمان به زمین برکت نازل می‌شود؛ حتی شاخه‌های درخت از کثرت میوه می‌شکند و میوه‌های زمستان در تابستان و میوه‌های تابستان در زمستان خورده شود. این است [معنای] گفته خداوند «و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکات آسمان و زمین را برای آن‌ها می‌گشودیم؛ ولی [آن‌ها حق] را تکذیب کردند. ما نیز آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.» سپس، خداوند به شیعیان ما کرامتی عطا می‌کند که به آن‌ها چیزی در زمین و هرچه در آن است، مخفی نمی‌ماند؛ حتی مردی از آن‌ها اگر بخواهد از جریان‌های درونی خانواده خود آگاه شود، به آن‌ها هرکاری را که می‌کنند، خبر می‌دهد [از کرده‌های آنان مطلع می‌شوند].»

منابع روایت:

۱. راوندی، قطب الدین، الخرائج والجرائح (ج ۲، ص ۸۴۸)؛
۲. حلی، حسن بن سلیمان، مختصر بصائر الدرجات (ص ۳۶ و ۳۷)، از الخرائج؛
۳. الرجعة (ص ۶۷، ح ۴۳) كما في رواية الخرائج؛
۴. فیض کاشانی، محمد محسن، نوادر الأخبار (ص ۲۸۶، ح ۵)، از الخرائج؛

۵. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، (ج ۴۵، ص ۸۰، ح ۶)، از الخرائج و (ج ۵۳، ص ۶۱، ح ۵۲)، از الخرائج و مختصر بصائر الدرجات؛
۶. بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم والمعارف والاحوال من الايات والاکبار والاقوال، (ج ۱۷، ص ۳۴۴، ح ۲)، از الخرائج؛
۷. معجم احادیث الإمام المهدي عليه السلام (ج ۷، ص ۱۷۳).

جلسه بیست و ششم

بررسی سند روایت

کتاب الخرائج اثر قطب الدین راوندی رحمۃ اللہ علیہ (۵۷۳ق) به حسب ظاهر جزء مراسیل است؛ ولی مصنف در ابتدای کتاب، سند ارائه می دهد. بر فرض چشم پوشی از طریق راوندی رحمۃ اللہ علیہ به سهل بن زیاد و بحثی که درباره سهل بن زیاد است - البته سهل بن زیاد به جهت کثرت روایت، معتبر است - و همچنین نبود اشکال نسبت به ابن فضیل، سند روایت معتبر است. جابر بن یزید جعفری نیز اگرچه برخی او را تضعیف کرده اند؛ اما از نظر ما بدون اشکال است.

بررسی دلالت روایت

این روایت به تفصیلات رجعت اشاره دارد و ما بارها گفته ایم که اصل رجعت، امری مسلم است؛ اما نسبت به تفصیل آن اگر احادیث معتبری وجود داشته باشد و یا روایات آن به حد استفاضه برسد، می پذیریم؛ در غیر این صورت، ملزم به پذیرش تفصیل بیان شده در برخی روایات نیستیم. این روایت گرچه تفصیل آن را بیان می کند، اما بخش مورد بحث ما کلامی است که امام علیه السلام می فرماید: «وَأَعْرَضَ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَسَائِرِ الْمِلَلِ وَلَا خَيْرَ لَهُمْ بَيْنَ الْإِسْلَامِ وَالسَّيْفِ.»

از این عبارت روایت، استفاده می شود که یهود در دوران ظهور امام

زمان عجله وجود دارند. اگر گفته شود: لازمه درگیری امام عجله با آنان، حکومت داشتن آن‌ها در جهان نیست؛ بلکه آن‌ها نیز مانند دیگر ملت‌ها در بین جوامع زندگی می‌کنند، چنین تفسیری مشکلی ندارد. اما اگر گفته شود: منظور، حکومت داشتن آن‌ها در زمان ظهور است و امام عجله با حکومت آنان درگیر می‌شود، چنین تفسیری از این روایت استفاده نمی‌شود و روایات دیگری نیز که دلالت بر حکومت داشتن آنان در هنگام ظهور کند، نداریم. در نتیجه، حدس ما این است که حکومت جعلی یهود قبل از حکومت امام زمان عجله برچیده می‌شود و روایاتی نیز که سخن از درگیری با یهود دارد، مربوط به قبل از ظهور است. البته روایاتی درباره درگیری امام عجله و حضرت عیسی عجله با دجال وجود دارد. دجال نیز یک پدیده جدیدی نیست؛ بلکه امتداد یهود است؛ زیرا در روایات ما آمده است که اکثر پیروان دجال، یهودی هستند. از این رو، اگر ما روایات عامه را بپذیریم، می‌توان گفت که دجال نماد یهود است. اما دجال نیز خودش را به عنوان یهودی مطرح نمی‌کند؛ بلکه داعیه ربوبیت دارد.»

روایات عامه بحث دجال را به تفصیل مطرح کرده‌اند. ولی در احادیث شیعه در حد اجمال و اجمال است؛ حتی به عنوان علائم ظهور نیز مطرح نشده است.

تفاوت روایات عامه و خاصه نسبت به دجال

۱. احادیث ما از بسیاری از قسمت‌های چهره‌ای که احادیث عامه نسبت به دجال ارائه می‌دهند، خالی است.
۲. حرکت دجال یک حرکت نوظهوری نیست. همان حرکت در تضاد با قیام امام زمان عجله است که شامل یهود نیز می‌شود.

۳. قتل دجال در روایات عامه به حضرت عیسیٰ علیه السلام و در روایات خاصه به امام علیه السلام نسبت داده شده است. البته می‌توان وجه جمعی برای آن در نظر گرفت: به این صورت که حضرت عیسیٰ علیه السلام به امر امام علیه السلام دجال را می‌کشد.

۴. روایات شیعه مکان قتل دجال را کناسه کوفه بیان می‌کند؛ در حالی که در روایات عامه عقبه افیقی بیان شده است.

مطالبی که در مورد دجال گفته شده، بیشتر آن‌ها از کعب الاحبار یهودی یا از عبدالله بن عمرو بن عاص است. ابن عاص پس از فتح شام کتاب‌هایی را با شتر از آنجا به مدینه منتقل کرد و به ترویج آن کتب پرداخت. آنقدر در ترویج اسرائیلیات افراط کرد که افرادی مثل ابن کثیر هنگامی که برخی روایات او را می‌دید، می‌گفت: «هذا من الزاملتين (من العدلین) الذین اصابهما ابن عاص یوم یرموک». یعنی از بار شتر عبدالله بن عمرو بن عاص است. بنابراین، روایات عامه درباره دجال اعتبار ندارد و جزء اسرائیلیات است.

بنابراین، بحث درگیری امام زمان علیه السلام با یهود را اگر بخواهیم از طریق ماجرای دجال مطرح کنیم، دجال به نحوی که عامه مطرح کردند، یک حکومت در سطح جهان است. اما نخست اینکه بسیاری از روایات آن قابل رد است؛ دوم اینکه دجال داعیه یهودی بودن ندارد؛ بلکه داعیه ربوبیت دارد. روایات شیعه اگرچه دلالت بر وجود آن‌ها در دوران ظهور دارد؛ ولی هیچ صراحتی در حکومت داشتن آن‌ها نداشته و هیچ دلالتی نیز بر درگیری یهود با امام علیه السلام در دوران ظهور ندارد.

بعضی از معاصران در کتاب «المعجم الموضوعی لأحادیث الإمام المهدي علیه السلام» چنین عنوان داده‌اند: «المعركة الموعودة بین اليهود و المسلمین» و روایاتی را در این زمینه نقل کرده‌اند.

روایت دوم

«عن ابن عمر أن رسول الله ﷺ قال: يقاتلكم اليهود فتسلطون عليهم حتى يقول الحजर: يا مسلم هذا يهودي ورائي فاقتله.»^۱

«ابن عمر گفت: رسول الله ﷺ فرمود: یهود با شما قتال می‌کند و شما بر آن‌ها مسلط می‌شوید؛ حتی سنگ می‌گویید: ای مسلمان، یک یهودی پشت من پنهان شده است او را بکش.»

مانند این روایت را ابن حماد نیز نقل کرده است.^۲ البته عبدالرزاق از نظر اهل سنت معتبرتر از ابن حماد است.

روایت سوم

«و برواية أخرى عن عبد الله بن عمرو قال: ينزل عيسى بن مريم فإذا رآه الدجال ذاب كما تذوب الشحمة، فيقتل الدجال ويتفرق عنه اليهود، حتى أن الحजर يقول: يا عبد الله المسلم هذا عندي يهودي فتعال فاقتله.»^۳

«عبدالله بن عمرو گفت: عیسی بن مریم ﷺ نزول می‌کند. هنگامی که دجال او را ببیند، ذوب شود؛ مانند ذوب شدن دنبه. سپس، دجال را می‌کشد و یهود از نزد او متفرق می‌شوند؛ تا اینکه سنگ می‌گوید: ای بنده خدا، ای مسلمان، پشت سر من یک یهودی پنهان است؛ بیا و او را بکش.»

روایت مزبور بر این دلالت دارد که یهود علاوه بر وجودشان در زمان ظهور، قدرت نیز دارند؛ اما قدرت آن‌ها از دجال است و با کشتن دجال بساط آن‌ها

روایت دوم: یهود با شما قتال می‌کند و شما بر آن‌ها مسلط می‌شوید؛ حتی سنگ می‌گویید: ای مسلمان، یک یهودی پشت من پنهان شده است او را بکش.

۱. المعجم الموضوعي لأحاديث الإمام المهدي ﷺ، کورانی، ص ۶۲۸.

۲. ابن حماد، نعیم، الفتن، ج ۲، ص ۵۷۴.

۳. المعجم الموضوعي لأحاديث الإمام المهدي ﷺ، کورانی، ص ۶۲۸.

نیز جمع می شود. البته این حرف عبدالله بن عمرو است که گفته های او جز اسرائیلیاتی است که از شام همراه خود آورد.

روایت چهارم

«عن أبي هريرة أن رسول الله ﷺ قال: لا تقوم الساعة حتى يقتل المسلمون اليهود فيقتلهم المسلمون حتى يختبئ اليهودي وراء الحجر أو الشجرة فيقول الحجر أو الشجر: يا مسلم يا عبد الله هذا يهودي خلفي فتعال فاقته، إلا الغرقد فإنه من شجر اليهود.»^۱

«ابوهریره می گوید: رسول خدا ﷺ گفت: «قیامت نمی شود تا اینکه مسلمانان، یهود را بکشند. پس، مسلمانان آن ها را می کشند؛ حتی یهودی پشت سنگ یا درختی پنهان شود و سنگ یا درخت می گوید: ای مسلمان، ای بنده خدا، این یهودی، پشت من پنهان شده است؛ بیا و او را بکش. به جز غرقد که آن از درخت یهود است.»

روایت پنجم

«و بخاری عن عبد الله بن عمر: أن رسول الله ﷺ قال: تقاتلون اليهود حتى يختبئ أحدهم وراء الحجر فيقول: يا عبد الله هذا يهودي ورأيي فاقته.»^۲

روایت ششم

«و عن أبي هريرة: لا تقوم الساعة حتى تقاتلوا اليهود حتى يقول الحجر وراءه

۱. المعجم الموضوعي لإحاديث الإمام المهدي عليه السلام، کورانی، ص ۶۲۸.

۲. بخاری، ج ۳، ص ۲۳۲ و ج ۴، ص ۵۱.

اليهودي: يا مسلم هذا يهودي ورأيي فاقتله.» و نحوه صحيح مسلم،^۱ و سنن البيهقي،^۲ وأحمد،^۳ و التاج الجامع للأصول،^۴ ... إلى آخر المصادر.»

روایت هفتم

و في مجمع الزوائد،^۵ «قال رسول الله ﷺ: لتقاتلن المشركين حتى يقاتل بقتكم الدجال على نهر الأردن أنتم شرقيه وهم غربيه، ولا أدري أين الأردن يومئذ.»^۶
رسول خدا ﷺ فرمودند: «با مشركان جنگ كنيد تا اينكه با زماندگان و تبار شما با دجال، کنار رودخانه اردن جنگ كنند. شما سمت شرق و آنها سمت غرب هستند.»

نزاع مسلمانان با يهود در زمان ظهور يا جنگ يهود با امام ﷺ و يا با حضرت عيسى عليه السلام در اين روايات بيان نشده است؛ بلکه تنها گفته عبدالله بن عمرو بن عاص بود كه حضرت عيسى عليه السلام نزول مي كند و دجال را از بين مي برد.
بنابراين، روايات دلالتی بر حكومت داشتن يهود در دوران ظهور ندارند؛ بلکه شواهد بر برچيده شدن حكومت جعلی آنها قبل از ظهور است.

در مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۴۸.

۱. مسلم، صحيح مسلم، ج ۸، ص ۱۸۸.

۲. بيهقي، ابوبكر، السنن الكبرى، ج ۹، ص ۱۷۵.

۳. احمد، ج ۲، ص ۴۱۷.

۴. التاج الجامع للأصول، ج ۵، ص ۳۵۶.

۵. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۴۸.

۶. همان

جلسه بیست و هفتم

روایت هشتم

«حَدَّثَنَا نُعَيْمٌ، حَدَّثَنَا بَقِيَّةُ بْنُ الْوَلِيدِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ عَمْرٍو عَنْ شُرَيْحِ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ كَعْبٍ، قَالَ: يَهْبِطُ الْمَسِيحُ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ عِنْدَ الْفَنْطَرَةِ الْبَيْضَاءِ^١ عَلَى بَابِ دِمَشْقَ الشَّرْقِيِّ إِلَى طَرَفِ الشَّجَرِ، تَحْمِلُهُ عِمَامَةٌ، وَاضِعٌ يَدَيْهِ عَلَى مَنْكِبِ مَلَكَيْنِ، عَلَيْهِ رِيْطَتَانِ^٢ مُؤْتَرِزَتَا بَاخِدَاهُمَا مُرْتَدٍ بِالْأُخْرَى، إِذَا أَكَبَ رَأْسُهُ يَقْطُرُ مِنْهُ كَأُجْمَانِ^٣، فَيَأْتِيهِ الْيَهُودُ فَيَقُولُونَ: نَحْنُ أَصْحَابُكَ، فَيَقُولُ: كَذَبْتُمْ، ثُمَّ يَأْتِيهِ النَّصَارَى فَيَقُولُونَ: نَحْنُ أَصْحَابُكَ، فَيَقُولُ: كَذَبْتُمْ بَلْ أَصْحَابِي: الْمُهَاجِرُونَ بَقِيَّةُ أَصْحَابِ الْمَلْحَمَةِ، فَيَأْتِي جَمْعَ الْمُسْلِمِينَ حَيْثُ هُمْ، فَيَجِدُ خَلِيفَتَهُمْ يُصَلِّي بِهِمْ، فَيَتَأَخَّرُ لِلْمَسِيحِ حِينَ يَرَاهُ، فَيَقُولُ: يَا مَسِيحَ اللَّهِ صَلِّ بِنَا، فَيَقُولُ: بَلْ أَنْتَ فَصَلِّ بِأَصْحَابِكَ، فَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ، فَأَمَّا بُعِثْتُ وَزِيرًا وَلَمْ أُبْعَثْ أَمِيرًا، فَيُصَلِّي بِهِمْ

١. في المصادر - ما عدا الفتن لابن حنّاد - : المنارة البيضاء.

وقال الحافظ ابن كثير في *نهاية البداية والنهاية* (ج ١، ص ١٧٦) هذا هو الأشهر في موضع نزوله أنه على المنارة البيضاء الشرقية بدمشق - إلى أن قال - وقد جدد بناء المنارة في زماننا في سنة إحدى وأربعين وسبعمائة من حجارة بيض - إلى أن قال - ولعل هذا يكون من دلائل النبوة الظاهرة.

٢. الربطة: الملاء إذا كانت قطعة واحدة ولم تكن لفقين - أي: طبقتين - وقيل: هي كل ثوب رقيق لين. *النهاية* - لابن الأثير - (٢، ص ٢٨٩)، *الصالح* (ج ٣، ص ١١٢٨) «رِيط».

٣. الأُجْمَان: اللؤلؤ الصغار. وقيل: هو حَبٌّ يَتَّخِذُ مِنَ الْفُضَّةِ أَمْثَالَ اللَّوْلُؤِ. *النهاية* - لابن الأثير - (ج ١، ص ٣٠١) «جمن».

خَلِيفَةُ الْمُهَاجِرِينَ رُكْعَتَيْنِ مَرَّةً وَاحِدَةً وَأَبْنُ مَرْيَمَ فِيمَهُمْ ثُمَّ يَصَلِي لَهُمُ الْمَسِيحُ بَعْدَهُ وَ
يَنْزِعُ خَلِيفَتَهُمْ»^۱

«عیسی بن مریم علیه السلام فرود می آید... یهودیان نزد او می آیند و می گویند: «ما یاران تو هستیم.» وی می گوید: «دروغ می گوید.» سپس، مسیحی ها می آیند و می گویند: «ما یاران تو هستیم.» او می گوید: «دروغ می گوید، یاران من مهاجران و باقی ماندگان از یاران حماسه بزرگ هستند.» آنگاه به محل تجمع مسلمانان می آید و می بیند که خلیفه آن ها برایشان نماز می گزارد؛ چون او را می بینند، درنگ می کند. سپس، خلیفه می گوید: «ای پیامبر خدا، برای ما نماز بگذار.» او می گوید: «تو خود برای یارانت نماز بگذار که خدا از تو راضی است؛ من به عنوان وزیر آمده ام نه امیر.» خلیفه مهاجران، دو رکعت نماز می گزارد و فرزند مریم علیها السلام نیز در بین آن ها است؛ سپس، مسیح برای آن ها نماز می خواند و خلیفه آن ها نماز را از نو شروع می کند.»

از این روایت استفاده می شود که هنگامی که امام زمان علیه السلام وارد شام می شود، حکومت و حاکمیتی برای یهود نخواهد بود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلسه بیست و هشتم

منابع روایت:

۱. ابن حمّاد، نعیم، الفتن (ج ۲، ص ۵۶۷، ح ۱۵۹۰) ثنا بقیة بن الولید، عن صفوان بن عمرو، عن شریح بن عبید، عن کعب، قال: ... وی روایت را به پیامبر اکرم ﷺ نسبت نمی دهد؛
۲. التاریخ الکبیر (ج ۷، ص ۲۳۳ و ۲۳۴، ح ۱۰۰۲) کیسان، قال هشام بن خالد، حدّثنا الولید بن مسلم قال: حدّثني ربيعة بن ربيعة، قال: حدّثني نافع بن کیسان، عن أبيه، قال: سمعت النبي ﷺ يقول: «ينزل عيسى بن مريم بشرقيّ دمشق عند المنارة البيضاء»؛
۳. صحیح مسلم (ج ۴، ص ۲۲۵۳، ح ۲۹۳۷) در آن است: «... فینزل عند المنارة البيضاء شرقيّ دمشق، بین مهرودتین، واضعا کفیه علی أجنحة ملکین، إذا طأطأ رأسه قطر، وإذا رفعه تحدّر منه جمان كاللؤلؤ»؛
۴. سمویه، بنابر آنچه در تهذیب تاریخ دمشق آمده است؛
۵. ابن ماجه، السنن (ج ۲، ص ۱۳۵۷، ح ۴۰۷۵) همان نص صحیح مسلم با کمی تفاوت. به سند دیگر از نواس بن سمعان؛
۶. ترمذی، السنن (ج ۴، ص ۵۱۲، ح ۲۲۴۰) همان نص صحیح مسلم با کمی تفاوت. با سند دیگر از نواس بن سمعان و در آن است: «... فبینما هم كذلك إذ هبط عيسى بن مريم عليه السّلام بشرقيّ دمشق عند المنارة

البيضاء بين مهرودتين، واضعا يديه على أجنحة ملكين، إذا طأطأ رأسه قطر، وإذا رفعه...»؛

۷. الأحاد والمثاني (ج ۳، ص ۱۶۴، ح ۱۴۹۴) همان نص صحیح مسلم و (ج ۵، ص ۹۸، ح ۲۶۴۰) همانند آنچه در التاریخ الكبير از حیث سند و متن است با تقدیم و تأخیر؛

۸. طبرانی، المعجم الكبير (ج ۱، ص ۱۸۶، ح ۵۹۰) همانند آنچه در التاریخ الكبير - با تقدیم و تأخیر - آمده است. به سند دیگر از اوس بن اوس از پیامبر ﷺ؛

۹. علل الحديث (ج ۲، ص ۴۲۲، ح ۲۷۷۱) با سند دیگر از اوس بن اوس، همانند آنچه در التاریخ الكبير است با کمی تفاوت؛

۱۰. الفردوس (ج ۵، ص ۵۲۲، ح ۸۹۶۰) همانند آنچه در التاریخ الكبير است به صورت مرسل از رافع بن کیسان و در آن است: «...لست ساعات من التهار، في ثوبين ممشقين، كأثما ينحدر من رأسه اللؤلؤ»؛

۱۱. تاریخ مدینه دمشق (ج ۱، ص ۲۲۴) با سند دیگر از نواس بن سمعان، همانند آنچه در التاریخ الكبير است با کمی تفاوت و (ص ۲۲۵) به سند دیگر از نواس بن سمعان، همانند آنچه در سنن ترمذی است به اختصار و (ص ۲۲۷) به سندش از اوس بن اوس، همانند آنچه در التاریخ الكبير است با تقدیم و تأخیر و (ص ۲۲۸) به سندش از هشام بن خالد، همانند آنچه در التاریخ الكبير است و (ج ۱۸، ص ۶۵) همانند آنچه در التاریخ الكبير است و (ج ۳۴، ص ۲۳۶) همانند آنچه در التاریخ الكبير است و (ج ۵، ص ۲۷۸) با سند دیگر از کیسان و (ج ۵۱، ص ۴۱) همانند آنچه در التاریخ الكبير است و (ج ۵۳، ص ۴۶) به سند دیگر از

- نواس بن سمعان، همانند آنچه در التاریخ الکبیر است با کمی تفاوت و (ج ۶، ص ۴۱۵)؛
۱۲. جامع المسانید (ج ۱۰، ص ۶۳۳، ح ۸۱۴۵) همانند آنچه در التاریخ الکبیر است؛
۱۳. شرح المقاصد (ج ۱، ص ۳۰۸) همانند آنچه در التاریخ الکبیر است به صورت مرسل با تقدیم و تأخیر و در آن است: «...فیطلبه حتی یدرکه بیاب لد فیقتله»؛
۱۴. طرح التشریب (ج ۵، ص ۱۲) به صورت مرسل، همانند آنچه در تاریخ مدینه دمشق است؛
۱۵. الفصول المهمّة (ص ۲۹۹، ف ۲)، از صحیح مسلم به اختصار؛
۱۶. سخاوی، القناعة (ص ۲۲) به صورت مرسل، همانند آنچه در صحیح مسلم است به اختصار؛
۱۷. الجامع الصغیر (ج ۲، ص ۷۶۳، ح ۱۰۰۲۳) به صورت مرسل، همانند آنچه در المعجم الکبیر است؛
۱۸. جامع الأحادیث (ج ۸، ص ۱۷۵، ح ۲۸۸۸۱)، از المعجم الکبیر؛
۱۹. نزول عیسی بن مریم (ص ۴۷)، از مسلم، احمد، ابی داود، ترمذی و نسائی از نّوأس بن سمعان، همانند آنچه در صحیح مسلم است با کمی تفاوت و (ص ۷۶، ح ۳۰) به صورت مرسل از اوس بن اوس از پیامبر ﷺ، همانند آنچه در التاریخ الکبیر است با کمی تفاوت و تقدیم و تأخیر در متن و (ص ۸۱، ح ۴۲) به صورت مرسل از کیسان بن عبد الله بن طارق از پیامبر ﷺ، همانند آنچه در التاریخ الکبیر است و (ص ۸۶)، از کعب الأخبار، همانند آنچه در الفتن لابن حمّاد است به طور اختصار؛

۲۰. الدر المنثور (ج ۲، ص ۲۴۵) همانند آنچه در مجمع الزوائد است از طبرانی؛
۲۱. كنز العمال (ج ۱۴، ص ۳۳۷، ح ۳۸۸۶۱) همانند آنچه در الفردوس است از تمام وابن عساکرو (ص ۶۱۷، ح ۳۹۷۱۸)، از بخاری در تاریخش و از ابن عساکر؛
۲۲. بدائع الزهور في وقائع الدهور (ص ۱۸۹) به صورت مرسل از اويس ثقفی از پیامبر ﷺ «ينزل عيسى بن مريم عند قيام الساعة، ويكون نزوله على المنارة البيضاء التي بشرق جامع دمشق، وصفته: مربع القامة، أسود الشعر، أبيض اللون، فإذا نزل يدخل المسجد ويقعد على المنبر، فتسارع الناس به، فيدخل عليه المسلمون والنصارى واليهود، فيزدحمون هناك حتى يطأ بعضهم رأس بعض، فيأتي مؤذن المسلمين فيقيم الصلاة وهي صلاة الفجر، فيصلّي عيسى مأموماً مقتدياً بالمهدّي»؛
۲۳. كنوز الدقائق، بنا بر آنچه در ينابيع المودة آمده از طبرانی؛
۲۴. فيض القدير (ج ۶، ص ۴۶۴، ح ۱۰۰۲۳)، از الجامع الصغير؛
۲۵. كشف الخفاء ومزيل الإلباس (ج ۲، ص ۵۳۴، ح ۳۲۴۰) به صورت مرسل از طبرانی؛
۲۶. نور الأبصار (ص ۱۸۶)، از صحيح مسلم؛
۲۷. ينابيع المودة (ج ۲، ص ۸۸، ح ۱۷۸)، از كنوز الدقائق؛
۲۸. العطر الوردي (ص ۷۱)، از طبرانی؛
۲۹. تهذيب تاريخ دمشق (ج ۱، ص ۴۸)، از تاريخ مدينة دمشق روايت اول و (ج ۵، ص ۳۰۷)، از تاريخ مدينة دمشق؛
۳۰. تصريح الكشميري (ص ۱۹۱، ح ۳۰) همانند آنچه در المعجم الكبير است وقال: «أخرجه الطبراني كما في الدر المنثور، وكنز العمال، و

أخرجه ابن عساكر في تاريخ دمشق، وعزاه في تهذيب تاريخ ابن عساكر إلى سمويه، والطبراني، وضياء المقدسي في المختارة» و (ص ۲۱۸، ح ۴۵) وقال: «أخرجه البخاري في تاريخه، وابن عساكر في تاريخه أيضا كما في كنز العمال، وأخرجه عبد القادر بدران في تهذيب تاريخ ابن عساكر»؛

۳۱. ملاحم ابن طاووس (ص ۱۷۴، ح ۲۳۵)، از ابن حماد ودر آن است: «...ألتي طرف الشحر»؛

۳۲. زهرة المقول (ص ۶۹)، از صحيح مسلم به اختصار؛

۳۳. البرهان على وجود صاحب الزمان عجل الله فرجه (ص ۵۱)، از صحيح مسلم به اختصار؛

۳۴. حلية الابرار (ج ۵، ص ۴۹۵)، از صحيح مسلم به اختصار.
از عالمان شيعه فقط ابن طاووس نص ابن حماد را نقل می کند.

جلسه بیست و نهم

روایت نهم

شافعی (۶۵۸ق) در کتاب «البيان فی اخبار صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه)» نقل می‌کند:

«غزا طاهر بن اسماء بنی اسرائیل فسیبهم و سبا حلّی بیت المقدس، و أحرقها بالتيّران، و حمل منها في البحر ألفا و سبعمائة سفينة حلّی حتّى أوردھا رومية، قال حذيفة: فسمعت رسول الله ﷺ يقول: ليستخرجنّ المهديّ ذلك حتّى يرده إلى بيت المقدس، ثمّ يسيرو من معه حتّى يأتون (كذا) خلف الروميّة، مدينة فيها مائة سوق في كلّ سوق، مائة ألف سوق فيفتحونها، ثمّ يسيرون حتّى يأتون مدينة يقال لها قاطع على البحر الأخضر المحدث بالدنيا، ليس خلفه إلّا أمر الله، طول تلك المدينة ألف ميل، و عرضها خمسمائة ميل، لها ثلاثة آلاف باب، و ذلك البحر لا يحمل جارية السفينة، لأنّ (لأنّه) ليس له قعر، و كلّ شيء ترونه من البحار إنّما هو خلجان من ذلك البحر، جعله الله منافع لابن آدم. قال رسول الله ﷺ: فالدنيا مسيرة خمسمائة عام.»^۱

«طاهر بن اسماء به جنگ بنی اسرائیل رفت؛ آنان را اسیر گرفت؛ زینت های بیت المقدس را برگرفت و آنجا را آتش زد؛ ۱۷۰۰ کشتی از آن زینت ها را برداشت و آن ها را به روم برد. حذیفه گفت: شنیدم رسول خدا ﷺ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

می فرماید: «مهدی علیه السلام این اموال را از آنجا خارج می کند و به بیت المقدس برمی گرداند. سپس، همراه یارانش به شهری پشت روم می روند - شهری که در آن صد بازار دارد و در هر بازار آن ۱۰۰ هزار بازاری وجود دارد - آن را فتح می کند. سپس، به شهری به نام قاطع در کنار دریای مدیترانه که به دنیا احاطه دارد، می آیند. در آن شهر فقط امر خدا اجرا می شود؛ طول آن هزار میل، عرض آن پانصد میل و برای آن ۳ هزار درب وجود دارد. به آن دریا هیچ سفینه ای انداخته نمی شود؛ چون برای آن قعری نیست. آنچه در دریاها می بینید خلیجی از آن دریا است. خداوند آن را برای استفاده بنی آدم قرار داده است.» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «دنیا مسیرش پانصد سال است.»

شافعی گنجی این روایت را در کتاب البیان نقل می کند و می گوید: «نحن براء من عهدته» یعنی تعهدی نسبت به سند آن ندارم. علت نقل حدیث را نقل ابونعیم اصفهانی می داند.

منابع روایت:

۱. ابی نعیم، مناقب المهدي عليه السلام، علی ما فی بیان الشافعی و عقد الدرر؛
۲. بیان الشافعی (ص ۵۱۷، ب ۲۰) أخبرنا إبراهيم بن خليل بن عبد الله، عن أبي الحسن مسعود ابن أبي منصور المعروف بالجمال، أخبرنا أبو علي الحسن بن أحمد، أخبرنا الحافظ أبو نعیم، حدثنا عبد الله بن محمد بن جعفر، حدثنا إبراهيم بن محمود بن الحسين، حدثنا إسحاق بن زريق بن سليمان، حدثنا عثمان بن عبد الرحمان الحراني، حدثنا يزيد بن عمرو، عن منصور، عن ربعي، عن حذيفة بن اليمان، عن رسول الله صلی الله علیه و آله: ... و قال: «قلت: نحن براء من عهدته، رواه الحافظ أبو نعیم مع جلالته فی مناقب المهدي، و كتابه أصل»؛

۳. مقدسی شافعی، عقد الدرر (ص ۲۵۸ و ۲۵۹، ب ۹، ف ۲) همانند آنچه در بیان الشافعی است با کمی تفاوت؛ و قال: «أخرجه الحافظ في مناقب المهدي» و در آن است: «...تسعمائة سفينة حلي، حتى أوردتها رومية... مائة ألف سوقي»؛

۴. هیتمی، ابن حجر، القول المختصر فی علامات المهدي المنتظر (ص ۶۷، ح ۶۲) بعض آن را همانند آنچه در بیان الشافعی است با کمی تفاوت؛

۵. نجفی مرعشی، ملحقات إحقاق الحق (ج ۱۳، ص ۲۶۴)، از کتاب بیان الشافعی؛

۶. معجم أحاديث الإمام المهدي (ج ۱، ص ۲۵۵).

این روایت از نظر سند و دلالت مبهم است. گویا، بین کلام راوی و کلام حذیفه و حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خلط صورت گرفته و از این جهت ابهام دارد و به آن اعتمادی نیست. البته روایاتی از اهل بیت علیهم السلام و نیز از تابعین وجود دارد که حضرت مهدی علیه السلام گنجی را که رومی ها و غیر رومی ها به غارت بردند، از کلیساها استخراج می کند و به بیت المقدس برمی گرداند.

روایت دهم

«ينزل المهدي عليه السلام بيت المقدس، ثم يكون خلفاء من أهل بيته بعده تطول مدتهم، ويتجبرون حتى يصلّي الناس على بني العباس وبني أمية مما يلقون منهم، قال جرّاح: أجلهم نحو من مائتي سنة.»^۱

«حضرت مهدی علیه السلام به بیت المقدس نزول می کند و پس از او، خلفایی از

اهل بیت علیهم السلام من هستند که مدت آن‌ها طولانی باشد؛ ظلم می‌کنند؛ مردم از آنچه از آنان می‌بینند، بر بنی عباس و بنی امیه رحمت می‌فرستند.» جراح گفت: «مدت زمان آن‌ها دو بیست سال است.»

نکات روایت:

۱. روایت تنها دلالت بر نزول حضرت مهدی علیه السلام در بیت المقدس دارد و هیچ اشاره‌ای به جنگ و درگیری امام علیه السلام با یهود ندارد.
 ۲. نکته دیگر روایت این است که پس از امام زمان علیه السلام خلفایی هستند. البته این مطلب در روایات ما نیز آمده است؛ اما هر چهار روایت آن از جهت سند ضعیف هستند. بر فرض قبول سند آن‌ها، بعدیت مطرح شده در این روایات را به پیروی از نظر حرّ عاملی رحمته الله بعدیت رتبی می‌دانیم، نه بعدیت زمانی؛ چون عقیده ما این است که بعد از امام زمان علیه السلام، دنیا به سرانجام رسیده و دیگر حکومتی نیست. حضرت چهل روز، قبل از قیامت رحلت می‌کنند و آن هم زمان مقدمات قیامت و بعث و نشور است؛ چنانچه آن را در درس خارج مهدویت، مباحث رجعت، به تفصیل بحث کردیم.
 ۳. مطلب دیگری که روایت بیان می‌کند این است که پس از امام زمان علیه السلام هرج و مرج و ظلم فراگیر خواهد شد؛ در حالی که بنا بر قول کسانی که قائل به حکومت دیگران علیهم السلام بعد از امام زمان علیه السلام هستند نیز چنین مطلبی را نمی‌توان پذیرفت.
- بنابراین، جعلی بودن این روایت آشکار است.

منابع روایت:

۱. ابن حمّاد، الفتن (ج ۱، ص ۳۸۶، ح ۱۱۵۹) حدثنا الوليد بن مسلم، عن جراح، عن أروطة، قال: ... ولم يسنده إلى النبي ﷺ؛
۲. هيثمی، ابن حجر، القول المختصر فی علامات المهدي المنتظر (ص ۱۱۶) به صورت مرسل از اروطه، همانند آنچه در الفتن ابن حماد است و در آن این عبارت نیست: «و بني امية ممّا يلقون منهم»؛
۳. معجم أحاديث الإمام المهدي ﷺ (ج ۱، ص ۲۵۶).

جلسه سی ام

روایت یازدهم

«قال أمير المؤمنين عليه السلام: وستأتى اليهود من الغرب لإنشاء دولتهم بفلسطين. قال الناس: يا ابا الحسن، أتى تكون العرب؟ أجاب عليه السلام: أنذاك تكون مفككة القوى، مفككة العرى، غير متكاتفه و غير مترادفة. ثم سئل عليه السلام: أيطول هذا البلاء؟ قال: لا، حتى إذا أطلقت العرب أعنتها و رجعت إليها عوازم أحلامها، عندئذ يفتح على يدهم فلسطين، و تخرج العرب ظافرة و موحدة، وستأتى النجدة من العراق، كتب على راياتها القوة، و تشترك العرب و الإسلام كافة لتخلص فلسطين، معركة و اى معركة فى جل البحر تخوض الناس فى الدماء و يمشى الجريح على القتييل. ثم قال عليه السلام: و ستفعل العرب ثلاثا، و فى الرابعة، يعلم الله ما فى نفوسهم من الثبات و الإيمان، فيرفرف على رؤسهم النصر. ثم قال: و أيم الله يذبجون ذبح النعاج حتى لا يبقى يهودى فى فلسطين.»^۱

«اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود: «يهود برای تشکیل دولت خود در فلسطین، از غرب [به منطقه عربی خاورمیانه] خواهند آمد.» عرضه داشتند: «یا اباالحسن، پس، عرب‌ها در آن موقع کجا خواهند بود؟» فرمود: «در آن زمان عرب‌ها نیروهایشان از هم پاشیده؛ ارتباط آن‌ها از هم گسیخته؛ متحد و هماهنگ نیستند. از آن حضرت سؤال شد: «آیا این بلا و گرفتاری طولانی

۱. موسوی زنجانی، سید ابراهیم، عقائد الامامیه، ج ۱، ص ۲۷۰؛ به نقل از کتاب جفر، چاپ ۱۳۴۰.

سرنوشت یهود در عصر ظهور امام زمان

صدور چنین روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام که کلام او پایین تراز کلام خالق و بالاتراز کلام مخلوق قرار دارد، بعید بوده و از فصاحت نیز برخوردار نیست. بر فرض پذیرش آن، ارتباطی نیز به بحث ما ندارد؛ زیرا روایت در مقام بیان سرنوشت یهود، قبل از ظهور است.

منابع روایت:

این روایت در کتاب‌های قدما، متأخرین و متأخر از متأخرین نیست. تنها زنجانی رحمته الله (۱۴۲۰ق) در کتاب «عقائد الامامیه» آن را نقل می‌کند. ایشان از جزء دوم کتاب «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» تألیف عبدالملهم کاظمی

که او نیز از یک مجله عرفانی لبنانی و مجله نیز از کتاب «الجفر» تألیف راشد هدرج نقل کرده است.

بنابراین، این روایت از جهت متن قوی نیست. از جهت سند نیز به کتاب جفر امام علی علیه السلام نسبت داده شده که جزء موارث ائمه علیهم السلام است و در دسترس کسی جز امام معصوم نیست. در کتاب شریف کافی بابی با عنوان «بَابُ فِيهِ ذِكْرُ الصَّحِيفَةِ وَ الْجُفْرِ وَ الْجَامِعَةِ وَ مُصْحَفِ فَاطِمَةَ علیها السلام» وجود دارد. کلینی رحمه الله در آن، چند روایت در این زمینه نقل می‌کند که علامه مجلسی رحمه الله روایت اول آن را صحیح السند می‌داند.

روایات موارث ائمه علیهم السلام بودن جفر

روایت اول

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَجَّالِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَمْرِو الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أَسْأَلُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ هَاهُنَا أَحَدٌ يَسْمَعُ كَلَامِي قَالَ فَرَفَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام سِتْرًا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ آخَرٍ فَاطَّلَعَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ شَيْعَتَكَ يَتَحَدَّثُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَلَّمَ عَلِيًّا عليه السلام بَابًا يُفْتَحُ لَهُ مِنْهُ أَلْفُ بَابٍ قَالَ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَلِيًّا عليه السلام أَلْفَ بَابٍ يُفْتَحُ مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفُ بَابٍ قُلْتُ هَذَا وَاللَّهِ الْعِلْمُ قَالَ فَتَكَتْ سَاعَةٌ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ قَالَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَمَا هُوَ بِذَلِكَ قَالَ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ وَإِنْ عِنْدَنَا الْجَامِعَةُ وَمَا يُدْرِيهِمْ مَا الْجَامِعَةُ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَمَا الْجَامِعَةُ قَالَ صَحِيفَةٌ طَوَّلُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا بِذِرَاعِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَإِمْلَائِهِ مِنْ فَلَنٍ فِيهِ وَ خَطٌّ عَلَيَّ بِيَمِينِهِ فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ وَ حَرَامٍ وَ كُلُّ شَيْءٍ يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ حَتَّى الْأَرْضُ فِي الْحَدْسِ وَ ضَرْبُ

بِيَدِهِ إِلَيَّ فَقَالَ تَأْذُنُ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّمَا أَنَا لَكَ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ قَالَ فَعَمَزَنِي بِيَدِهِ وَقَالَ حَتَّى أَزُوشَ هَذَا كَأَنَّهُ مُغَضَّبٌ قَالَ قُلْتُ هَذَا وَاللَّهِ الْعِلْمُ قَالَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَلَيْسَ بِذَاكَ ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ وَإِنَّ عِنْدَنَا الْجُفْرَ وَمَا يُذَرِّبُهُمْ مَا الْجُفْرُ قَالَ قُلْتُ وَمَا الْجُفْرُ قَالَ وَعَاءٌ مِنْ أَدَمٍ فِيهِ عِلْمُ النَّبِيِّينَ وَالْوَصِيِّينَ وَعِلْمُ الْعُلَمَاءِ الَّذِينَ مَضَوْا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ قُلْتُ إِنَّ هَذَا هُوَ الْعِلْمُ قَالَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَلَيْسَ بِذَاكَ ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ وَإِنَّ عِنْدَنَا لِمُصْحَفٍ فَاطِمَةَ عليها السلام وَمَا يُذَرِّبُهُمْ مَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عليها السلام قَالَ قُلْتُ وَمَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عليها السلام قَالَ مُصْحَفٌ فِيهِ مِثْلُ قُرْآنِكُمْ هَذَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَاللَّهُ مَا فِيهِ مِنْ قُرْآنِكُمْ حَرْفٍ وَاحِدٌ قَالَ قُلْتُ هَذَا وَاللَّهُ الْعِلْمُ قَالَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَمَا هُوَ بِذَاكَ - ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ إِنَّ عِنْدَنَا عِلْمٌ مَا كَانَ وَعِلْمٌ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا وَاللَّهُ هُوَ الْعِلْمُ قَالَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَلَيْسَ بِذَاكَ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَيُّ شَيْءٍ الْعِلْمُ قَالَ مَا يَحْدُثُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِ الْأَمْرِ وَالشَّيْءُ بَعْدَ الشَّيْءِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.»^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«ابوبصیر می گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و به آن حضرت گفتم: فدایت شوم! درباره موضوعی سؤال دارم؛ اما اینجا کسی است که سخن مرا می شنود. پس، امام صادق علیه السلام پرده ای میان خود و اتاق مجاور آویخت و در آن اتاق نظر کرد. سپس، به من گفت: «ای ابومحمد، اینک هرچه می خواهی بپرس.» گفتم: «فدایت شوم! شیعیان شما نقل می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله بابی [از علم] به علی علیه السلام آموخت که از آن باب، هزار باب دیگر گشوده می شود.» امام علیه السلام فرمود: «ای ابومحمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار باب [از علم] به علی علیه السلام آموخت که از هر یک، هزار باب دیگر گشوده

می‌گردد.» گفتم: «به خدا سوگند، این است علم [حقیقی].» سپس، امام علیه السلام افزود: «ای ابومحمد، ما کتاب جامعه را داریم و مردم نمی‌دانند که جامعه چیست؟» پرسیدم: «فدایت شوم! آن، چه کتابی است؟» امام علیه السلام فرمود: «صحیفه ای [طوماری] که طول آن هفتاد ذراع به ذراع رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ پیامبر به زبان خود آن را املا فرمود و علی علیه السلام آن را به خط خود نگاشت. هر حلال و حرامی و هر آنچه [از احکام] که مردم بدان نیاز دارند، در آن مکتوب است؛ حتی ارش خراش.» سپس، با دست خویش به من اشاره فرمود و گفت: «ای ابومحمد، گوش بده.» گفتم: «فدایت شوم! من در اختیار تو هستم، هرچه اراده کنی، بفرما.» و در حالی که خشمگین به نظر می‌رسید، دست مرا گرفت و گفت: «حتی ارش این.» گفتم: «به خدا سوگند، علم [حقیقی] همین است.» امام علیه السلام فرمود: «آری، این علم است؛ اما نه آن [که تو پنداری].» سپس، مدتی ساکت ماند، آنگاه فرمود: «و جعفر نیز نزد ماست و مردم چه می‌دانند که جعفر چیست؟» پرسیدم: «آن چیست؟» فرمود: «انسانی از چرم که علم انبیا، اوصیا و علمای درگذشته بنی اسرائیل در آن است.» گفتم: «همانا علم [حقیقی] همین است.» فرمود: «آری، این علم است؛ اما نه آن [که تو پنداری].» سپس، مدتی ساکت ماند، آنگاه فرمود: «و مصحف فاطمه علیه السلام نیز نزد ماست و مردم چه می‌دانند که مصحف فاطمه علیه السلام چیست؟» گفتم: «آن چیست؟» فرمود: «مصحفی که حجم آن سه برابر قرآن است؛ اما از آنچه در قرآن آمده چیزی در مصحف نیست.» گفتم: «به خدا سوگند، که علم [حقیقی] همین است.» امام فرمود: «آری، این علم است؛ اما نه آن [که تو پنداری].» و باز مدتی ساکت ماند، سپس، فرمود: «علم آنچه گذشته و آنچه تا روز رستاخیز روی خواهد داد، نزد ماست.» گفتم: «فدایت شوم! به خدا سوگند که این است علم [حقیقی].»

فرمود: «آری، این علم است؛ اما نه آن [که تو پنداری]». گفتم: «فدایت شوم! پس آن علم چیست؟» فرمود: «علم به هرآنچه در شب و روز روی می‌دهد؛ آگاهی از رویدادهایی که پیایی هم می‌آیند؛ پدیده‌هایی که هر يك پس از دیگری تا روز رستاخیز پدیدار می‌گردند.»

بنابراین، کتاب جفر امام علی علیه السلام جزء موارث ائمه علیهم السلام بوده و ادعای نقل این روایت از کتاب جفر، خود دلیل بر باطل بودن ادعای او است.

جلسه سی و یکم

مقدمه

نظرهای مطرح شده در زمینه سرنوشت یهود در دوران ظهور بیان گردید. ما به روایتی که بر حکومت و حاکمیت داشتن یهود در دوران ظهور دلالت کند، دست نیافتیم. روایات بیانگر نزاع و درگیری یهود با مسلمانان نیز مربوط به قبل از ظهور بود. در جلسه قبل روایتی بیان شد که نظرها؛ یعنی پایان کار یهود قبل از ظهور را تأیید می کرد؛ اما ادعا شده بود که این روایت از کتاب جفر امام علی علیه السلام نقل شده و کتاب جعفر نیز جزء موارث ائمه علیهم السلام است. روایت صحیح السندی نیز در این زمینه از کتاب شریف کافی نقل کردیم.

علامه مجلسی رحمته الله پیرامون این روایت بیان می کند:

«قال فرفع لعل رفع الستر لإيهام أنهم عليه السلام لا يعلمون ما في خلف السترو الجدران إلا بالاستعلام لنوع من المصلحة، أو تكون أحوالهم مختلفة، وفي بعض الأحوال يحتاجون إلى ذلك لأنه لم يكن جميع العلوم حاضرة عندهم، بل يحتاجون إلى مراجعة إلى بعض الكتب، أو إلى روح القدس، و المراد بالباب أولاً النوع، وثانياً القواعد الكلية التي تستنبط منها الأحكام، أو بالأول القواعد الكلية وبالثاني الجزئيات المتفرعة عليها كما يومئ إليه

بعض الأخبار.^۱

«این برداشتن پوشش و بالا زدن پرده برای اشاره به این است که ائمه علیهم السلام علم به پشت پرده یا دیوار ندارند؛ مگر به بررسی کردن آن، به جهت نوعی از مصلحت و یا از این جهت که احوال آنان مختلف است. در بعضی مواقع به بررسی کردن نیاز دارند؛ زیرا همه علوم نزد آن‌ها حاضر نیست؛ بلکه نیاز به مراجعه بعضی از کتاب‌ها و یا روح القدس دارند. منظور از باب اول، نوع علم است و مقصود از باب دوم، قواعد کلی که احکام از آن استنباط می‌شود و یا اینکه منظور از باب اول، قواعد کلی و از باب دوم، جزئیات متفرع بر آن است.

روایت دوم

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: تَظْهَرُ الزَّيْنَادَةُ فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَعَشْرِينَ وَمِائَةٍ وَذَلِكَ أَنِّي نَظَرْتُ فِي مُصْحَفِ فَاطِمَةَ عَ قَالَ قُلْتُ وَمَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا قَبِضَ نَبِيَّهُ صلى الله عليه وآله دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ عليها السلام مِنْ وَفَاتِهِ مِنَ الْحُزْنِ مَا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَأَرْسَلَ اللَّهُ إِلَيْهَا مَلَكًا يُسَلِّي عَنْهَا وَيُحَدِّثُهَا فَشَكَتَ ذَلِكَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ إِذَا أَحْسَسْتَ بِذَلِكَ وَسَمِعْتَ الصَّوْتَ قُولِي لِي فَأَعْلَمْتُهُ بِذَلِكَ فَجَعَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَكْتُبُ كُلَّ مَا سَمِعَ - حَتَّى أَتُبْتَ مِنْ ذَلِكَ مُصْحَفًا قَالَ ثُمَّ قَالَ أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَلَكِنْ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَكُونُ.»^۲

بعض الاخبار
روایت دوم

۱. مجلسی، محمدباقر، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول عليهم السلام*، ج ۳، ص ۵۴.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، *کافی*، ج ۱، ص ۲۴۰.

مجلسی رحمته الله این روایت را تضعیف می کند.

«حماد بن عیسی می گوید: شنیدم از امام صادق علیه السلام که فرمود: زناده در سال ۱۲۸ ظهور می کنند. من این مطلب را در مصحف فاطمه علیه السلام دیدم.» عرض کردم: «مصحف فاطمه علیه السلام چیست؟» فرمود: «چون خدای تعالی پیامبرش صلی الله علیه و آله را قبض روح فرمود، فاطمه علیه السلام از وفات آن حضرت غمگین بود که جز خداوند عزوجل کسی مقدارش را نمی داند؛ به همین دلیل خدا فرشته ای برایش فرستاد که او را دلداری دهد و با او سخن بگوید. فاطمه علیه السلام از این داستان به امیرالمؤمنین علیه السلام شکایت کرد. علی علیه السلام فرمود: هرگاه لحظه آمدن فرشته را احساس کردی و صدایش را شنیدی، به من بگو. پس، فاطمه علیه السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داد. آن حضرت هرچه می شنید، می نوشت، تا آنکه از آن سخنان، مصحفی ساخت؛ اما در آن مصحف چیزی از حلال و حرام نیست؛ بلکه در آن علم به پیشامدهای آینده است.»

علامه مجلسی رحمته الله می گوید: «من فکر می کنم که مقصود از زناده امثال ابن ابی العوجاء و ابن مقفع هستند که با امام صادق علیه السلام مجادله و مناظره می کردند که سال ۱۲۸ هجری، بیست سال قبل از وفات امام صادق علیه السلام، زمان طغیان بسیاری این طایفه بود. یا آنکه منظور خلفای بنی عباس هستند که کتاب های زناده را در آن سال ترویج دادند.»

روایت سوم

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: إِنَّ عِنْدِي الْجَفْرَ الْأَبْيَضَ قَالَ قُلْتُ فَأَيُّ شَيْءٍ فِيهِ قَالَ زُبُرُ دَاوُدَ وَ تَوْرَةُ مُوسَى وَ إِنْجِيلُ عِيسَى وَ صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام وَ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ وَ مُصْحَفُ فَاطِمَةَ مَا أَرْعُمُ أَنَّ فِيهِ قُرْآنًا وَ فِيهِ مَا يَحْتِاجُ النَّاسُ إِلَيْنَا وَ لَا

نَحْتَاجُ إِلَى أَحَدٍ حَتَّى فِيهِ الْجِلْدَةُ وَ نِصْفُ الْجِلْدَةِ وَ رُبُعُ الْجِلْدَةِ وَ أَزْشُ الْحَدَشِ وَ عِنْدِي الْجُفْرُ الْأَمْرَقَالُ قُلْتُ وَ أَيُّ شَيْءٍ فِي الْجُفْرِ الْأَمْرَقَالِ السِّلَاحُ وَ ذَلِكَ إِنَّمَا يُفْتَحُ لِلدَّمِ يَفْتَحُهُ صَاحِبُ السَّيْفِ لِلْقَتْلِ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي يَعْفُورٍ أَصْلَحَكَ اللَّهُ أ يَعْرِفُ هَذَا بَنُو الْحَسَنِ فَقَالَ إِي وَاللَّهِ كَمَا يَعْرِفُونَ اللَّيْلَ أَنَّهُ لَيْلٌ وَ النَّهَارَ أَنَّهُ نَهَارٌ وَ لَكِنَّهُمْ يَحْمِلُهُمُ الْحَسَدُ وَ طَلَبُ الدُّنْيَا عَلَى الْجُحُودِ وَ الْإِنْكَارِ وَ لَوْ طَلَبُوا الْحَقَّ بِالْحَقِّ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ.»

مرحوم مجلسی رحمته الله می فرماید: «این روایت حسن است.»

«حسین بن ابی العلامی گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: «همانا جعفر سفید نزد من است.» عرض کردم: «در آن چیست؟» فرمود: «زبور داوود، تورات موسی علیه السلام، انجیل عیسی علیه السلام، صحف ابراهیم علیه السلام، حلال و حرام و مصحف فاطمه علیه السلام. معتقد نیستم که در مصحف چیزی از قرآن باشد. آنچه مردم به ما احتیاج دارند در آن وجود دارد و ما به کسی احتیاج نداریم؛ حتی مجازات یک تازیانه، نصف تازیانه، یک چهارم تازیانه و دیه خراش در آن هست. جعفر سرخ نیز نزد من است.» عرض کردم: «در جعفر سرخ چیست؟» فرمود: «اسلحه است و آن تنها برای خون‌خواهی گشوده می شود؛ صاحب شمشیر [قائم علیه السلام] آن را برای کشتن باز می کند.» ابن ابی یعفور به حضرتش عرض کرد: «اصلحک الله! پسران حسن او را می شناسند؟» فرمود: «آری، به خدا می شناسند، چنان که روز و شب را می شناسند و تشخیص می دهند که این روز است و این شب؛ ولی حسد و دنیاطلبی ایشان را بر سرپچی و انکار و امی دارد. اگر ایشان حق را از راه حق جویند، برایشان بهتر است. اکنون که برای خون‌خواهی سیدالشهدا علیه السلام و رفع منکرات با بنی عباس می جنگند، هدفشان حق و مقدس است؛ ولی چون این مبارزه به اذن امام علیه السلام نیست، برای ایشان خیری ندارد و حتی را از راه باطل

به دست می آورند و گناه انکار و سرپیچی از ما به گردنشان می ماند.»

روایت چهارم

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ فِي الْجَفْرِ الَّذِي يَذْكُرُونَهُ لَمَّا يَسْوُونَهُمْ لَأَنَّهُمْ لَا يَقُولُونَ الْحَقَّ وَ الْحَقُّ فِيهِ فَلْيُخْرِجُوا قَضَايَا عَلِيٍّ وَ فَرَائِضَهُ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ وَ سَلُّوهُمْ عَنِ الْحَالَاتِ وَ الْعَمَّاتِ وَ لِيُخْرِجُوا مُصْحَفَ فَاطِمَةَ عليها السلام فَإِنَّ فِيهِ وَصِيَّةَ فَاطِمَةَ عليها السلام وَ مَعَهُ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: ﴿فَأَتُوا بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ آثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۱

مجلسی رحمته الله می فرماید: «این روایت مرسل است.»

«امام صادق عليه السلام فرمود: همانا در جفری که [پیشوایان زیدیه] یاد می کنند [و مدعی هستند که نزد آن هاست]، چیزهایی وجود دارد که برای ایشان ناپسند است؛ زیرا آن ها به حق قائل نیستند؛ در صورتی که حق در آن جفر است [در آن نوشته است که از ایشان کسی به امامت نمی رسد و اجازه خروج و جنگیدن ندارد]. اگر راست می گویند، قضاوت های علی عليه السلام و احکام میراثی را که فرموده [و در جفر نوشته شده]، بیرون آورند. درباره میراث خاله ها و عمه ها از ایشان پرسید، [اگر توانستند جواب گویند. اگر راست می گویند] مصحف فاطمه عليها السلام را که وصیتش در آن و سلاح پیامبر صلى الله عليه وآله نیز همراه آن است، بیرون آورند [وصیت فاطمه عليها السلام ایشان را تکذیب می کند و سلاح پیامبر صلى الله عليه وآله نزد ماست؛ نه نزد ایشان]. «خدای عزوجل می فرماید: «اگر راست می گویند، کتابی پیش از این، قرآن یا اثری از

علم برای من بیاورید.»

روایت پنجم

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِبَابٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ: سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنِ الْجَفْرِ فَقَالَ هُوَ جِلْدُ ثَوْرٍ مَمْلُوءٌ عِلْمًا قَالَ لَهُ فَالْجَامِعَةُ قَالَ تِلْكَ صَحِيفَةٌ طَوَّلَهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فِي عَرْضِ الْأَدِيمِ مِثْلُ فَخِذِ الْفَالِجِ فِيهَا كُلُّ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ وَ لَيْسَ مِنْ قَضِيَّةٍ إِلَّا وَ هِيَ فِيهَا حَتَّى أَرُشَ الْخُدْشِ قَالَ فَصَحَفَ فَاطِمَةُ عليها السلام قَالَ فَسَكَتَ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ إِنَّكُمْ لَتَبْحَثُونَ عَمَّا تُرِيدُونَ وَ عَمَّا لَا تُرِيدُونَ إِنَّ فَاطِمَةَ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ يَوْمًا وَ كَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَى أَبِيهَا وَ كَانَ جَبْرِئِيلُ عليه السلام يَأْتِيهَا فَيُحْسِنُ عَزَاءَهَا عَلَى أَبِيهَا وَ يُطِيبُ نَفْسَهَا وَ يُخْبِرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَ مَكَانِهِ وَ يُخْبِرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا وَ كَانَ عَلِيٌّ عليه السلام يَكْتُبُ ذَلِكَ فَهَذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عليها السلام».

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجلسی رحمته الله می فرماید: «این روایت صحیح است.»

«ابوعبیده می گوید: یکی از شیعیان از امام صادق عليه السلام درباره جفر پرسید، حضرت فرمود: «جفر پوست گاوی پراز علم است.» عرض کرد: «جامعه چیست؟» فرمود: «طوماری به طول هفتاد ذراع و عرض یک پوست؛ مانند ران شتر فربه که تمام احتیاج های مردم در آن نوشته است؛ همه قضایا حتی جریمه خراش در آنجا هست.» عرض کرد: «مصحف فاطمه عليها السلام چیست؟» حضرت مدتی سکوت کرد و سپس فرمود: «شما از آنچه می خواهید و نمی - خواهید، بحث می کنید. همانا فاطمه عليها السلام بعد از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ۷۵ روز در دنیا بود؛ از فراق پدر اندوه بسیاری داشت؛ جبرئیل عليه السلام می آمد و او را در مرگ پدر تسلیت می داد؛ از احوال و مقام پدرش خبر می داد؛ سرگذشت اولادش را

پس از او برایش می‌گفت؛ علی علیه السلام این‌ها را می‌نوشت و آن نوشته‌ها مصحف فاطمه علیها السلام است.»

روایت ششم

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي بَشْرٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ كَرِبٍ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ عِنْدَنَا مَا لَا نَحْتَاجُ مَعَهُ إِلَى النَّاسِ وَإِنَّ النَّاسَ لَيَحْتَاجُونَ إِلَيْنَا وَإِنَّ عِنْدَنَا كِتَاباً إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَخَطُّ عَلِيِّ عليه السلام صَحِيفَةً فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ وَحَرَامٍ وَإِنَّكُمْ لَتَأْتُونَنَا بِالْأَمْرِ فَنَعْرِفُ إِذَا أَخَذْتُمْ بِهِ وَنَعْرِفُ إِذَا تَرَكْتُمُوهُ.»^۱

مجلسی رحمته الله می‌فرماید: «این روایت مجهول است.»

«امام صادق علیه السلام می‌فرمود: همانا نزد ما نوشته‌هایی است که با وجود آن‌ها نیازی به مردم نداریم [که از آن‌ها چیزی بپرسیم]؛ ولی مردم به ما احتیاج دارند. نزد ما کتابی به املاي پیامبر صلى الله عليه وآله و خط علی عليه السلام است؛ دفتری که هر حلال و حرامی در آن است. شما درباره کاری نزد ما می‌آیید [و کسب تکلیف می‌کنید]؛ سپس، ما می‌فهمیم که شما به آن عمل می‌کنید و یا عمل نمی‌کنید.»

روایت هفتم

«عَبْدُ بْنُ إِسْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدَيْنَةَ عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ وَبُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَزُرَّادَةَ: أَنَّ عَبْدَ الْمَلِكِ بْنَ أَعْيَنَ قَالَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ

الرَّيْدِيَّةَ وَ الْمُعْتَزِلَةَ قَدْ أَطَافُوا بِمُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ^١ فَهَلْ لَهُ سُلْطَانٌ فَقَالَ وَاللَّهِ إِنَّ عِنْدِي لِكِتَابَيْنِ فِيهِمَا تَسْمِيَةُ كُلِّ نَبِيٍّ وَ كُلِّ مَلِكٍ يَمْلِكُ الْأَرْضَ لَا وَاللَّهِ مَا مُحَمَّدٌ بُنْ عَبْدِ اللَّهِ فِي وَاحِدٍ مِنْهُمَا.»

مجلسی رحمته الله می فرماید: «این روایت حسن است.»

«عبدالملك بن اعين به امام صادق عليه السلام گفت: طایفه زیدیه و معتزله گرد محمد بن عبدالله را گرفته اند؛ آیا برای او سلطنتی هست؟» فرمود: «به خدا، نزد من دو کتاب است که نام تمام انبیا و حاکمان که در زمین فرمانروایی می کنند، در آن ها ثبت است. به خدا سوگند، نام محمد بن عبدالله در هیچ يك از آن ها نیست.»

روایت هشتم

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ فَضِيلِ بْنِ سُكْرَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^{عليه السلام} فَقَالَ يَا فَضِيلُ أَتَدْرِي فِي أَيِّ شَيْءٍ كُنْتُ أَنْظُرُ فَبَيَّلَ قَالَ قُلْتُ لَا قَالَ كُنْتُ أَنْظُرُ فِي كِتَابِ فَاطِمَةَ^{عليها السلام} لَيْسَ مِنْ مَلِكٍ يَمْلِكُ الْأَرْضَ إِلَّا وَهُوَ مَكْتُوبٌ فِيهِ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ وَ مَا وَجَدْتُ لَوْلَدِ الْحَسَنِ فِيهِ شَيْئاً.»

«فضیل بن سکره می گوید: بر امام صادق عليه السلام وارد شدم، فرمود: «ای فضیل، می دانی اندکی پیش چه مطالعه می کردم؟» عرض کردم: «نه.» فرمود: «کتاب فاطمه عليها السلام را مطالعه می کردم؛ تمام حاکمانی که در زمین فرمانروایی می کنند، به نام خود و نام پدران شان در آن نوشته است و من برای فرزندان حسن

در این کتاب آمده است

١. هو محمد بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام من أئمة الزيدية الملقب بالنفس الزكية، خرج على الدوانيقي وقتل.

چیزی در آن ندیدم.»

از مجموع این روایات چنین استفاده می شود که جفر، مصحف علی علیه السلام و مصحف فاطمه علیه السلام جزء موارث ائمه علیهم السلام هستند. هیچ کس به آن دست نیافته تا هنگامی که امام زمان علیه السلام ظهور کند. از همین رو، ادعای نقل روایت از کتاب جفر، خود دلیل بر باطل بودن مدعا است.

روایت نهم

«ضمرة عن يحيى بن أبي عمرو الشيباني عن كعب قال: إذا سمع الدجال نزول عيسى. ابن مريم عليه السلام هرب، فیتبعه عيسى عليه السلام فیدركه عند باب لد فيقتله، فلا يبقی شيء إلا دل على أصحاب الدجال فيقول: يا مؤمن هذا كافر.»^۱

«کعب گفت: هنگامی که دجال نزول عیسی بن مریم علیه السلام را بشنود، فرار خواهد کرد؛ عیسی علیه السلام او را دنبال می کند و او را نزد باب لد به قتل می - رساند. پس، چیزی باقی نمی ماند مگر اینکه دلالت و گزارش بر اصحاب دجال می دهد و می گوید: ای مؤمن، این کافر است.»

طبق روایات عامه، بیشتر اصحاب دجال یهودی و فرزندان زنا هستند؛ یعنی دجال نمادی از حکومت یهود است. اما این طور نیست؛ بلکه دجال ادعای ربوبیت می کند و نمی تواند نماد حکومت یهود باشد. البته اکثر اصحاب او یهودی هستند. روایاتی نیز که درباره دجال نقل شده، درباره او بزرگ نمایی کرده است. کتاب های شیعه پیرامون موضوع دجال، همانند کتب عامه بزرگ نمایی نکرده و درباره آن بحث نکرده اند.

جلسه سی و دوم

قتال امام زمان علیه السلام با یهود

نتیجه مباحث مطرح شده تاکنون این شد که یهودیان در دوره ظهور به عنوان یک قدرت و دولت نیستند؛ بلکه اطراف هر پرچم مخالفی جمع می شوند و حکومتشان قبل از ظهور پایان می پذیرد. در روایات عامه که به دجال زیاد پرداخته، آمده است که بعد از قتل دجال مسلمانان به تعقیب یهودی ها می پردازند. بارها گفته شد که دجال نماد یهود نیست؛ بلکه خودش ادعای ربوبیت می کند.

یهود در عصر ظهور

روایت دوازدهم

«قال معمر: قال الزهري: فأخبرني عمرو بن أبي سفيان الثقفي، أخبره رجل من الأنصار عن بعض أصحاب رسول الله، قال: ذكر رسول الله صلی الله علیه و آله الدجال؛ قال: «يأتي سبأخ المدينة، وهو محرم عليه أن يدخل نقابها، فتنتفض المدينة بأهلها نفضة أو نفضتين، وهي الزلزلة فيخرج إليه منها كل منافق و منافقة، ثم يولى الدجال قبل الشام فيحاصره، و بقية من المسلمين يومئذ معتمون بذروة جبل من جبال الشام، فيحاصره الدجال نازلاً بأصله حتى إذا طال عليهم البلاء، قال رجل من المسلمين: يا معشر المسلمين، حتى متى أنتم هكذا، وعدو الله نازل بأصل جبلكم هذا، هل أنتم إلا بين إحدى الحسينين، بين أن يستشهدكم الله، أو يظهركم، فيتبايعون على الموت بيعة يعلم الله تعالى أن ها الصدق من أنفسهم، ثم تأخذهم ظلمة لا يبصر امرؤ

فیها کفه، قال: فینزل ابن مریم فیحسر عن أبصارهم، و بین أظهرهم رجل علیه لامته یقولون: من أنت یا عبد الله؟ فیقول: أنا عبد الله ورسوله و روحه و کلمته عیسی بن مریم، اختاروا بین إحدى ثلاث: بین أن یبعث الله علی الدّجال و جنوده عذابا من السماء، أو یخسف بهم الأرض، أو یسلط علیهم سلاحهم و یکفّ سلاحهم عنکم، فیقولون: هذه - یا رسول الله - أشقی لصدورنا و لأنفسنا، فیومئذ تری اليهودیّ العظیم الطویل الأکول الشّروب لا تقلّ یده سیفه من الرّعدة، فیقومون إلیهم فیسلطون علیهم، و یذوب الدّجال حین یری ابن مریم کما یذوب الرصاص، حتّی یأتیه - أو یدرکه - عیسی فیقتله.»^۱

«بعضی از اصحاب پیامبر می گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله دجال را ذکر کرد و گفت: «او به نمکزارهای مدینه می آید و براو حرام است که وارد کوچه های مدینه شود. سپس، زلزله ای مدینه و اهل آن را فرا می گیرد و پیروان دجال از زن و مرد از مدینه خارج می شوند. دجال نمی تواند وارد مدینه شود؛ او به سمت شام حرکت کرده و آن ها را محاصره می کند؛ بقیه مسلمانان به سوی قله کوه ها فرار می کنند. سپس دجال آن ها را محاصره می کند؛ تا اینکه بلا برآنان طولانی شود. مردی از مسلمانان می گوید: ای گروه مسلمین، تا کی می خواهید در محاصره باشید؟ دشمن خدا منطقه شما را اشغال کرده است؛ آیا شما بین دو حسن و نیکویی نیستید؟ بین اینکه خداوند شما را به مقام شهادت برساند و یا اینکه پیروزان کند؟ پس، بیعت کنید که تا پای جان بایستید؛ بیعتی که خدا صدق آن ها را می داند. سپس، آن ها را ظلمتی فرا می گیرد که کف دست خود را نمی توانند ببینند. آنگاه،

ابن مریم علیه السلام نزول می‌کند؛ او و شخصی که در بین آن‌ها ایستاده و لباس رزم پوشیده را می‌بینند. می‌گویند: توجه کسی هستی؟ گوید: من بنده خدا، رسول او، روح او و کلمه او عیسی بن مریم هستم. یکی از این سه چیز را اختیار کنید: اینکه خداوند بر دجال و لشکریان او عذابی از آسمان نازل کند؛ یا اینکه زمین آن‌ها را فرو برد؛ و یا اینکه سلاح شما را بر آن‌ها مسلط کند و سلاح شما آن‌ها را کفایت کند. می‌گویند: این [گزینه سوم] ای فرستاده خدا، برای قلوب و نفوس ما بهتر است. در این روز خواهی دید که یک یهودی تنومند، بلند، پرخور و پرنوش دست او به جهت لرزش، قدرت حمل سلاح ندارد. آنگاه، مسلمانان علیه آنان قیام می‌کنند و بر آن‌ها مسلط می‌شوند. دجال هنگامی که ابن مریم علیه السلام را می‌بیند، ذوب می‌شود؛ تا اینکه عیسی علیه السلام او را گرفته و به قتل می‌رساند.»

این روایت دلالت بر این دارد که یهودیان هنگام نزول حضرت عیسی علیه السلام که زمان ظهور است، نقشی ندارند و دارای قدرت و حاکمیتی نیستند؛ بلکه آنان تنها پیرو دجال هستند. یهودیان در آن هنگام در موقعیت ضعف شدید به سر می‌برند.

منابع روایت:

۱. عبدالرزاق، المصنف (ج ۱۱، ص ۳۹۷، ح ۲۰۸۳۴) عن معمر، عن الزهري، قال: أخبرني عمرو بن أبي سفيان الثقفي، أنه أخبره رجل من الأنصار، عن بعض أصحاب محمد عليه السلام، قال: ذكر رسول الله صلى الله عليه وآله الدجال، فقال...؛
۲. ابن حماد، الفتن (ج ۲، ص ۵۵۲، ح ۱۵۵) به سند عبدالرزاق، من قوله: «يأتي سباخ المدينة إلى قوله: قبل الشام فيحاصرهم»؛ و (ص ۵۶۴،

- ح ۱۵۸۳) اول آن، به سند عبدالرزاق از زهري كه به پیامبر ﷺ نسبت نداده است؛ و (ص ۵۷۳، ح ۱۶۰۲)، از عبدالرزاق و در آن است: «بینما المسلمون بالشّام قد حاصروهم الدّجال في جبل من جبالها، يريدون قتل الدّجال، إذ تأخذهم ظلمة»؛ و (ص ۶۱۶، ح ۱۷۱۴)، از عبدالرزاق و در آن است: «إذا نزل الدّجال سباخ المدينة نفضت المدينة بأهلها»؛
۳. تاریخ مدینه دمشق (ج ۲، ص ۲۲۷) همانند آنچه در روایت عبدالرزاق است و به سندش به او با کمی تفاوت؛
۴. سیوطی، الدّر المنثور (ج ۲، ص ۲۴۳) همانند آنچه در مصتّف عبدالرزاق است با کمی تفاوت؛
۵. تهذیب تاریخ دمشق (ج ۱، ص ۱۹۴)، از تاریخ مدینه دمشق؛
۶. تصریح کشمیری (ص ۲۵۱، ح ۶۸)؛
۷. معجم أحادیث الإمام المهدي ﷺ (ج ۲، ص ۹۳).

بررسی سند روایت

المصتّف لعبد الرّزاق: عن معمر، عن الزهري، قال: أخبرني عمرو بن أبي سفيان الثقفي، أنّه أخبره رجل من الأنصار، عن بعض أصحاب محمد ﷺ. این روایت مرسل است.

عمرو بن ابی سفيان ثقفی

ایشان مهمل است.

زهري

محمد بن مسلم بن عبید الله بن عبد الله بن شهاب بن عبد الله بن حارث زهري

(۱۲۴ق)، از شخصیت‌های معتبر نزد اهل سنت و امام صحاح و سنن است. از ارکان حدیث بوده و احادیث اهل سنت بر محور او می‌چرخد. ۲ هزار حدیث از او نقل شده است. بخاری از او ۱۲۰۵ حدیث نقل می‌کند؛ در حالی که از حضرت فاطمه علیها السلام که به قول خودشان ۲۸ سال عمر کرده، فقط یک حدیث مورد اتفاق نقل می‌کنند؛ حال آنکه زهری هیچ وقت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ندیده است.

زهری خود را وقف شجره ملعونه کرد. ایشان بود که دعوت عمر بن عبدالعزیز را برای پذیرش تدوین حدیث قبول و سنت صحابه را نیز به آن اضافه کرد. او معروف به زهری و ابن شهاب است؛ جد جد او ابن زهره بود؛ از این رو به او زهری می‌گویند. پدر جد او عبدالله بن شهاب بود که در جنگ بدر بر ضد مسلمانان حضور داشت و جزء کسانی بود که در جنگ احد هم پیمان شدند که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله را ببینند یا او را بکشند و یا کشته شوند. به زهری گفتند: «جد تو در جنگ بدر بود؟» گفت: «بله، در جناح مخالف بود.» پدر او نیز با مصعب بن زبیر بود. مصعب، مختار رضی الله عنه را محاصره کرد و پس از دستگیری، دست و پای او را با میخ به زمین کوبیدند.

زهری در دوران عبدالملک و هشام بن عبدالملک بود. یزید بن عبدالملک او را به عنوان قاضی منصوب کرد. او از مدینه به شام به قصد خدمت به خلفای جور هجرت کرد. اولین ارتباط مستقیم و علنی او با عبدالملک بن مروان است؛ عبدالملک که تاریخ‌نگینی دارد. همسر ابودرداء به عبدالملک گفت: «شنیدم شراب می‌خوری.» گفت: «شراب، بلکه خون می‌خورم.»

البته عامه علیه زهری نیز مطالبی گفته‌اند:

در کتاب «سیر اعلام النبلاء» از شمس الدین، ابوعبدالله،

محمد بن احمد بن عثمان ذهبی (۶۷۳ تا ۷۴۸ ق) آمده است: «کان من اعوان الظلمة له صورة كبيرة في دولة بني امية»^۱

«او از یاوران ظالمان و دارای جایگاه ویژه در دولت بنی امیه است.»

بعضی تلاش می کنند او را جزء شیعیان قلمداد کنند؛ در حالی که وضعیت او روشن است. ملاقات او با امام سجاد علیه السلام نیز اولاً برای نصیحت او بود؛ ثانیاً امام علیه السلام سال ۹۵ هجری به شهادت رسیدند؛ در حالی که او تا سال ۱۲۶ ق زنده بود ولی به نصیحت امام علیه السلام عمل نکرد.

«وقال محمد بن إشكاب: كان الزهري جندياً»^۲ و روی علی بن حوشب الفزاری عن مکحول و ذکر الزهري فقال: أي رجل هولولاً أنه أفسد نفسه بصحبة الملوک»^۳

«نزد مکحول، هنگامی که سخنی از زهری به میان آمد، گفت: «او خود را با مصاحبت ملوک فاسد کرد.»

عمر بن ربیب گفت: «كنت مع ابن شهاب فرأني عمرو بن عبید فقال: ما لك و منديل الامراء.»

«همراه ابن شهاب بودم؛ عمرو بن عبید مرا دید و گفت: تو را چه شده که با دستمال امیران همراه شده ای؟»

عمر بن عبد العزیز در نامه ای به او نوشت: «تورا یافتم که اهل دنیا هستی.» پس، راوی این روایت چنین شخصیتی است.

۱. ذهبی، شمس الدین، سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۳۷.

۲. همو، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، ج ۸، ص ۲۲۹.

۳. همان، ص ۲۴۵.

جلسه سی و سوم

ادامه بررسی سند روایت دوازدهم

بررسی شخصیت زهری

ایشان درباره مهدویت بیش از پنجاه روایت نقل کرده است. از این رو، جا دارد در مورد او بحث مشروحی داشته باشیم.

سعید بن مسیب - در مورد ایشان اختلاف است. وقتی به او گفته شد در تشیع امام سجاد علیه السلام شرکت کن، گفت: نه، نماز در مسجد بهتر است - به زهری گفته است: «أنت الذی ذهبت بحديثی الی بنی مروان، لم ذکرک لبنی مروان، ما حملک علی أن حدثت بنی مروان حدیثی؛ چرا احادیث مرا نزد بنی مروان نقل کردی؟»

سعید جزء تابعین و شخصیتی مثبت نزد اهل سنت است؛ اما نسبت به زهری نظر منفی دارد.

به یکی از علمای رجال گفتند: «اعمش نیز مثل زهری است.» گفت: «اعمش را نیز کنار می‌گذارم، اگر مثل زهری باشد. او برای بنی امیه کار می - کرد؛ ولی اعمش کاری به حاکمان نداشت.»

ذهبی چنین نقل می‌کند:

«قال خارجة: قدمت علی الزهریّ وهو صاحب شرط لبعض بنی مروان، قال: فرأيتہ ركب وفي یدہ حربة، وبين یدیه الناس وفي أیديهم الکافر

کوبات، قال: قلت: قَبَّحَ اللهُ ذَا مَنْ عَالَمٍ، قال: فانصرفت ولم أسمع منه، ثم ندمت فقدمت على يونس، فسمعت منه، عن الزهري.

«خارجہ گفت: برزہری وارد شدم و او رئیس پلیس بنی مروان بود. او را دیدم کہ سوارہ و در دستش سلاح است.» گفتم: «خدا این عالم را قبیح کند. سپس، برگشتم و دیگر از او حدیثی نشنیدم.»

سلمہ بن دینار او را نصیحت و از ہمراہی بنی امیہ نہی می کرد:

«جعلوك قطبا أداروا بك رحى مظالمهم وجسرا يعبرون عليك الى بلایاهم، و سلما الى ضلالتهم، داعيا الى غيهم، سالكا سبيلهم، يدخلون بك الشك على العلماء.»

«تورا محور آسیاب ظلم خود، سکوی پرش خویش، نردبان گمراہی خویشتن، فراخوانندہ بہ سوی سرکشی خودشان و راہروندہ طریقشان قرار دادند و بہ واسطہ تو بر علما شک کردند.»

ذہبی می گوید: «مردم در قبول روایت مسعودی کوفی توقف کردند و می گفت: او جزء دولتی ها بود؛ قباۃ سیاه می پوشید؛ بہ کمر خود، خنجر می بست و کلاہی نیز بر سر می گذاشت. بنابراین، کسی کہ حالش چنین بودہ و روایتش را نمی پذیرند، چگونہ خواهد بود حال کسی کہ تمام عمر خود را در خدمت دستگاه ظلم بنی امیہ گذرانندہ است.»

از سفیان ثوری پرسیدند: «من برای ستمگران خیاطی می کنم، آیا جزء اعوان ستمکاران می شوم؟» گفت: «نه، تواز خود آن هایی؛ آنکہ سوزن بہ تو می فروشد جز اعوان است.»

نامه امام سجاد علیه السلام بہ زہری

«فَانْظُرْ أَيُّ رَجُلٍ تَكُونُ غَدًا إِذَا وَقَفْتَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ فَسَأَلَكَ عَنْ نِعْمِهِ عَلَيْكَ

كَيْفَ رَعَيْتَهَا وَ عَنْ حُجَجِهِ عَلَيْكَ كَيْفَ قَضَيْتَهَا وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهُ قَابِلًا مِنْكَ
بِالتَّغْذِيرِ وَلَا رَاضِيًا مِنْكَ بِالتَّقْصِيرِ هِيَ هِيَ لَا تَكْثُرُ مِنْهُ ۚ^۱ وَاعْلَمْ أَنَّ أَذَى مَا
كَتَمْتَ وَ أَخَفَّ مَا اخْتَمَلْتَ أَنَّ أَنْسْتَ وَ حَشَةَ الظَّالِمِ وَ سَهْلَتْ لَهُ طَرِيقُ الْغِيِّ
بِدُتُوكَ مِنْهُ حِينَ دَنَوْتَ وَ إِجَاتِكَ لَهُ حِينَ دُعِيتَ فَمَا أَخُوفَنِي أَنْ تَكُونَ تَبُوءُ بِأَيْمِكَ
غَدًا مَعَ الْخَوْنَةِ وَ أَنْ تُسْأَلَ عَمَّا أَخَذْتَ بِإِعَانَتِكَ عَلَى ظُلْمِ الظَّالِمَةِ إِنَّكَ أَخَذْتَ مَا
لَيْسَ لَكَ بِمَنْ أَعْطَاكَ وَ دَنَوْتَ مِنْ لَمْ يَزِدْ عَلَى أَحَدٍ حَقًّا وَ لَمْ تَزِدْ بَاطِلًا حِينَ أَذْنَاكَ وَ
أَحْبَبْتَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ أَوْ لَيْسَ بِدُعَائِهِ إِيَّاكَ حِينَ دَعَاكَ جَعَلُوكَ قُطْبًا أَدَارُوا بِكَ
رَحَى مَظَالِمِهِمْ وَ جِسْرًا يَعْْبُرُونَ عَلَيْكَ إِلَى بَلَايَاهُمْ»^۲

«پس، بنگر که فردا که در پیشگاه خدا می ایستی، چگونه مردی خواهی بود.... گمان مبر که خدا عذر تو را می پذیرد و از تقصیرت درمی گذرد. هیئات! هیئات! که چنین نخواهد بود. خدا در قرآن از علما پیمان گرفته است که «دین خدا را بر مردمان آشکار کنند و پنهان مدارند». بدان، کوچک ترین چیزی که پنهان کردی و سبک ترین چیزی که آن را تحمل کرده ای، این است که دل نگرانی ستمگر را به آسودگی بدل کرده ای و راه گمراهی را بر او آسان ساخته ای؛ این کار با نزدیک شدن توبه او و پذیرفتن دعوت وی صورت گرفته است. از آن می ترسم که فردای قیامت با این گناه در میان خیانت کاران جای داشته باشی و از توازن آنچه گرفتی و به ستمکاری ستمگران کمک کردی بپرسند؛ بپرسند که چرا چیزی را که حق نبود از کسی که به تو بخشید، گرفتی؟ چرا به کسی نزدیک شدی که حق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱. آل عمران، ۱۸۷.

۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۳۲.

هیچ کس را نمی داد؟ چرا در آن هنگام که تورا به خود نزدیک کرد از باطلی جلوگیری نکردی؟ چرا با دشمن خدا دوست شدی؟ آیا در آن هنگام که ستمگران تورا برای همکاری فرا خواندند، تورا همچون قطبی قرار ندادند که آسیاب ستمکاری خویش را برگرد آن به گردش درمی آورند؟ آیا همچون پلی نشدی که از روی تو می گذشتند و به بلاها [و جنایت هایی که بر مردم روا می داشتند] دست می یافتند؟»

زهری جمله ای به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت می دهد که ذهبی می گوید: «این حکایتی باطل است و شاید از کذب ناصبیان باشد. خدا روی آن ها را سیاه کند.» نقل می کنند: «او حدیثی در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نمی کرد و او مروانی بود.» نقل شده است: «او بغض امیرالمؤمنین علیه السلام را داشت.»

ابن عساکر نقل می کند: جعفر بن ابراهیم، از نوادگان جعفر طیار، می گوید: «نزد زهری بودم و از او احادیثی نقل می کردم. پیرزنی آنجا بود، گفت: ای جعفری، ننویس، او میل به بنی امیه دارد و جایزه های آن ها را اخذ می کند.» به زهری گفتم: «او کیست؟» گفت: «او خواهر بزرگ من است، خرفت شده است.» زن گفت: «من خرفت شدم یا تو که فضایل اهل بیت علیهم السلام را کتمان کردی؟»

معمری می گوید: «زهری در حالی که بیمار بود حدیثی برای من نقل کرد که دیگر نشنیدم آن را نقل کند. هنگامی که بهبود یافت از نقل آن حدیث نیز پشیمان شد و گفت: ای یمانی، آن حدیث را کتمان کن؛ آن ها (بنی امیه) نمی پسندند کسی مدح علی علیه السلام کند.»

زهری کسی است که خود علمای عامه نسبت به او چنین دیدگاهی دارند؛ اما با این حال عجیب است که بعضی بزرگان ما سعی در ترکیه او دارند.

مامقانی علیه السلام (۱۳۵۱ق) او را تضعیف می‌کند؛ اما شوشتری علیه السلام (۱۴۱۶ق) مناقشه می‌کند و گویا می‌خواهد او را تبرئه کند. ایشان مطالب مامقانی علیه السلام و نیز سخن ابن ابی‌الحدید را که درباره زهری گفته: «کان من المنحرفین عن علی علیه السلام» نقل می‌کند. او از ابن شیبیه نقل کرده است که گفت: «در مسجد مدینه بودم؛ زهری و عروه بن زبیر نشسته بودند و علی علیه السلام را یاد کردند؛ پس، به او ناسزا گفتند که امام سجاد علیه السلام پاسخ آن دورا داد.»^۱ شوشتری علیه السلام این روایات را رد می‌کند و روایتی در تأیید زهری نقل می‌کند:

«وروی علی بن محمد الخزّاز فی کتابه کفایة الأثر فی النصّ علی الاثنی عشر - فی آخر باب ما جاء عن السّجّاد علیه السلام - بإسناده: أنّ الزهري قال: دخلت علی علی بن الحسین علیه السلام فی مرضه الَّذی توفّي فيه (إلی أن قال) قلت: فکم عهد إلیکم نبیکم أن یكون الأوصیاء من بعده؟ قال: وجدنا فی الصحیفة واللوح اثني عشر إماماً.»^۲

«زهری گفت: بر امام سجاد علیه السلام در بیماری‌ای که در پی آن فوت شد، وارد شدم و گفتم: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شما در مورد اوصیای بعد از خودش چند نفر را اسم برد؟» فرمود: «در صحیفه و لوح نام دوازده امام را یافتم.»

اولاً نقل این روایت مربوط به سال ۹۶ هجری است؛ در حالی که زهری تا سال ۱۲۶ در خدمت دستگاه جور بود؛ ثانیاً کار او نقل حدیث بود و نقل حدیث دلالت بر وثاقت شخص ندارد.

در حدیثی که در این کتاب آمده است، زهری از امام سجاد علیه السلام نقل کرده است.

۱. «عن محمد بن شیبیه قال: شهدت مسجد المدينة، فإذا الزهري وعروة بن الزبير جالسان يذكران علياً علیه السلام فنالا منه.»

۲. خزّاز رازی، علی بن محمد، کفایة الأثر، ۲۴۱ تا ۲۴۳؛ تستری، محمدتقی، قاموس الرجال، ج ۹، ص ۵۸۴.

شوشتی علیه السلام در تأیید او نقل می‌کند:

«و في كشف الغمة: كان الزهري إذا ذكر علي بن الحسين عليه السلام يبكي ويقول: زين العابدين»^۱

«زهري هنگامی که نامی از علی بن حسین علیه السلام می‌شد، گریه می‌کرد و می‌گفت: زینت عبادت‌کنندگان.» در حالی که امام زین‌العابدین علیه السلام شخصیتی معروف و موردستایش همگان بودند.

آیت‌الله خویی رحمه الله نقل می‌کند:

«وقد روى الصدوق بإسناده، عن عمران بن سليم، قال: كان الزهري إذا حدث عن علي بن الحسين عليه السلام، قال: حدثني زين العابدين علي بن الحسين عليه السلام، فقال له سفیان بن عیینة: ولم تقول له زين العابدين؟ قال: لأنني سمعت سعيد بن المسيب يحدث عن ابن عباس أن رسول الله صلى الله عليه وآله، قال: إذا كان يوم القيامة ينادي مناد أين زين العابدين، فكأنني أنظر إلى ولدي علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام يخطو بين الصفوف»^۲

«عمران بن سلیم گفت: زهري هنگامی که از علی بن حسین علیه السلام حدیث نقل می‌کرد، می‌گفت: «زين العابدين علي بن حسين عليه السلام مرا حدیث کرد.» سفیان بن عیینة به او گفت: «چرا به او زين العابدين می‌گویی؟» گفت: «شنیدم سعيد بن مسیب از ابن عباس نقل می‌کرد که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: روز قیامت منادی ندا می‌دهد: کجاست زين العابدين؟ گویا فرزندم، علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام را می‌بینم که بین صفوف قدم برمی‌دارد.» سپس آیت‌الله خویی رحمه الله می‌فرماید:

۱. تستری، محمد تقی، قاموس الرجال، ج ۹، ص ۵۸۵.

۲. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۷، ص ۱۹۱.

«و بما ذكرنا يظهر أن نسبة العداوة إليه على ما ذكره الشيخ لم تثبت، بل الظاهر عدم صحتها، بقي هنا شيء، وهو أن ابن داود ذكر مسلم بن شهاب الزهري (١٥٢٩) من القسم الأول، قال: «أحد أئمة الحديث (بن - جخ) يكنى أبا بكر.»^١

«از آنچه ذکر کردیم، ظاهر شد که نسبت عداوت به زهری، بنا بر آنچه شیخ ذکر کرده، ثابت نشده است؛ بلکه در ظاهر کلام شیخ صحت ندارد. ابن داود نیز او را در بخش اول ذکر کرده است.» گویا ایشان می خواهند بگویند: او از موالین بوده است.

آیت الله خویی رحمته الله نقل می کند:

«قال ابن شهر آشوب: «و كان الزهري عاملاً لبني أمية، فعاقب رجلا فمات الرجل في العقوبة، فخرج هائماً وتوحش، ودخل إلى غار فطال مقامه تسع سنين. قال: وحج علي بن الحسين عليه السلام فأثاه الزهري، فقال له علي بن الحسين عليه السلام: إني أخاف عليك من قنوطك ما لا أخاف عليك من ذنبك، فابعث بدية مسلمة إلى أهله، واخرج إلى أهلك و معالم دينك، فقال له: فرجت عني يا سيدي (الله أعلم حيث يجعل رسالته)، ورجع إلى بيته ولزم علي بن الحسين عليه السلام، و كان يعد من أصحابه، ولذلك قال له بعض بني مروان: يا زهري ما فعل نبيك، يعني علي بن الحسين عليه السلام»^٢

«در مناقب می نویسد: زهری فرماندار بنی امیه بود. مردی را شکنجه می داد که آن شخص در حال شکنجه شدن از دنیا رفت. زهری از ترس خدا فرار کرد و سر به بیابان گذاشت. داخل غاری شد و مدت نه سال در آن غار زندگی کرد. يك سال علی بن حسین عليه السلام به حج رفت و زهری به خدمت آن

١. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ١٧، ص ١٩٢.

٢. همان، ص ١٩١.

جناب رسید. حضرت به او فرمود: «از این ناامیدی تو بیشتر از گناهی که مرتکب شده‌ای می‌ترسم؛ خون‌بهای آن شخص را برای خانواده‌اش بفرست. آنگاه، پیش خانواده ات برو و وظیفه دینی خود را انجام بده.» زهری گفت: «آقا مرا نجات دادی. خداوند می‌داند به چه کسی مقام رهبری مردم را بسپارد.» به خانواده خود بازگشت و ملازم خدمت زین العابدین علیه السلام شد؛ به طوری که از اصحاب آن جناب به شمار می‌رفت. به همین جهت، بعضی از بنی مروان از باب تمسخر به او می‌گفتند: پیامبرت چه شد؟ منظورشان علی بن حسین علیه السلام بود.»

بر فرض که ایشان مدتی با امام زین العابدین علیه السلام بوده است، این، دلیل بر تأیید او نمی‌شود؛ چون او پس از امام زین العابدین علیه السلام مدت سی سال در دستگاه جور خدمت کرد.

بنابراین، روایتی که از کتاب مصنف عبدالرزاق نقل کردیم، راوی آن زهری چنین شخصیتی است.

نتیجه

از بررسی وضعیت یهودیان در دوران ظهور به دست آمد که آنان در هنگام ظهور دارای حکومت و حاکمیتی نیستند. البته در آخرالزمان بین آن‌ها و مسلمانان درگیری رخ می‌دهد؛ اما در هنگام ظهور تنها به عنوان یک تفکرو پیروان دین یهود وجود دارند.

«وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»

فهرست منابع

- قرآن کریم.
۱. نهج البلاغه.
۲. ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، كتابخانه آيت الله مرعشي نجفی، قم.
۳. ابن اعثم كوفی، احمد بن علی، الفتوح، بيروت، دارالاضواء، ۱۴۱۱ق.
۴. ابن بابويه، محمد بن علی، خصال، چ ۱، قم: انتشارات جامعه مدرسين، ۱۳۶۲ش.
۵. _____، معاني الاخبار، محقق: غفاری، علی اکبر، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ق.
۶. ابن حماد، نعيم، الفتن، بيروت: دارالكتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون.
۷. ابن منادی، احمد، الملاحم، تحقيق: عقیلی، عبدالکریم، قم: دارالسیره، ۱۴۱۸ق.
۸. پژوهش‌های قرآنی علامه شعرانی در تفاسیر مجمع البیان، روح الجنان و منهج الصادقین، تحقيق: غیاثی کرمانی، محمدرضا، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۶ش.
۹. دمیری، کمال الدین، محمد بن موسی، حیاة الحیوان، بسج، احمد بن الحسن، بيروت، دارالكتب العلمیه، ۱۴۲۴ق.
۱۰. جمعی از نویسندگان، معجم احادیث الامام المهدي عليه السلام، قم: مؤسسه معارف اسلامی با همکاری مسجد مقدس جمکران، ۱۴۲۶ق.

۱۱. حرّ عاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۱، بیروت: اعلمی، ۱۴۲۵ ق.
۱۲. حنبلی، ابن عماد، شذرات الذهب، تحقیق: ارناووط، محمود، اشراف: ارناووط عبدالقادر، بیروت: دار ابن کثیر، ۱۴۰۶ ق.
۱۳. خزاز رازی، علی بن محمد، کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، قم: بیدار، ۱۴۰۱ ق.
۱۴. خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین علیه السلام، محقق: سماوی، محمد، ج ۲، قم، ۱۴۲۳ ق.
۱۵. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، قم: مرکز نشر الثقافه الاسلامیه فی العالم، ۱۳۷۲ ش.
۱۶. ذهبی، محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، قاهره: دار الحديث، ۱۴۲۷ ق.
۱۷. شوشتری، محمد تقی، قاموس الرجال، ج ۲، قم: موسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرّسین قم، ۱۴۱۰ ق.
۱۸. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام، ج ۲، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
۱۹. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
۲۰. طبسی، نجم الدین، صوم عاشورا بین السنة النبویه والبدعة الامویة، قم: دلیل ما، ۱۳۸۹ ش.
۲۱. _____، الايام المکیة من عمر النهضة الحسنية، بیروت، دار الولاء، ۱۴۲۳ ق.
۲۲. طوسی، محمد بن حسن، الغیبة، ج ۱، قم: دار المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۱ ق.

۲۳. عسقلانی، ابن حجر، لسان المیزان، ج ۲، تحقیق: دائرة المعارف نظامية هند، بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ۱۴۰۶ ق.
۲۴. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج ۱، تهران: المطبعة العلمية، ۱۳۸۰ ق.
۲۵. قرنی گلیایگانی، علی، منهاج الدموع، ج ۳، قم، دارالفکر، ۱۳۶۹ ش.
۲۶. قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، الخرائج والجرائح، ج ۱، قم: مؤسسه امام مهدی علیه السلام، ۱۴۰۹ ق.
۲۷. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ج ۳، قم: دارالکتاب، ۱۴۰۴ ق.
۲۸. کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی. (اختیار معرفة الرجال با تعلیقات میرداماد استرآبادی)، ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۳۶۳ ش.
۲۹. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۴، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ ق.
۳۰. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام الاحیاء التراث، ۱۳۸۹ ش.
۳۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ۲، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ۱۴۰۳ ق.
۳۲. _____، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول علیه السلام، ج ۲، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۴ ق.
۳۳. مفید، محمد بن محمد، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
۳۴. موسوی زنجانی، سید ابراهیم، عقائد الامامیه، قم: انتشارات حضرت مهدی علیه السلام، ۱۴۰۲ ق.
۳۵. نجاشی، احمد بن علی، رجال نجاشی، ج ششم، قم: مؤسسه نشر اسلامي وابسته به جامعه مدرسین قم: ۱۳۶۵ ش.

۳۶. نمازی شاهرودی، علی، مستدرکات علم رجال الحديث، تهران: فرزند مؤلف، ۱۴۱۴ق.
۳۷. نوری، حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱، قم: موسسه آل البيت علیه السلام، ۱۴۰۸ق.
۳۸. واسطي بغدادی، احمد بن حسین (معروف به ابن الغضائري)، الرجال، ج ۱، قم: دار الحديث، ۱۳۶۴ش.
۳۹. یوسف مزی، جمال الدین ابی الحجاج، تهذیب الکمال، تحقیق: بشار عواد معروف، بیروت: موسسه الرسالة، ۱۴۰۰ق.